

بسمه تعالی

# پیوست درس تاریخ فلسفه اسلامی (بخش اول)

مدرسه عالی نواب

نیمسال دوم سال ۸۹-۹۰

فیض آبادی

توجه: پرینت بخش دوم در نزد جناب آقای دهقان موجود است. دوستان به ایشان مراجعه کنند.

## اندر تعریف فلسفه

به گفته تمام فیلسوفان، سخت ترین پرسشی که می توان مطرح کرد، این پرسش است که : "فلسفه چیست؟" در تعریف فلسفه اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. یک علت این اختلاف تعاریف، آن است که موضوع فلسفه که زمانی علم علوم و جامع کلیه معارف انسانی بود تغییر کرده و به تدریج علوم طبیعی و انسانی از آن جدا شد و کار بدان جا رسید که پوزیتیویست ها و نئوپوزیتیویست ها اصلاً وجود فلسفه را به عنوان رشته مستقل معرفت انسانی منکر شدند. وجود مستقل فلسفه به مثابه شکلی از اشکال شعور انسانی است. در حقیقت، هیچ گاه نمی توان گفت که فلسفه چیست؛ یعنی هیچ گاه نمی توان گفت : فلسفه این است و جز این نیست؛ زیرا فلسفه، آزادترین نوع فعالیت آدمی است و نمی توان آن را محدود به امری خاص کرد. اما بیا آنهم می توان فلسفه را چنین تعریف کرد که : فلسفه عبارت از علمی است که کلی ترین قوانین حاکم بر طبیعت، انسان و جامعه را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. . عمر فلسفه به اندازه عمر انسان بر روی زمین است و در طول تاریخ، تغییرات فراوانی کرده و هر زمان به گونه ای متف اوت با دیگر دوره ها بوده است. . برای بررسی این مساله کافی است به تعاریف گوناگونی که از آن شده نگاهی بیندازید. هر علمی زمینه بخصوصی از واقعیات را بررسی می کند مثلاً:

- زیست شناسی: گیاهان، جانوران، انسان،

- ستاره شناسی: ستارگان، کهکشان ها، کیهان - تاریخ : گذشت و حال جامعه انسانی ( این دانش ها نمی توانند درباره مجموعه طبیعت درباره جهان به طور کلی به ما اطلاعاتی بدهند. در حالی که فلسفه می کوشد عام ترین مفاهیم و مقولات را بررسی نماید و کلی ترین قوانین جهان را. مطالعه کنند ولی می توان پرسید : آیا تمام دانش ها بر روی هم نمی توانند اندیشه عمومی درباره جهان را در اختیار ما بگذارند تا دیگر نیازی به فلسفه نباشد؟

مسئله درست در همین جاست که داشتن دید کلی از جهان و بررسی عام ترین قوانین آن به هیچ وجه به معنای حاصل جمع ساده نظرگاه های جزئی و گردآوری قوانین در زمینه های مشخص جداگانه نیست. فلسفه البته به داده ها و معلومات حاصل از علوم تکیه می کند، از نتیجه گیری های جزئی و گردآوری قوانین در زمینه های مشخص جداگانه نیست. . از نتیجه گیری های سایر علوم بهره برمی دارد ولی خود عام ترین مسائل را مطرح می کند، به عام ترین قانون مندی ها نظر دارد. کلی ترین روابط و مناسبات را بررسی می کند. . در جستجوی پاسخ به این مسائل و کشف این روابط هر قدر فلسفه به علوم مختلف و به تجربه بشری و به واقعیت بیشتر متکی باشد به همان اندازه علمی تر است. . پاسخش درست تر و به حقیقت نزدیک تر است و خود بیشتر به یک علم بدل می شود. پس فلسفه یک بحث و جدل بیهوده یا یک سرگرمی اضافی و از سر سبزی نیست. . بر عکس وظیفه بسیار مهمی به عهده دارد : - طرح عام ترین مسائل، بررسی کلی ترین روابط بین اشیاء و پدیده ها و روند ها، کشف عام ترین قانون های جهان هستی، اعم از طبیعت و جامعه و تفکر، این است وظیفه فلسفه.

- از جانب دیگر به همین علت که فلسفه به عام ترین قانون مندی ها و روابط نظر دارد آن چنان علمی است که نسبت به علوم دیگر در حکم اسلوب عام آنهاست. پس: فلسفه شکل خاصی از شعور اجتماعی است که عام ترین قانون مندی های جهان واقعی و شناخت انسانی و رابطه بین هستی و تفکر را بیان می کند. فلسفه علم یا فلسفه علوم شاخه ایست از فلسفه که به مطالعه تاریخ، ماهیت، اصول و مبانی، شیوه ها، ابزارها، و طبیعت نتایج بدست آمده در علوم گوناگون همت می گمارد. فلسفه علم، خود به زیر شاخه های متعددی تقسیم می گردد که از جمله آنها می توان فلسفه فیزیک، فلسفه شیمی، فلسفه ریاضیات، فلسفه زیست شناسی، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه مکانیک کوانتومی، و فلسفه نسبیت را ذکر نمود.

این لغت ریشه یونانی دارد . همه علماء قدیم و جدید که با زبان یونانی و تاریخ علمی یونان قدیم آشنا بوده اند می گویند: این لغت مصدر جعلی عربی کلمه «فیلسوفیا» است. کلمه فیلسوفیا مرکب است از دو کلمه : «فیلو» و «سوفیا» کلمه فیلو بمعنی دوستداری و کلمه سوفیا به معنی دانائی است، پس کلمه فیلسوفیا به معنی دوستداری - دانائی است و افلاطون سقراط را «فیلسوفس» یعنی دوستدار دانائی معرفی می کند.

علیهذا کلمه «فلسفه» که مصدر جعلی عربی است به معنی فیلسوفگری است .

قبل از سقراط گروهی پدید آمدند که خود را «سوفیست» یعنی دانشمند می نامیدند. این گروه ادراک انسان را مقیاس حقیقت و واقعیت می گرفتند و در استدلالهای خود مغالطه بکار می بردند .

تدریجا لغت سوفیست مفهوم اصلی خود را از دست داد و مفهوم مغالطه کار به خود گرفت و سوفیست گری مرادف شد با مغالطه کاری کلمه «سفسطه» در زبان عربی مصدر ساختگی «سوفیست» است که اکنون در میان ما به معنی مغالطه کاری است . سقراط بعلت تواضع و فروتنی که داشت و هم شاید به علت احتراز از هم ردیف شدن با سوفیستها، امتناع داشت که او را «سوفیست» یا دانشمند خوانند .

از این رو خود را فیلسوف یعنی دوستدار دانش خواند، تدریجا کلمه فیلسوفیا، بر عکس کلمه سوفیست که از مفهوم دانشمند به مفهوم مغالطه کار سقوط گرفت، از مفهوم دوستدار دانش به مفهوم دانشمند ارتقا یافت و کلمه فلسفه نیز مرادف شد با دانش، علیهذا لغت فیلسوف به عنوان یک لغت اصطلاحی قبل از سقراط به کسی اطلاق نشده است و بعد از سقراط نیز بلافاصله به کسی اطلاق نشده لغت فلسفه نیز در آن ایام هنوز مفهوم مشخص نداشته است و می گویند ارسطو نیز این لغت را بکار نبرده است و بعدها اصطلاح فلسفه و فیلسوف رایج شده است .

### در اصطلاح مسلمین :

مسلمین این لغت را از یونان گرفتند، صیغه عربی از آن ساختند و صیغه شرقی به آن دادند، و آن را به معنی مطلق دانش عقلی به کار بردند .

فلسفه در اصطلاح شایع مسلمین نام یک فن خاص و دانش خاص نیست، همه دانشهای عقلی را در مقابل دانشهای نقلی از قبیل لغت، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، عروض، تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تحت عنوان کلی فلسفه نام می بردند. و چون این لغت مفهوم عامی داشت، قهرا فیلسوف به کسی اطلاق می شد که جامع همه علوم عقلی آن زمان، اعم از الهیات و ریاضیات و طبیعیات و سیاسیات و اخلاقیات و منزلیات بوده باشد . و به این اعتبار بود که می گفتند: «هر کس فیلسوف باشد جهانی می شود علمی، مشابه جهان عینی .» مسلمین آنگاه که می خواستند تقسیم ارسطویی را درباره علوم بیان کنند کلمه فلسفه یا کلمه حکمت را بکار می بردند. می گفتند فلسفه (یعنی علم عقلی) بر دو قسم است: نظری و عملی .

فلسفه نظری آن است که درباره اشیاء آن چنان که هستند بحث می کند و فلسفه عملی آن است که درباره افعال انسان آن چنان که باید و شایسته است باشد بحث می کند. فلسفه نظری بر سه قسم است :

الهیات یا فلسفه علیا. ریاضیات یا فلسفه وسطا. طبیعیات یا فلسفه سفلا. فلسفه علیا یا الهیات بنوبه خود مشتمل بر دو فن است: امور عامه، و دیگر الهیات بالمعنی الاخص.

ریاضیات چهار بخش است و هر کدام علم علیحده است: حساب هندسه، هیئت، موسیقی.

طبیعیات نیز بنوبه خود بخشها و اقسام زیادی دارد. فلسفه عملی نیز بنوبه خود تقسیم می شود به علم اخلاق، علم تدبیر منزل، علم سیاست مدن. علیهذا پس فیلسوف کامل یعنی جامع همه علوم نامبرده.

## فلسفه حقیقی یا علم اعلا

از نظر این فلاسفه، در میان بخشهای متعدد فلسفه، یک بخش نسبت به سایر بخشها امتیاز خاص دارد و گوئی یک سر و گردن از همه آنها بلندتر است و آن همان است که بنامهای: فلسفه اولی، فلسفه علیا، علم اعلی، علم کلی، الهیات، ما بعد الطبیعه (متافیزیک) خوانده می شود. امتیاز این علم نسبت به سایر علوم یکی در این است که به عقیده قدما از هر علم دیگر برهانی تر و یقینی تر است، دیگر اینکه بر همه لوم دیگر ریاست و حکومت دارد و در واقع ملکه علوم است، زیرا علوم دیگر به او نیاز کلی دارند و او نیاز کلی به آنها ندارد. سوم اینکه از همه دیگر کلی تر و عامتر است.

بیان و اثبات این سه امتیاز از عهده این بحثهای مختصر خارج است رجوع شود به سه فصل اول الهیات شفا و اوائل جلد اول اسفار

## فلسفه در آغاز

همان طور که گفته شد، اساسا فلسفه از اولین روز پیدایش، به معنی عشق به دانایی و خرد و فرزاندگی بوده و به علمی اطلاق می شد که در جستجوی دستیابی به حقایق جهان و عمل کردن به آنچه بهتر است، (یعنی زندگانی درست) بود. فلسفه در آغاز حیات خود شامل تمام علوم بود و این ویژگی را قرن ها حفظ کرد؛ چنانکه یک فیلسوف را جامع همه دانش ها می دانستند. اما به تدریج دانشها و علوم مختلف از آن جدا گشتند. در قدیم، این فلسفه که جامع تمام دانشها بود، بر دو قسم بود: فلسفه نظری و فلسفه عملی، فلسفه نظری به علم الهیات، ریاضیات و طبیعیات تقسیم می گشت که به ترتیب، علم اعلی، علم وسط و علم اسفل (پایین تر) نامیده می شد.

فلسفه عملی نیز از سه قسمت تشکیل می شد: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن (شهرها) اولی در رابطه با تدبیر امور شخصی انسان بود. دومی در رابطه با تدبیر امور خانواده و سومی تدبیر امور مملکت بود.

## تعاریف مختلف درباره فلسفه

در طول تاریخ، فلاسفه و متفکران، تعاریف مختلفی از فلسفه ارائه کرده اند. برخی از این تعاریف عبارتند از: ابن سینا: فلسفه، آگاهی بر حقایق تمام اشیا است، به قدری که برای انسان ممکن است بر آن ها آگاهی یابد. (فرهنگ فلسفی)

جرجانی: فلسفه عبارت است از شبیه شدن به خدا به اندازه توان انسان و برای تحصیل سعادت ابدی. (فرهنگ فلسفی)

ارسطو: فلسفه، علم به موجودات است از آن جنبه که وجود دارند. (فرهنگ فلسفی)

فیثاغورس: فلسفه یعنی دوستداری دانایی. (دائرة المعارف بریتانیکا) فلسفه، مرحله عالی موسیقی است.

افلاطون فلسفه، لذتی گرامی است. (تاریخ فلسفه ویل دورانت، صفحه ۱) خاستگاه فلسفه، حیرت در برابر جهان است.

فیلسوف به کسی اطلاق می شود که در پی شناسایی امور ازلی و حقایق اشیا و علم به علل و مبادی آن ها است (فلسفه و منطق، صفحه ۴۰)

سیسرون: فلسفه عبارت است از علم پیدا کردن به شریف ترین امور و توانایی استفاده از آن به هر وسیله ای که ممکن شود.

ای فلسفه! تو زندگانی ما را می گردانی؛ تو دوست فضیلت و دشمن رذیلت هستی؛ اگر تو نبود، ما چه بودیم؟ و زن دگی ما چگونه می گذشت؟ (فلسفه و منطق، صفحه ۴۰ توماس هابز: فلسفه، علم به روابط علی و معلولی میان اشیا است. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۱ کریستین وولف: فلسفه، علم بر موجودات ممکن است، یعنی بر هر چه ممکن است، بالفعل حالت تحقق پیدا کند. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۲)

فیشته: فلسفه، علم علم یا علم معرفت است. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۲)

هگل: فلسفه، بحث در امر مطلق است. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۲)

اوبروگ: فلسفه، علم به مبادی و اصول است. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۲)

هربارت: فلسفه، تحلیل معانی عقلی است. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۲)

وونت: کار اساسی فلسفه متحد ساختن تمام معرفت هایی است که از راه علوم مختلف بدست می آید، تا به این ترتیب مجموعه واحد و پیوسته ای ایجاد گردد. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۳)

پولسن: فلسفه مجموعه معرفت هاست که انتظام علمی پیدا کرده اند. (مقدمه ای بر فلسفه، صفحه ۱۳ ثورو: برای فیلسوف شدن، داشتن افکار باریک و حتی تاسیس مکتب خاص، کافی نیست، تنها کافی است که حکمت را دوست داشته و بر طبق احکام آن زندگی ساده و شرافتمندانه و اطمینان بخش داشته باشیم. (تاریخ فلسفه ویل دورانت، صفحه ۲)

## چیستی و ماهیت فلسفه اسلامی

### اسحاق حسینی کوهساری

چیستی و ماهیت فلسفه اسلامی از دیر باز محور بحث و نظرات متفاوت این رشته از علوم انسانی بوده است و موافقان و مخالفان زیادی را از مسلمانان و مستشرقان به خود جلب نموده است. بحث محوری این میدان شامل پاسخ دادن به سؤال های اساسی زیر می باشد و (در ابتدای مقاله ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که آن چه در این مقاله به عنوان فلسفه یا فلسفه رایج یاد می گردد مقصود معارف فلسفی رایج بین مسلمین می باشد) سؤال های مذکور به این شرح است:

۱. آیا اساسا علوم و فلسفه می توانند وصف اسلامی یا غیر اسلامی به خود بگیرند؟

۲. آیا ماهیت فلسفه رایج میان مسلمانان عربی است؟

۳. آیا ماهیت فلسفه رایج، اسلامی است؟

## ضرورت بحث

در ضرورت طرح مسأله باید بر این نکته تأکید کرد که عنوان مقاله در حد یک بحث اصطلاحی صرف نبوده، بلکه آثار سر نوشت ساز در فرهنگ و تمدن اسلامی دارد.

این نکته از آن جهت اهمیت می یابد که باید بررسی نمود با فراگیری و گسترش معارف فلسفی به روح اسلام نزدیک تر شده ایم، یا این که نزدیکی فرهنگ بیگانه یونانی، عامل انحراف و دوری از فرهنگ اسلامی ناب شده است برای روشن شدن بحث مطالعه و دقت نظر در گفتار مخالفان و موافقان بحث و کیفیت نگرش و تلقی آنان به موضوع ضرورت دارد شامل:

### الف) نظریه مخالفین

۱. اغلب مستشرقان و غربیان که شناخت مناسبی نسبت به فرهنگ اسلامی نداشته اند فلسفه اسلامی و حتی مسلمانان را در واقع فلسفه اعراب تلقی نموده و پس از مساوی انگاشتن اسلام و عربیت با یک دید نژاد پرستانه و ضد سامی، قوم عرب را فاقد تفکر و تحلیل دانسته و سهم آنان را در تفکر بشری نا چیز شمرده اند. از سر دمداران این گروه از مستشرقان می توان به این افراد اشاره نمود:

ارنست رنانشرق شناس شهیر فرانسوی قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم لئون گوتیه شاگرد او در کتاب مقدمه ای بر آموزش فلسفه اسلامی منتشر، ۱۹۴۵ و تئمانمورخ آلمانی در کتاب تاریخ فلسفه، ویکتور کوزنفرانسویوگلدزیهر هلندی و اشمویلدزر آلمانی (غفاری، ۱۳۷۹، ص ۷۵ و فاخوری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰)

۲. در مقابل گروهی از اندیشوران متعصب عرب فلسفه رایج را فلسفه عربی پنداشته و حتی پا را فراتر نهاده، دین اسلام را دین عربی پنداشته و روح قرآن را هم روح عربی قلمداد کرده اند (مرجا، ۱۹۹۳، ص ۳۵۳)

ج. گروهی دیگر از روشنفکران مسلمان به دلیل شیفتگی به فلسفه غرب و جایگاه ویژه ای که برای عقلانیت در فرهنگ غربی قائلند از انتساب فلسفه به اسلام وحشت داشته و می گویند: اگر چنین گزینه ای درست باشد باید به ریاضیات و فیزیک و شیمی اسلامی هم به دیده حقیقت نگریست.

د. گروهی دیگر از مسلمانان و متکلمان با شعار حسینا کتاب اللّه فلسفه رایج را ترجمه افکار زنادقه و ملا حده قلمداد کرده اند، شخصیت های برجسته ای همچون غزالی و امام الحرمین جوینی و ابو الحسن اشعری که منکر اصالت فلسفه اسلامی شده و در صدد نقد آن بر آمده اند، از آن جمله اند.

ه. برخی از منتقدان، پسوند اسلامی را بر فلسفه نازا شمرده و نوشته اند: در این صورت آن چه به نام فلسفه ارایه می شود، کلام است نه فلسفه، لذا در آن حالت نه فلسفه ما فلسفه، و نه کلامان کلام خواهد بود (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۱۹)

و. گروهی دیگر که به مکتب تفکیک معروف شده اند، با طرح مراحل چهار گانه نظام معرفتی اسلام، فلسفه را بر اساس مراحل چهار گانه خود تحلیل نموده اند.

ز. اکثر اندیشوران و فلاسفه اسلامی فلسفه رایج را واجد ماهیت اسلامی دانسته و بر آن تأکید می نمایند.

با توجه به مقدمه فوق، مقاله و پژوهش پیش رو، در صدد نقد و بررسی پرسش های محوری در باب فلسفه اسلامی بر آمده است، شامل پاسخ سؤال های آغاز بحث به ترتیب زیر:

۱- آیا اساسا علوم و فلسفه می توانند وصف اسلامی یا غیر اسلامی به خود بگیرند؟

۲- آیا اصولا تعبیر فلسفه اسلامی یک تعبیر صحیح است؟ این سؤال از یک پرسش اساسی سر چشمه می گیرد که آیا علوم و فلسفه می تواند وصف اسلامی و غیر اسلامی به خود بگیرند یا خیر؟ وصف اسلامی می تواند از آن ناشی گردد که یا فیلسوفانش مسلمان باشند و یا این که مطالب و محتوای آن با اسلام متناسب باشد. با این حال هر دو نسبت، مستلزم این نیست که همه محتوای آن علم از مسلمین باشد. اساسا نگاه به فلسفه و علم نگاه به یک جریان فکری است که از نقطه ای شروع شده و طی مسیر نموده و به تکامل می رسد. لذا علم و فلسفه ممکن است زاد گاه داشته باشد. ولی هیچ گاه به وطن محدود نمی شود و وطن نمی شناسد. ممکن است زاد گاه علم و فلسفه ای در مکانی باشد، ولی به مکانی دیگر نقل مکان نموده و دایما تغییر جهت دهد.

بر این اساس اگر گفته شود فلسفه اسلامی یعنی تمام مطالب آن از اسلام و یا همه آن از مسلمین باشد به این معنا نه تنها فلسفه ای نخواهیم داشت، بلکه فلسفه مسیحی و اروپایی و غربی هم نخواهیم داشت و به این معنا هیچ علم و فلسفه را به هیچ مکان و ملت و مذهب نمی توان نسبت داد، ولی اگر گفته شود: مقصود از فلسفه اسلامی این است که اکثر فلاسفه آن از مسلمانان و یا این که اکثر محتوای آن از قرآن و سنت است این نسبت درست خواهد بود، اگر چه در لا به لای آن مسایلی یافت می شود که با عقاید ناب اسلامی سازگار نمی باشد و یا این که بعضی فیلسوفان یهودی یا مسیحی باشند (مصباح، بی تا، ص ۲۷).

به عبارت دیگر ادعا این نیست که همه فلسفه رایج مولود وحی و قرآن و سنت است، بلکه مجموعه ای است که از وحی کمک گرفته و متفکران بزرگی چون فارابی، بو علی، سهروردی و ملا صدرا بر اساس تعالیم حقه اسلام محصول فکری خویش را به عالم عرضه نموده اند. بر این اساس سخن منتقدانی که می گویند ما اصلا فلسفه اسلامی نداریم قابل پذیرش نیست.

به عنوان نمونه یکی از این منتقدان را می نویسد: نمی توان از فلسفه اسلامی سخن گفت همان گونه که نمی توان از ریاضیات اسلامی سخن گفت. نمی توان گفت چون فلسفه موضوعاتش را از اسلام گرفته، پس اسلامی است، زیرا اولاً: در این صورت فلسفه اسلامی هیچ قداستی نخواهد داشت؛ چون ممکن است موضوعی را از اسلام بگیرد، ولی نظر باطلی دهد. ثانیاً: باید فیزیک اسلامی هم داشته باشیم. ثالثاً: دیگر این که چون فیلسوفان در اتخاذ مواضع پاس قرآن را داشته، پس این فلسفه اسلامی است در این صورت ما فلسفه نخواهیم داشت، بلکه تتولوژی و الهیات است. ما در جهان اسلام فقط یک فیلسوف داشتیم محمد بن زکریای رازی به نظر من یگانه فیلسوف جهان اسلام است؛ چون وقتی استدلالش به انکار نبوت انجامید، منکر نبوت شد. البته این سخن به معنای صحت نظر رازی نیست صریحا می گویم نه فلسفه ما فلسفه است و نه کلامان کلام نه فلسفه ما هل تفکر را اقناع می کند نه کلامان اهل تعبد و تدین را راضی می کند. سپس پا را فراتر نهاده و می گوید: اشکال دیگر فلسفه اسلامی این است که روش آن ها یک بام و دو هواست آن ها در مسایل فلسفی غیر دینی بحث وجود و ماهیت سخت گیر و دقیقند؛ اما در الهیات و مسایل مربوط به دین حرف های صد من یک غاز می زنند و با سخیف ترین ادله قانع می شوند، آن گاه به ملا صدرا خرده گرفته که گفت: ثبت لفسفه لا یكون اصولها موافقه لشریعه الحقه الحقیقه و من لم یکن دین الانبیاء (ع) فلیس من الحکمه بش وای بر فلسفه ای که اصول و مبانی اش موافق ادیان حقیقی نباشد و کسی که بر دین پیامبران (ع) نباشد در فلسفه گامی بر نداشته است (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۹).

در جواب منتقد محترم می توان گفت:

اولاً: چه اشکالی دارد فلسفه و فیزیک و شیمی اسلامی داشته باشیم و اگر تحلیل منتقد محترم درست باشد، باید منکر فلسفه غرب و یونان هم بود که ظاهراً وی منکر آن نیست.

ثانیاً: این که گفته اند فلسفه اسلامی قداستی نخواهد داشت، مگر فلاسفه مسلمان برای فلسفه قداست قایل شدند، فلاسفه مسلمان برایشان قرآن و سنت مقدس است؛ و لذا در صورت تعارض ظاهری بین عقل و وحی، وحی را مقدم می دارند، همانند بحث معاد جسمانی که منکر آن نشدند و به ظاهر دینی متعبد شدند.

ثالثاً: خود منتقد تصریح می کند در مباحث غیر دینی و فلسفی محض فلاسفه مسلمان سخت گیر هستند، حال و آیا این کافی نبود که منتقد را وادار کند تا حداقل در مباحث غیر دینی فلاسفه مسلمان را از فیلسوف بودن محروم نکند. چگونه است رازی با نظریه ضد دینی خود به عنوان یگانه فیلسوف جهان اسلام جلب نظر می کند، ولی بو علی سینا که حرمت شکنی نکرد و منکر معاد جسمانی نشد، در زمره فلاسفه محسوب نمی گردد.

رابعاً: اصل اتهام انکار نبوت رازی ثابت نشده است، زیرا بر اساس تحقیق اهل فن و از آن جمله شهید مطهری، انکار نبوت رازی تهمت و ساخته ابو حاتم رازی و ناصر خسرو است. ابو ریحان بیرونی با تعبیر «تبعیات تنساب کتاب فی النبوات و حبل المتین را به ذکرهای رازی نسبت داده اند. رازی تا حدودی تفکر شیعی داشته و متفکران شیعه همواره توسط دشمنان اهل بیت (ع) متهم به کفر و زندقه شده اند. گذشته از این، استدلالی که از رازی در انکار نبوت نقل شده، به اندازه ای سست و ضعیف است که از متفکری مانند رازی بسیار بعید است. (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۴۸).

خامساً: اما در خصوص گفته ملا ص در او و بو علی مبنی بر جهت دار بودن فلسفه (تبت لفلسفه ...) می توان گفت غرض و هدف فیلسوف مسلمان رسیدن به حق و حقیقت است، نه صرف پرورش ذهن و بازی با لفظ. اگر دین اسلام حق است مخالف آن فلسفه باطل است و فلسفه باطل و الحادی هم باید با برهان و فلسفه پاسخ داده شود... به تعبیر بو علی نه سخنی را بدون دلیل باید پذیرفت و نه بدون دلیل باید رد کرد.

سادساً: در پاسخ این گفته که نه فلسفه ما فلسفه و نه کلامان کلام است؛ باید گفت: فلسفه و کلام در طی قرون و اعصار و با کار عمیق بر جستگان مسلمان همچون فارابی و بو علی و میر داماد و سهروردی... و بزرگان دیگر فلسفه مشاء و اشراق پس از رسیدن به ملا صدرا چهار جریان مشاء و اشراق و کلام و قرآن و سنت به حکمت متعالیه انجامید و تا زمان علامه طباطبایی و شاگردان او این جریان ادامه یافت.

لذا فلسفه ما نه فلسفه یونان و مشاء است و نه اشراق محض و نه کلام ما رنگ و بوی کلام اشعری و معتزلی دارد، بلکه به جایی رسید که به تعبیر استاد عارف حسن زاده آملی برهان و عرفان و قرآن با هم تنافی ندارند؛ و این قوت فلسفه اسلامی است نه ضعف آن و گر نه محصول آن رازی ساختگی باب طبع منتقد محترم را پرورش خواهد داد. به تعبیر لاهیجی، فلسفه شیعه همان کلام است و کلام شیعه همان فلسفه... از آن جهت که از پرداختن به مباحثی که نه به درد دنیا می خورد و نه به درد آخرت در واقع تباه کردن عمر است، اجتناب می کند (لاهیجی، ۱۳۷۷، ص ۱۱).

## ۲- آیا ماهیت فلسفه رایج عربی است؟

در پاسخ پرسش فوق دو گروه مقابل هم قرار دارند:

### الف. نظریه نژاد پرستانه مستشرقان

برخی از مستشرقان پس از مساوی شمردن اسلام و عرب با نگرشی نژاد پرستانه، نژاد عرب و سامی را فاقد تحلیل و تعقل کافی دانسته‌اند. ارنست رنان فرانسوی در تاریخ عمومی زبان سامی در یک تقسیم بندی نظام تطبیقی عقل بشری، عقل سامی را به طور کلی فاقد ابداع دانسته و می‌گوید: اگر مجموعه افکار و عقایدی که در مناطق دور امپراتوری اسلامی شبه جزیره عربستان به عنوان عکس العمل در برابر روحیه عربی به وجود آمده را فلسفه عربی بنامیم، جز خلط مبحث نا ستوده چیز دیگری نخواهد بود (فاخوری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰). سپس شاگرد اولئون گوئیهدر کتاب مقدمه‌ای بر آموزش فلسفه اسلامی به صراحت بیان می‌کند: عقل سامی تمایل به یکسان سازی دانستن اشیا و اضداد دارد، بی آن که وحدتی در آن‌ها جست و جو کند، بلکه هر یک را جدای از دیگری درک می‌کند و از یکی به دیگری بدون درک واسطه منتقل می‌شود، ام عقل آریایی به عکس است؛ زیرا در این عقل وحدت و ربط میان امور ادراک شده و نظام تدریجی و سلسله مراتب امور ادراک می‌شود (غفاری، ۱۳۷۹، ص ۷۵). مستشرق دیگری به نام مک دو نالد می‌گوید: عرب همیشه از ادراک معنای دستگاه و نظام در سیستم، عاجز است. تنمانورخ آلمانی در کتاب تاریخ فلسفه می‌نویسد: اعراب از هر گونه فعالیت محض عقلی عاجزند؛ زیرا توانایی آن‌ها بیش از این نبوده تا مکتب ارسطو را شرح دهند و آن را بر مبنای تعلیمات دینی خود که از آن‌ها ایمان کور را می‌طلبد، منطبق نمایند. ویکتور کوزن فرانسوی و گلدزیهر هلندی یهودی و اشمویلدزر آلمانی پیروان چنین طرز تفکری هستند (فاخوری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰).

به طور خلاصه می‌توان گفت نظریات مستشرقین را چنین عنوان کرد: این فلسفه جز تقلیدی از ارسطو نیست. عرب‌ها تنها کاری که کرده‌اند این بود که یک دایره المعارف یونانی را که در قرن ۶ و ۷ مورد تایید فرا گرفته بود، ترجمه کرده‌اند. در نتیجه فلسفه عرب افکار یونانی است که به زبان عرب ترجمه شده است (مدکور، ۱۹۷۴، ص ۹).

### نقد و بررسی

اولاً: تحلیل نژاد گرایانه مستشرقان از نظر علمی غیر قابل استناد و دفاع است و نشان از غرور و نخوت نژادی آن‌هاست.

ثانیاً: این که فلسفه رایج از یونان و روم گرفته شده، فقط بخشی از حقیقت است همان طوری که سهروردی به آن توجه نمود و محققین تاریخ علوم عقلی آن را اثبات کرده‌اند سابقه قبل از اسلام فلسفه تنها از یونان و روم نبوده، بلکه مدیون حوزه اسکندریه، انطاکیه، فرهنگ و تمدن سریانی، ایران باستان و هرد هم هست.

ثالثاً: اگر معیار نژادی مد نظر باشد باز هم شاهدیم اکثر قریب به اتفاق فلاسفه، ایرانی و غیر عرب هستند و عرب در اقلیت محض است و لذا این تحلیل با معیار خودشان سازگار نیست.

رابعاً: فرض کنیم که فلسفه رایج ریشه در یونان و روم داشته باشد؛ با این حال نقش مسلمانان و اعراب را فقط در حد ترجمه و تقلید صرف داشتن بی‌انصافی است و لذا مستشرقان دیگری همچون گوستاودوگادر کتابتاریخ فلسفه و کلام مسلمانان پس از نقل کلام رنان و اشمویلدزر آن‌ها را احکامی خالی از اعتبار دانسته و منشا آن را نا آشنایی با فلسفه اسلامی قلمداد می‌کند و می‌گوید: تنها یک شاهد برای این موضوع کافی است و آن این که با هیچ منطقی نمی‌توان تصور کرد که شخصیت عقلانی مانند ابن سینا بر فلسفه هیچ نیفزوده و صرفاً مقلی یونانیان

باشد و حال این که این فیلسوف بزرگ دو دسته آثار دارد یک دسته به عنوان شرح فلسفه ارسطو و دسته دیگر مطالب ابتکاری مانند اشارات و حکمت المشرقیه (غفاری، ۱۳۷۹، ص ۷۵).

ابراهیم مدکور می گوید:

ما منکر این نیستیم که اندیشه فلسفی در اسلام از فلسفه یونانی متأثر شد، و هم از فلوطین، ولی

این تلمذ به معنای تقلید نیست که رنان مطرح می کند. اخذ و تبادل افکار به معنای رقیبیت و عبودیت نیست. یک فیلسوف ممکن است پاره‌ای از آراء خود را از فیلسوف دیگری اخذ کند، ولی این امر موجب این نمی‌شود که خود رای و نر تازه یا فلسفه جدیدی نیابد (مدکور، ۱۹۷۴، ص ۱۰).

خامسا: دیدگاه رنان با گفته خود وی در تناقض است؛ چرا که می گوید: جنبش فلسفه حقیقی اسلام را باید در مذاهب متکلمین جست و جو کرد (همان).

### نظریه نژاد پرستانه عربی

نظریه دوم نژاد پرستانه عرب هاست که ماهیت فلسفه رایج را عربی دانسته اند. دکتر جمیل صلیبا در کتاب تاریخ الفلسفه العربیه پس از انتخاب عنوان فلسفه عربی می‌نگارد:

۱- استفاده از عنوان فلسفه اسلامی موجب آن خواهد شد تمامی کتاب‌های فلاسفه مسلمان به زبان‌های فارسی، هندی، ترکی داخل در این مباحث شوند.

۲- این فلسفه تنها محصول مسلمانان نیست، بلکه فلاسفه یهودی و مسیحی و صایبین در تکوین آن سهیم بوده‌اند.

۳- خود اسلام به عنوان عامل پیدایش فلسفه اسلامی یک دین عربی است و قرآن و پیامبر هم عربی است و روحیه اسلام هم عربی است.

۴- مقصود از عربی بودن این نیست که فلسفه تنها مدیون نژاد عرب است، بلکه مقصود آن است که رشد و تکامل آن در فرهنگ عربی صورت گرفته است.

دکتر عبد الرحمن مرجبا، استاد کرسی فلسفه دانشگاه بیروت در کتاب فی الفلسفه الیونانیه الی الفلسفه الاسلامیه می نویسد: گر چه در فرهنگ اسلامی جریان‌های مختلفی دست به دست هم داده و با یکدیگر تأثیر و تأثر داشته اند؛ مع هذا در این فرهنگ گیاه جدید و پاکیزه‌ای روییده است که نه یونانی است و نه فارسی و نه هندی، بلکه آن گیاه عربی اسلامی است، که دارای ویژگی‌های خاص خود می‌باشد و قابل تحلیل به هیچ یک از فرهنگ‌های مزبور نیست. بعد ادامه می‌دهد: خود اسلام زاینده نبوغ عربی است و این نبوغ عربی از درخشان‌ترین آن اشراقات است. (مرجبا، ۱۹۹۳، ص ۳۶۱-۳۵۳)

### نقد و بررسی

در نقد این دیدگاه باید گفت:

اولا: زبان عربی در تمدن اسلامی زبان قرآن و پیامبر وحی است و به همین خاطر زبان علمی مسلمانان قرار گرفت. لذا اهمیت ویژه زبان عربی به موجب زبان فرهنگ و تمدن اسلامی است.

ثانیا: به فرض این که زبان دخالتی در خلق و ایجاد برخی از صور فرهنگی داشته باشد این نقش در مسایل معقول و تحلیلی به حد اقل کاهش پیدا می‌کند (غفاری، ۱۳۷۹، ص ۸۲).

ثالثا: این نگاه که فلسفه منتسب به زبان فارسی و ترکی و هندی داخل در مباحث شود نگاه نادرستی است، زیرا نمی‌توان گفت چون فلسفه غرب به زبان لاتین یا انگلیسی نوشته شده پس باید به آن فلسفه انگلیسی ی گفته شود. در حالی که غرب مساوی با زبان انگلیسی نیست؛ چون زبان فرانسوی و آلمانی و هلندی هم هست. پس باید فلسفه فرانسوی و هلندی و آلمانی اطلاق شود. پس این مطلب در زبان دیگر هم قابل نقض است.

رابعاً: اما این که مطرح کرده اند که پیروان ادیان دیگر هم در فلسفه رایج نق ش داشته‌اند. در جواب می‌توان گفت: تعداد اقلیت یهودی و نصرانی و زر تشتی در قبال اکثریت مسلمانان، ضرری به اصالت آن نمی‌زند؛ با این حال اگر زبان تأثیر جدی داشته باشد فراموش نکنیم که بخش عظیمی از فلسفه عربی ترجمه شده از فلسفه یونانی است.

خامساً: در جواب این طرز تفکرو که اسلام و قرآن و پیامبر را به روحیه نژاد اصیل عرب نسبت می‌ده، باید پرسید کدام عرب مورد نظر است؟ آیا همان عربی که ابن خلدون با شگفتی می‌گوید: از شگفتی‌هایی که واقعیت هم دارد این است که بیش تر دانشمندان ملت اسلام خواه از شرعی و خواه دانش‌های عقلی به جز مواردی نادر غیر عربند و اگر کسانی یافت شوند که از نژاد عرب اند، از لحاظ مهد تربیت و مشایخ، دست آورد عجم هستند. این که ملتدیناسلام و صاحب شریعت اسلام عرب زبان است، بدان سبب است که در آغاز ظهور این مکتب به مقتضی احوال سادگی و بادیه نشینی ملت اسلام، دانش و صنعتی وجود نداشت... و ایرانیان به عادت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارسی داشته‌اند. در این امور استوارتر و تواناتر بوده‌اند؛ چنان که عالمان حدیث و اصول و فقه و

علمای کلام و تفسیر بیش‌تر عجمی بوده‌اند، و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که اگر دانش بر گرد آسمان در آویزد قومی از مردم فارس به آن نایل آیند. (ابن خلدون، ۱۹۴۵، ج ۲، ص ۱۱۴۸).

شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران با بیان طبقات فلاسفه و عرفا به این بحث و جدل ها خاتمه داد و اثبات کرده است که بیش از نود درصد از آنان از نژاد ایرانی هستند (مطهری، ۱۳۶۲).

به تعبیر هانری کربن: درست است پیامبر اسلام عرب بود و زبان عربی زبان وحی و نیایش بود، ولی مفاهیم نژادی به مرور زمان تغییر معنا می‌دهند و این استدلال که منظور از فلسفه عرب فلاسفه ای است که به زبان عربی نگاشته شده است تعریفی فقه اللغوی از زبان است و تعریف جامع و مانعی به شمار نمی‌آید (کربن، ۱۳۶۱، ص ۳).

### - آیا ماهیت فلسفه رایج اسلامی است؟

در پاسخ به سؤال فوق گر چه نظریات متفاوتی وجود دارد، نظریات قابل اعتنا شامل نظریات زیر است:

#### الف: ماهیت فلسفه رایج یونانی و غربی است

در این نظریه دو گروه معر که گردان این بحث می‌باشند.

گروه نخست: بخشی از مستشرقان که معتقدند فلسفه رایج، ترجمه ناقصی از یونان به زبان عرب است که قسمتی از نظریات آنان در مباحث عربی بودن ماهیت فلسفه رایج گذشت، و قسمتی دیگر اشاره خواهد شد. حقیقت امر ریشه در مسأله دیگری دارد و آن این است

که هگل، فلسفه را به عنوان یک واحد و جریان می‌نگریست که در طول تاریخ مراحل کمال را پیمود. در نظر هگل این فلسفه جز فلسفه غرب نبود. نویسندگان متأخر غرب به تبع هگل فلسفه را همان فلسفه غرب می‌دانند در حالی که واقعیت امر خلاف این است (پور جوادی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱).

از طرف دیگر این همان حقیقتی است که کربن درباره آن می‌گوید: اگر چنین تصور شود که با مرگ ابن رشد عروج و کمال فلسفه اسلامی به آخر رسید، خطای محض است. وقتی آثار فیلسوف قرطبی یعنی ابن رشد به زبان لاتین ترجمه گردید، در مغرب زمین مکتب ابن رشد پدید آمد و مکتبی را که مکتب لاتین ابن سینا معروف شده بود، تحت الشعاع قرار داد و از نظرها دور انداخت؛ اما در مشرق زمین به ویژه در ایران، مکتب ابن رشد نا شناخته ماند و انتقاد غزالی هرگز نتوانست مکتبی را که با ابن سینا آغاز گشته بود به پایان برساند (کربن، ۱۳۶۱، ص ۳) پس نه تنها فلسفه، فقط فلسفه غرب نیست، بلکه فلسفه اسلامی هم جز تاریخ فلسفه است و این فلسفه با ابن رشد تمام نشده است.

هر چند نگرش فلاسفه غرب نسبت به محدوده زمانی فلسفه اسلامی این است که فلسفه اسلامی تا زمان ابن رشد است، همان طور که کربن به آن اشاره کرد فلسفه اسلامی به اوج کمال خود در زمان ملا صدرا و سپس علامه طباطبایی رسید. گروه دوم: گرایش‌های ضد فلسفه در جهان اسلام است که فلسفه رایج را ترجمه آثار یونان و روم می‌دانند.

#### نقد و بررسی

پاسخ هر دو گروه باید به این نکته توجه شود که در تاریخ فلسفه اشتباهی بزرگ رخ داد و اولین کسی که به این اشتباه توجه نمود، سهروردی در حکمه الاشراق بود. به نظر او فلسفه رایج از نظر پیشینه و سابقه فقط ریشه در یونان و روم ندارد، بلکه تمدن های قبل از اسلام از قبیل یونان، مصر، ایران باستان، و هندوستان نیز در شکل‌گیری فلسفه اسلامی اثر گذار بوده‌اند. پایگاه فلسفه در شرق است نه در غرب و این شرق هم شرق جغرافیایی است و هم شرق معنوی زادگاه فلسفه تنها آتن نیست، ایران و مصر هم هست (دینانی، ۱۳۷۸، ص ۸-۱۴).

واقعیت امر این است که قبل از اسلام مراکز علمی و فلسفی متعددی وجود داشت که در شکل‌گیری فلسفه اسلامی و انتقال فلسفه و علوم به تمدن اسلامی اثر گذار بوده‌اند که اثر گذارترین این مراکز عبارت‌اند از:

#### ۱- حوزه اسکندریه

این حوزه پس از تصرف مصر توسط اسکندر مقدونی (۲۸۲-۳۶۳ ق.م) جانشین آتن و وارث تمدن یونان شد. این حوزه یکی از مراکز تلاقی مشرق و غرب شده و بر جستگانی همانند اقلیدس (۳۰۶-۲۸۳ ق.م) ارشمیدس (۲۱۲-۲۸۷ ق.م) بقراط (۳۵۵-۴۶۰ ق.م) از این حوزه برخاسته‌اند؛ ولی شهرت علمی این حوزه از جالینوس (متوفی ۲۱۰ یا ۲۰۱ ق.م) و شهرت فلسفی آن از صاحب فلسفه نوافلاطونی، فلوطین (۲۰۵-۲۷۰ یا ۲۰۳ ق.م) است. دسته‌ای از فلاسفه و اندیشوران این حوزه در دروه خسرو انوشیروان به ایران پناهند ه شده و حوزه ایران را بنیان نهاده‌اند، و گروه دیگر تا دوره عمر بن عبد العزیز به حیات عملی خود ادامه دادند. این حوزه هفتصد هزار جلد کتاب داشت که به فرمان قیصر روم سوزانده شد. بعدها مجدداً این کتاب خانه احیا شد. بر اساس نوشته فهرست نویسان و نویسندگان تاریخ فلسفه، این حوزه آثارش ترجمه شده و وارد جهان اسلام شده است؛ مثل ابن ندیم در الفهرست ص ۴۲ قفطی در تاریخ الحکما ص ۷۱ ابن ابی اصیبعه در عیون الانبیا، ص ۱۰۳.

## ۲- حوزه انطاکیه

پس از این که مصر به دامن اسلام گروید، حوزه اسکندریه از رونق افتاد و در عصر عمر بن عبد العزیز این حوزه به انطاکیه منتقل شد. در عهد متوکل (۲۳۲-۲۴۷ ق) و عهد معتضد محصول این حوزه به وسیله ابراهیم قویری و یوحنا ابن حیلان و ابراهیم مروزی به ابو شرمتی و ازمتی ابن یونس به فارابی منتقل شد (کوهساری، ۱۳۸۲، ص. ۴۴-۳۲).

شهر حران که در نزد رومیان به (کاره) معروف است، به صورت قریه کوچکی در ولایت حلب موجود بود، مرکز مهم حوزه انطاکیه محسوب می شد، نقش این حوزه به ویژه با توجه به نقش اساسی فارابی که شاگرد این حوزه است غیر قابل انکار است (همان، ص ۸-۱۰).

## ۳- حوزه علمی سریانی

لهجه سریانی یکی از شعبه های زبان آرامی است. در آغاز مسیحیت قومی از اقوام سامی یعنی

آرامیان در ناحیه وسیعی از سرزمین سوریه (نواحی فرات غربی) و الجزیره و بین النهرین و شوش پراکنده شدند. در این نواحی بلاد مهمی وجود داشت که غالباً میان ایران و روم دست به دست می گشت و نفوذ هر دو تمدن در آن ها آشکار بود. از جمله بلاد این شهر (رها) در شمال غربی الجزیره و دیگر (نصبین) در شمال شرقی الجزیره و دیگری (قنسرین) در این میان شهر (رها) اهمیت بیش تری داشت. نفوذ علم به شهر (رها) از طریق انطاکیه صورت گرفت و در سال (۳۶۳ ق.م) مدرسه ایرانیان در شهر رها ایجاد شد. علت نام گذاری مدرسه ایرانیان به واسطه این بود که غالب شاگردان آن و یا فارغ التحصیلان آن ایرانی بودند جهت تبلیغ مسیحیت به ایران گسیل می شدند. این دبستان در سال (۸۴۹ ق.م) به دستور زینون تعطیل شد. در این مدرسه فلسفه و کلام و علوم عقلی تدریس می شد.

مدرسه دیگر، مدرسه نصیبین (۴۴۹-۶۴۰ ق.م) است که یکی از قدیمیترین مدارس و معتبرترین آن و گاهی شاگردان آن از هشتصد تن نیز می گذشت. مدرسه دیگر مدرسه قنسرین است.

در همه این مدارس صرف نظر از فلسفه یونان فلسفه فهلویین ایران هم تدریس می شد. علاوه بر این مدارس، دیرها بودند که از آن ها بهاسکولیاد می شد و فارغ التحصیلان را راهب و راهبه تشکیل می دادند، و مترجم مشهور متی ابن یونس در اسکول مرماریدر نزدیکی شهر بغداد تربیت یافته این دیر است. این مدارس در دوران تمدن اسلامی ادامه داشت و آثار آن ترجمه و در اختیار مسلمانان قرار گرفت و به عنوان پیشینه فلسفه و فرهنگ اسلامی غیر قابل انکار است.

## ۴- مراکز علمی ایران قدیم

با توجه به گستردگی امپراتوری ایران ساسانی و ارتباط آن با ملل بزرگ آن عصر مانند هندیان و بابلیان و ملل آسیای صغیر و اطلاعاتی که از خود ایران قدیم داشت. پس از آن که حوزه (رها) تعطیل شد عده ای از دانش آموختگان آن در اواخر قرن پنجم به ایران کوچ کرده و دست به ایجاد مدارس در ایران زدند. مهم ترین آن جندی شاپور یا گندی شاپور در خوزستان واقع در شرق شوش و جنوب

شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر است. توسط شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ ق.م) سپس با ایجاد بیمارستان گندی شاپور و جمع آوری اندیشوران و اطباء هندی و رومی حوزه بزرگ علمی ایرانی شکل گرفت، و آثار آن از طب و فلسفه به عربی ترجمه و در اختیار تمدن اسلامی قرار گرفت (ابن ندیم در فهرست ص ۳۳۲). داستان گرد آوری و ترجمه کتاب های یونان و گذشتگان به دستور اردشیر پادشاه ساسانی و همین

طور جریان ترجمه علوم یونانی و هندی و بابلی و سریانی به پهلوی و سپس ترجمه شدن آن‌ها توسط ابن مقفع و دیگران را به عربی توضیح می‌دهد.

## ۵- حوزه هندیان

بی‌شک یکی از حوزه‌های تمدن و فرهنگ و طب و فلسفه قبل از اسلام هندوستان است. رابطه مسلمانان با هندوان از نظر علمی و فلسفی بیش‌تر به وسیله ایرانیان صورت گرفته و مرکز واسطه حوزه جندی شاپور است. سپس ابو ریحان بیرونی تحقیقات عمیقی در مذاهب هندوان در طب و نجوم آن‌ها انجام داده است.

نظریه سهروردی: به نظر وی فلسفه ارسطو در آغاز هم یونانی نبود، بلکه حکمت الهی از طریق وحی نبوی به ادریس یا هرمس رسید و بعد دو شاخه شد: یکی به ایران و دیگری به مصر رفت و از آن جا به یونان و سپس وارد تمدن اسلامی شد و به آن وحدت و اعتدال بخشید. به نظر وی این حکمت جهانی به وسیله حکمای باستانی انتقال یافت و به صورت رمزی باید آنان را شناخت. حکمت اشراق که اصل آن بر پایه نور و ظلمت است به وسیله حکمای ایرانی چون جاماسب (جمشید) و فرشاد شور و بزرگ مهر بنا شده در میان همین رمز جای گرفته است. هیچ کس نباید تصور کند نور و ظلمت که در توضیحات ما آمده به همان معنایی است که نزد مجوسان کافر یا بدعت مانی گرایان است؛ زیرا آن‌ها سر انجام ما را به شرک و دو گرایی دچار می‌کند. (کوهساری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶ و سهروردی، ۱۳۷۲، مقدمه).

با توجه به آن چه گذشت در جواب دو گروه سابق باید گفت:

منطقی‌تر این بود مستشرقان مقداری انصاف به خرج می‌دادند و سهم ملل دیگر را در تمدن و

فرهنگ و فلسفه نادیده نمی‌گرفتند، زیرا آفتاب همیشه پشت ابر باقی نخواهد ماند.

گروه غرب باور و مسلمانانی که میراث خود را به تاراج گذاشته به خود می‌آمدند و به میراث اسلاف و نیاکان خود می‌بالیدند نه این که ثمرات فکری نیاکان را به دیگری نسبت داده و خود را جیره خوار دیگران جلوه دهند.

## ب: نظریه مکتب تفکیک

معتقدان به مکتب تفکیک در همه دو ره‌های اسلامی وجود داشته و دارند. در روزگار اخیر افراد مشهور این جریان فکری عبارتند از: سید موسی زر آبادی قزوینی (۱۲۵۳ ق) و شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (۱۳۸۶ ق) (نویسنده کتاب بیان الفرقان در پنج جلد)

در نظر پیروان این مکتب، مراحل اندیشه‌های فلسفی در جهان اسلام چهار مرحله است:

مرحله اول: نزول قرآن و ظهور اسلام و نشر حدیث که سر منشأ معارف اصیل آن قرآن و حدیث و خطب توحیدی حضرت علی (ع) و آثار توحیدی امامان شیعه است. این نظام جامع همواره در شیعه وجود داشته و ائمه و شاگردان آن‌ها بر همین سیر مشی نموده‌اند.

این دستگاه معرفتی اصالت داشته و تحت تأثیر هیچ جریانی نیست؛ لذا باید فلسفه و جهان بینی اسلام را در حوزه قرآن کریم و روایات نبوی-صلی الله علیه و آله- و ملامت و خطب و ادعیه ائمه طاهرین جست و جو کرد.

مرحله دوم: با امامت ظاهری حضرت علی (ع) در سال ۳۵ ق. آغاز و به وسیله امامان شیعه تکمیل و تبیین و تفسیر شده است. این مرحله مکمل مرحله قبل است.

مرحله سوم: با ظهور مجالس بحث و مناظره در مساجد کوفه، بصره، بلخ، بخارا... و شیوع مباحث کلمی و پیدایش فرقه معتزله و اشاعره و فرق اهل سنت شکل گرفت. به گفته ابن ابی الحدید در آغاز شرح نهج البلاغه، خطبه های توحیدی حضرت علی (ع) در شرح و بسط و توسعه آن مؤثر بوده است.

مرحله چهارم: شیوع و رواج ترجمه افکار خارج از جهان اسلام و توسعه و بسط آن که تا زمان کنونی ادامه یافت.

مقصود از فلسفه اسلامی کدام مرحله است؟ اگر مقصود معارف اصیل اسلامی (مرحله اول و دوم) بی گمان ظهور معارف اصیل اسلام است؛ ولی این اصول و معارف را فلسفه اطلاق نمی کنند. اگر منظور، مرحله سوم و ظهور دستگاه کلامی است، این اندیشه های عرضه شده اندیشه های خود مسلمانان است. یعنی نوع تفکر داخل در اسلام که در عین بر خورداری از معارف اصیل اسلامی متأثر از جریان های فکری غیر اسلامی هم هست نه نظام فلسفی یونان. اگر منظور مرحله چهارم است (با مجموعه اصطلاحات، مفاهیم، واژگان) در این صورت بی گمان نظام مشایی یا کندی آغاز می شود و به نظام های متفاوتی، از جمله نظام اشراقی سهروردی، دستگاه ابن رشد، نظام عرفان اسلامی ملا صدرا، شیرازی ادامه مسیر داده است. به هر حال تردید کردن در فلسفه اسلامی و یا حتی سخن گفتن از یک دستگاه صرفاً یونانی یا اسکندرانی یا فلسفه های قبلی دیگر نیز نا به جاست، بلکه این فلسفه پرورده و تنقیح یافته و تکمیل شده در دامن فرهنگ اسلامی و اشباع شده از تفکرات مسلمین است (کوهساری، ۱۳۸۲، ص ۳-۵).

## نقد و بررسی

واقعیت این است که مکتب تفکیک سعی داشت از ورطه افراط و تفریط نجات یابد، ولی اصل بحث که ماهیت فلسفه اسلامی رایج است محور بحث آن در همان مرحله چهارم است، ولی پیروان این مکتب در آن مقطع موضع شفافانه ای ندادند.

سؤال مهم این است که آیا مرحله چهارم با مراحل قبل پیوند خورده است یا خیر؟ در صورت پیوند، محصول آن آیا به عنوان تکمیل و رشد است؟ و یا انحراف و التقاط؟ این گونه بحث کردن نوعی فرار از بحث است، نه حل آن.

## ج: نظریه علامه طباطبایی و شاگردان او

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ج ۵ ص ۲۸۳-۲۵۴ بحث جامعی تحت عنوان سیر تفکر در جامعه اسلامی دارد که جامع ترین بحث در این موضوع است به مقدار ضروری خلاصه نظر ایشان را

نقل می کنیم. وی می نویسد: حیات انسان نوعی حیات فکری است و لازمه حیات فکری استواری آن بر مبنای تفکر صحیح است؛ به نحوی که استقامت حیات به اندازه بهره وری از فکر استوار است. کتاب خداوند هم تذکر می دهد نور و ظلمت مساوی نیستند (انعام، ۱۲۲) و از بهترین سخن باید متابعت شود (زمر، ۱۸). در قرآن بیش از سیصد آیه ما را به تفکر و تعقل می خواند، ولی حتی یک آیه به تقلید کور کورانه نداریم، بلکه تمامی آیات احکام و تکالیف را مدلل ساخته است و از طرفی دیگر شکی نداریم که یک سلسله قضایای بدیهیه داریم که هیچ انسان عاقلی آن را انکار نمی کند، مگر این که به عیبی در عقل یا به هم ریختگی در فهم مبتلا شود. از این رو اشکال وارد کردن بر منطق و فلسفه بی اساس است. علامه اشکالهای دوازده گانه رایج بر فلسفه اسلامی را نقل و سپس پاسخ داده است. در پایان در جمع بندی می نویسد:

اولاً: قرآن تمام جوانب زندگی انسان را محور قرار داده (جامعیت قرآن) و پیروان خویش در تمام رشته ها را به تفکر و تدبر دعوت و طریق تفکر فطری را تصدیق نمود.

ثانیا: روش برهان موعظه حسنه و جدال حسن را به عنوان صناعت منطقی توصیه نموده و به کار بردادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه السحنه و جادلهم باللّتی هی احسن(نحل، ۱۲۵).

ثالثا: پیامبر را به عنوان اسوه حسنه به مردم معرفی نموده است.

سپس سیر تفکر را به این ترتیب می‌نگارد:

۱- در زمان پیامبر مسلمان‌ها با قرآن و حدیث آشنا شدند، مباحث نه چندان چشم‌گیر در حد مناظره یهود و نصارا حبشه و شام و جزیره العرب آغاز شد، و شعر هم به عنوان روش عربی رایج بود، ولی اسلام به آن اهمیتی نداد، نه مدح نمود و نه قدح.

۲- در دوره انحراف حاکمیت پس از فتوحات خلیفه دوم فتوحات آن‌ها را از تفکر و تدبیر باز داشت و غرور و نخوت جاهلیت احیا و تقسیم بندی عرب و موالی شکل گرفت، روش علمی در این مقطع هم قرآن و حدیث بود.

۳- با ورود اهل کتاب به تمدن اسلامی بازار جعل حدیث از طریق اهل کتاب باب شد.

۴- تا این که دوران مظلومیت و مقهوریت امامان در زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) تا حدی جبران شد، ولی اهل سنت روش تساهل و تسامح در حدیث را ادامه دادند.

۵- در دوره بنی امیه و بنی عباس شعر و ادبیات و دیوان اشعار جاهلی به عنوان مقابله با جریان عترت به شدت ترویج می‌شد.

۶- علم کلام گر چه با فتوحات زمان خلیفه دوم شروع شد؛ ولی تدوین نشد، تا این که معتزله و اشاعره پدید آمدند و دو جریان عقل‌گرا و شرع‌گرا را شکل داده‌اند. (نه این که علم کلام چنان که توهم شده است مولود انتقال فلسفه به عرب باشد دلیل ما عمده مسایل آن‌ها در روایات است)

شیعه در بحث کلامی سابقه دارتر از بقیه بود از میان صحابه: سلمان، ابوذر، مقداد، عمرو بن حمق و از میان تابعین، رشید حجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، بحث کلامی داشته‌اند و در زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به تالیف کتاب پرداخته‌اند.

سیمای بحث کلامی شیعه به معتزله شبیه بود، ولی مذاق آن دو با هم سازش نداشت.

۷- فلسفه: ترجمه ریاضیات، طب، فلسفه، از زمان بنی امیه شروع شد و در زمان عباسیان صدها کتاب از زبان یونانی، رومی، هندی، فارسی، سریانی به عربی ترجمه شد و سپس به نظریات مستقل تبدیل شد. بویژه حمله مانوی‌ها و ده‌ری‌ها و طبیعی‌ها خشم علما را بر انگیخت؛ زیرا عده‌ای نبوت را انکار نموده‌اند و لذا فقها و متکلمین آن‌ها را پراکنده ساخته و متوکل عباسی تقریباً کتاب‌های آن‌ها را از بین برد، تا این که معلم دوم فارابی (م ۳۳۹ ق) و ابن سینا (م ۴۲۸ ق) و سپس مشاهیر فلسفه همچون ابن مسکویه و ابن رشد اندلسی آن را تجدید حیات نموده‌اند و به این صورت فلسفه گاه قوی و گاه ضعیف می‌شد. فلسفه گر چه به زبان عرب انتقال یافت، ولی به جز عده ای معدود چون کندی و ابن رشد در ایران استقرار یافت.

۸- عرفان: تصوف در عهد خلفا در لباس زهد جلوه نمود و در اوایل دوره بنی عباس به وسیله مردانی چون با یزید، ش بلی، جنید و معروف ظهور یافت. سپس آن‌ها مطالبی را مطرح کردند که با ظاهر شریعت سازگاری نداشت. ابتدا بحث زبانی بود تا این که در قرن ۶ و ۷ به وجاهت رسید و همین وجاهت موجب سقوط آن شده است.

پس در پایان نظریه خویش را به این صورت بیان می‌کند که:

خلاصه سه راه برای کشف حقایق وجود دارد. ظواهر دینی، بحث عقلی، تصفیه نفس، متاسفانه عده‌ای از مسلمان‌ها یکی از سه روش را فرا گرفته‌اند، و بر سر آن به نزاع پرداخته‌اند. این سه روش چون زاویه مثلث است، به طوری که هر کدام از سه روش و زاویه‌ها را اضافه کنیم، به ناچار از روش‌ها و زوایای دیگر کاسته خواهد شد. برخی مانند ابن سینا در کتاب‌های تفسیری و غیر تفسیری خود و ملا صدرا شیرازی در کتاب‌ها و مقالات خود و عده‌ای پس از آن خواسته‌اند بین همه آن‌ها جمع کنند. از جمع بندی علامه فهمیده می‌شود که ایشان فلسفه اسلامی را به عنوان جامع بین روش ظواهر دینی و فلسفه و تصفیه نفس و اشراق می‌دانند. راهی که بو علی و ملا صدرا آن را طی نموده و علامه طباطبایی و شاگردان او آن را ادامه داده‌اند.

استاد مصباح- از شاگردان علامه طباطبایی- می‌نویسد: از مرحوم علامه طباطبایی نقل شده است که ایشان به این نتیجه رسیده‌اند. مسایلی که از ترجمه یونان به اسلام رسیده است در حدود دویست مسأله است و مسایلی که امروز در فلسفه اسلامی رایج است در حدود هفتصد مسأله است. در نتیجه پنج هفتم مسایل فلسفی از ابتکارات مسلمین است.

در نتیجه: اولاً: فلسفه اسلامی از نظر کمیت با مسایل ارسطویی اختلاف فاحش دارد.

ثانیاً: از نظر کیفی هم بسیاری از راه‌ها تفاوت اساسی با راه‌های فلسفه یونان دارد. (مصباح، بی‌تا، ص ۱۶-۳۰).

فلسفه رایج موجود حکمت متعالیه ملا صدرا را از فارابی شروع و به بو علی سینا و سپس به ملا صدرا رسید، همانند مثلثی است که زوایای آن با هم هم‌آهنگ و مساوی است و این قسمت فلسفه است که از آن تعبیر به فلسفه اسلامی می‌شود و کربن از آن تعبیر به فلسفه نبوی (ص) کرده است (نصر، ۱۳۷۶، ص ۵).

شاگرد علامه طباطبایی شهید مطهری در مقدمه اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌نویسد: باید انصاف داد فلاسفه اسلامی که بیش‌تر همت خویش را صرف تحقیق در این فن کرده‌اند، خوب از عهده این کار بر آمده‌اند و فلسفه نیمه‌کاره یونان را تا حد زیادی جلو برده‌اند. و با آن که فلسفه یونان در ابتدای ورود به حوزه اسلامی، مجموعاً بیش از دویست مسأله نبود، در فلسفه اسلامی بالغ بر

هفتصد مسأله شده است و علاوه بر آن اصول و مبانی و طرق استدلال، حتی مسایل فلسفه یونان به کلی تغییر کرده و مسایل فلسفه تقریباً خاصیت ریاضی را پیدا کرده است. و در مقاله دیگر مسایل فلسفه اسلامی را به چهار گروه زیر تقسیم نموده است:

۱- مسایلی که به همان صورت اولیه ترجمه شده باقی مانده و شکل اولیه خویش را حفظ نموده‌اند. به طوری که تصرف و تغییر و تکمیل در آن‌ها صورت نگرفته است. مثل اکثر مسایل منطق، مقولات دهگانه، علل اربعه، تقسیمات علوم که اصلاحات در آن جزئی است.

۲- مسایل تکمیل شده: به این صورت که پایه‌های آن را محکم‌تر نموده و آن‌ها را مستدل‌تر نموده، یا شکل برهان را تغییر داده و یا مطالبی را به آن اضافه نموده‌اند؛ زیرا تکثیر براهین در فلسفه کار ساز است. مثل بحث امتناع تسلسل، تجرد نفس، اثبات واجب، امتناع صدور کثیر از واحد، اتحاد عاقل و معقول و...

۳- تغییر محتوا: مسایلی که نام آن‌ها نام قدیم است، اما محتوای آن به کلی تغییر کرده است. آن‌چه به آن نام در دوره اسلامی اثبات و تایید می‌شود، غیر از چیزی است که در قدیم به آن نام خوانده می‌شود؛ مثلاً نظریه مثل افلاطونی که در فلسفه اسلامی مطرح است با نظریه افلاطون تفاوت اساسی دارد؛ حتی آن‌چه شیخ اشراق، طرفدار آن است با آن‌چه میر داماد به این نام می‌خواند متفاوت است.

۴- مسایل مستحدثه: مسایلی که حتی نام و عنوان آن ها بی سابقه است و در دوره های قبل از اسلام به هیچ شکل مطرح نبوده است و منحصر در جهان اسلام مطرح شده است. و مسایل و مباحث عمده فلسفه همین قسمت است، و ستون فقرات فلسفه اسلام می نیز همین مسایل است. مسایلی از قبیل اصالت وجود، وجود ذهنی، وحدت وجود، حرکت جوهریه، تجرد نفوس، جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا بودن نفس، بعد چهارم بودن زمان. (مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۲۱-۳۲ و کوهساری، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

مجموعه سخنان علامه و شاگردان او جامع ترین و منطقی ترین پاسخ در ماهیت فلسفه اسلامی است. منتها استاد بیش تر در صدد تحلیل آغاز فلسفه اسلامی و شکل گیری آن به صورت مثلث متساوی الاضلاع بود و نظریه شاگردان وی ترسیم محصول این مثلث است.

## نتیجه

نتیجه بحث را در شش بند زیر می توانیم بیان کنیم:

۱- بحث از ماهیت فلسفه اسلامی اصطلاحی صرف نیست، بلکه بیانگر رشد و تکامل تفکر اسلامی و یا نشان از التقاط و انحراف آن دارد.

۲- توصیف فلسفه به اسلامی و غیر اسلامی درست است و معنای نا درست آن هم روشن شده است.

۳- نظریه نژاد گرایانه گروهی از مستشرقان در عربی بودن و نظریه نژاد گرایانه برخی از اندیشوران عرب دایر بر عربی بودن فلسفه رایج، هر دو بدون پشتوانه منطقی و دلیل است.

۴- نظریه گروهی از مستشرقان و برخی از مسلمانان ضد فلسفه دایر بر یونانی بودن فلسفه رایج، با توجه به سخن سهروردی در تاریخ فلسفه و تحقیق نویسندگان ناشی از جهل و غرور از طرف مس شرقان و خود باختگی از طرف شرقیان است؛ زیرا فلسفه رایج از حوزه اسکدریه، انطاکیه، سریانی، ایران باستان و حوزه هندیان هم متأثر است.

۵- نظریه تفکیک گر چه در صدد فرار از افراط و تفریط است، ولی کیفیت رابطه مرحله چهارم نظام معرفتی آن با مراحل پیشین شفاف نیست.

۶- نظریه علامه طباطبایی و جمعی از شاگردان او و مستشرقان منصف نشان آن است که ماهیت فلسفه رایج اسلامی است. از نظر کمیت از هفتصد مسأله فلسفه کنونی فقط دویست مسأله سابقه در حوزه های متعدد داشته و پانصد مسأله مخصوص فرهنگ اسلامی است و از نظر کیفی هم در آن دویست مسأله، مسلمانان فقط برخورد تقلیدی نداشته، بلکه در برخی موارد تکمیل و در برخی موارد نقد کرده اند و در برخی موارد صورت استدلال و برهان کاملا عوض شده و مواردی فقط عنوان آن حفظ شده است.

امید است مسایل مستحدثه فلسفه اسلامی از نظر کمیت و کیفیت کاملا روشن شود که هم مایه علاج خود باختگی شرقیان و هم عامل بیدار شدن از خواب غفلت و غرور مستشرقان شود.

## عبدالرسول عبودیت

### چکیده

این که عنوان (فلسفه اسلامی) صرفا یک نام است یا توصیفی است حقیقی، مسئله ای است در خور بحث. در این مقاله، ابتدا مجموعه ای که تحت این عنوان شناخته می شود معرفی می گردد و سپس نشان داده می شود که عنوان مذکور صرفا نام این مجموعه نیست، بلکه توصیف

حقیقی آن است؛ یعنی، مجموعه مذکور هم حقیقتاً فلسفه است و هم حقیقتاً اسلامی. بدین منظور، دو نوع نقش برای آموزه های دینی در فلسفه فرض می شود، که یک نوع با ماهیت فلسفی فلسفه سازگار نیست و نوع دیگر سازگار است. در مرحله بعد، با تشریح نقش اخیر دین در فلسفه، برای دین حداقل چهار نحو تأثیر سازگار در فلسفه تصویر می شود. در نهایت، نشان داده می شود که دین اسلام در فلسفه مورد بحث چنین تأثیراتی داشته است، پس فلسفه مذکور حقیقتاً اسلامی است.

چند گاهی است که درباره درستی یا نادرستی عنوان «فلسفه اسلامی» چالش هایی وجود دارد. برای داوری درست در این باره کافی است سه مسئله زیر را به ترتیب بررسی کنیم: مسئله اول: عنوان (فلسفه اسلامی) و مشکل آن؛ مسئله دوم: آیا فلسفه اسلامی امکان پذیر است؟

مسئله سوم: در صورت امکان پذیر بودن، آیا چنین فلسفه ای وجود دارد؛ به عبارت دیگر، آیا مجموعه معارفی که ما امروز آن را تحت عنوان (فلسفه اسلامی) (می شناسیم واقعاً فلسفه اسلامی است؟

## مقدمه

پیش از هر بحثی، باید توجه داشت که در فرهنگ اسلامی عنوان (فلسفه اسلامی) (به مجموعه ای از مسائل اطلاق می شود که در باب امور عامه، خداشناسی، علم النفس، معرفت شناسی و دین شناسی مطرح می شوند، که باب امور عامه یا الهیات بالمعنی الاعم خود شامل مباحثی است همچون احوال کلی وجود، وجود مستقل و رابط، وجود ذهنی، مواد ثلاث، جعل، ماهیت، وحدت و کثرت، علیت، قوه و فعل، ثبات و سیلان، علم و معلوم و مقولات عشر؛ و باب خداشناسی یا الهیات بالمعنی الاخص شامل مباحثی است همچون اثبات ذات، توحید، مباحث کلی صفات، اثبات تک تک صفات نظیر علم و قدرت و حیات و اراده و کلام و سمع و بصر و توضیح نح وه هریک از این صفات و مسائل ناشی از هر یک از صفات مانند قضا و قدر و لوح و قلم و عرش و کرسی و جبر و تفویض و بالاخره مباحث مربوط به افعال نظیر اثبات عوالم مجرد، حل مشکل شرور، دوام فیض و حدوث عالم؛ و باب علم النفس شامل مباحثی است همچون تعریف نفس، اثبات وجود نفس، اثبات جوهریت نفس، اثبات مجرد نفس، حدوث یا قدم نفس، قوای نفس و شئون آن ها، نحوه ارتباط قوای نفس با نفس و بالاخره بقای نفس پس از مرگ؛ و معرفت شناسی شامل مباحثی است که عمدتاً در کتب برهان و به طور پراکنده مطرح اند و بابتی به آن اختصاص نداده اند و بالاخره باب دین شناسی فلسفی شامل مباحثی است همچون حقیقت مرگ، بطلان تناسخ، اثبات معاد، عالم برزخ یا مثال منفصل، حقیقت حشر، حقیقت قیامت، حقیقت میزان و حساب، حقیقت سعادت و شقاوت، حقیقت بهشت و جهنم، حقیقت وحی، لزوم وحی، مسئله نبوت و از همه مهم تر مسئله معاد جسمانی. مجموعه فوق، یا دست کم بخش اعظم آن، در بسیاری از کتاب های مهم فلسفی - از شفای ابن سینا، که اولین کتاب مفصل فلسفی است، تا اسفار صدر المتألهین، که مهم ترین کتاب مفصل فلسفی در چهار سده اخیر است و نیز در بسیاری از کتب مهم فی مابین - مطرح است و هر فیلسوفی، به فراخور مبانی و طرز فکر خود، درباره آن ها نظر دارد و طبعاً بسیاری از این مسائل در اثر بحث ها و چالش ها، در طول تاریخ فلسفه اسلامی، پیوسته دگرگون شده اند و در نهایت، عمده آن ها در نظام فلسفی صدر المتألهین، حکمت متعالیه، کمال یافته و تثبیت شده اند و از آن پس کمتر جرح و تعدیل یافته اند. مقصود از (فلسفه اسلامی) مجموعه مذکور است از بدو پیدایش تا حال حاضر با همه تغییر و تحولاتی که در طول این مدت در آن راه یافته است. اکنون به پرسش نخست بپردازیم.

عنوان (فلسفه اسلامی) و مشکل آن برای این که مقصود از سؤال اول را بهتر درک کنیم، باید ابتدا مقصود از فلسفه و اسلام را روشن بیان کنیم. به نظر حکمای اسلامی، فلسفه مجموعه مسائلی است برهانی در باب موجود بماهو موجود؛ به عبارت ساده تر، فلسفه مجموعه مسائلی

هستی‌شناسانه است که با استنتاج معتبر منطقی، بی واسطه یا با واسطه، از بدیهیات اولیه یا ثانویه عقلی حاصل شده اند. بدیهیات اولیه و ثانویه، و به ویژه بدیهیات اولیه، که نقشی اساسی در فلسفه دارند، گزاره هایی هستند که عقل خود به خود و بدون کسب و نظر، و به اصطلاح بدون کمک از استدلال، قادر به درک صدق آن هاست. همان‌طور که تعریف فوق نشان می دهد، صرف این که مجموعه‌ای از مسائل مضمونی هستی‌شناختی داشته باشند کافی نیست برای این که آن‌ها را فلسفه بدانیم. بلکه روش حصول آن‌ها، و به تعبیر دقیق‌تر، روش اثبات صدق آن‌ها، نیز باید عقلی باشد؛ یعنی، از طریق استدلال‌هایی که در نهایت مبتنی بر بدیهیات عقلی‌اند ثابت شده باشند و به اصطلاح باید برهانی باشند. پس فلسفه، علاوه بر این که در باب هستی بحث می‌کند، دارای دو ویژگی انفکاک‌ناپذیر است: اول این که روش آن استدلالی است و در نتیجه، هیچ مسئله هستی‌شناسانه‌ای تا هنگامی که صدقش از طریق استدلال ثابت نشود فلسفی نیست. دوم این که مبادی فلسفه بدیهیات اولیه و ثانویه عقلی، و به ویژه بدیهیات اولیه‌اند؛ یعنی، مقدماتی که در استدلال برای اثبات صدق گزاره‌ای فلسفی به کار می‌روند یا باید بدیهی باشند و یا در نهایت به بدیهیات منتهی شوند، پس تا هنگامی که نتوان صدق مسئله ای هستی‌شناختی را، بی‌واسطه یا با واسطه، به صدق گزاره‌های بدیهی - که عقل خود به خود قادر به درک صدق آن هاست - مستند کرد، آن مسئله فلسفی نیست، خواه صدق آن از طریق دیگری، مثلاً مستند به وحی، احراز شده باشد یا نه. اما مقصود از اسلام مجموعه آموزه‌ها و تعلیماتی است که در قرآن کریم و روایات معتبر منقول از معصومین: مطرح شده‌اند، اعم از این که این آموزه‌ها مضمونی هستی‌شناختی داشته باشند یا نه. با توجه به این که اسلام، همانند یهودیت و مسیحیت، از ادیان آسمانی است که از طریق نزول وحی بر پیامبر ۹ به دست ما رسیده است و با توجه به این که امور وحیانی تبعیدی‌اند، می‌توان گفت که ویژگی آموزه‌های اسلامی، مانند آموزه‌های هر دین آسمانی دیگر، تبعیدی بودن آن‌هاست؛ یعنی، این آموزه‌ها، خواه مضمونی هستی‌شناختی داشته باشند خواه نه، به استناد ایمان به خداوند و معصومان: و بدون مطالبه دلیل پذیرفته می‌شوند. به عبارت دیگر، اعتقاد به صدق آموزه‌های دینی، چه از نوع هستی‌شناسی باشند و چه غیر آن، مستند به اعتقاد و ایمان به صدق خداوند و معصومان: است نه مستند به درک صدق گزاره‌های بدیهی‌ای که قادر به اثبات آن آموزه‌اند، به طوری که اگر کسی مدعی شود که این آموزه‌ها را تصدیق نمی‌کند مگر این که از طریق عقل هم آن‌ها را اثبات کند، چنین کسی مؤمن نیست. مؤمن حقیقی باید محتوای وحی - اعم از قرآن و روایات معتبر - را، از آن جهت که وحی است، بی‌هیچ قید و شرطی، تصدیق کند، خواه عقل هم از طریق استدلال قادر به درک صدق آن باشد یا نباشد. اکنون می‌توان دریافت که عنوان «فلسفه اسلامی» با چه مشکلاتی روبه‌روست. مقصود از فلسفه اسلامی مجموعه‌ای از مسائل است که هم ماهیت فلسفی دارند و هم ماهیت اسلامی، از هر دو ویژگی برخوردارند، طبعاً چنین مجموعه‌ای با سه مشکل مواجه است: مشکل اول: این مشکل در مسائلی است که عقل در آن‌ها حکمی خلاف وحی دارد. توضیح این که فلسفه اسلامی به معنای مذکور در بالا، چون فلسفه است، باید عقلی باشد و در هر مسئله‌ای از آن به حکم عقل گردن نهاد، و چون اسلامی است، باید در مسائلی از آن که وحی حکم دارد به حکم وحی هم گردن نهاد و بالنتیجه اگر در مسئله ای عقل حکمی خلاف وحی داشته باشد، باید به دو حکم متعارض گردن نهاد که ممکن نیست، پس در چنین مسائلی با تعارض عقل و وحی روبرویم. این مشکل به بحث فعلی ما مربوط نیست و در مبحث مشهور (تعارض عقل و دین) بدان می‌پردازند. مشکل دوم: این مشکل که عام است و حتی مسائلی را که در آن‌ها عقل و وحی حکمی یکسان دارند نیز شامل می‌شود، پاسخ به این سؤال است که آیا می‌توان برای وحی آن چنان نقشی در فلسفه قائل شد که به موجب آن فلسفه‌ای وحیانی داشت، به نحوی که هم ماهیت فلسفی حفظ شود و هم وحیانی باشد یا به محض این که وحی به کمک فلسفه آید فلسفه از فلسفه بودن ساقط می‌شود. به اختصار، آیا ممکن است فلسفه‌ای در عین این که فلسفه است وحیانی هم باشد؟ به تعبیر دقیق‌تر، آیا دو وصف «فلسفی» و «وحیانی» باهم سازگارند، به طوری که گزاره‌ای واحد از همان جهت که فلسفی است وحیانی باشد یا نه، بالضروره گزاره مذکور به اعتباری که وحیانی است فلسفی نیست و به اعتباری که فلسفی است وحیانی نیست؟

پاسخ به این سؤال مشکل نیست. اجمالاً حکمای اسلامی منکر امکان فلسفه وحیانی، به معنای مذکور در بالا هستند؛ زیرا همان‌طور که

گفتیم، صرف این که گزاره صادقی مضمونی هستی‌شناسانه داشته باشد کافی نیست برای این که گزاره‌ای فلسفی باشد، بلکه علاوه بر این، باید صدق آن از طریق عقل درک شود؛ به عبارت دیگر، هر گزاره هستی‌شناسانه‌ای که صدق آن از طریق عقل درک شود، از آن جهت که از طریق عقل درک می‌شود، فلسفی است. پس گزاره‌های هستی‌شناسانه‌ای که صدقشان از طریق وحی درک می‌شود، از آن جهت که از طریق وحی درک می‌شوند، فلسفی نیستند. در یک کلام، اصلاً فلسفه یعنی هستی‌شناسی عقلانی از آن جهت که عقلانی است، پس هستی‌شناسی وحیانی، هر چند حقیقتاً هستی‌شناسی است و هر چند وحیانی بودن آن، در نظر مؤمنان و متدینان، موجب کاهش ارزش معرفت‌شناختی آن نیست و حتی موجب افزایش آن هم هست، با این همه چنین هستی‌شناسی‌ای فلسفه نیست. پس اگر از دلیل صدق گزاره‌ای فلسفی سؤال شود، نمی‌توان، در پاسخ، به جای استدلال، به وحی استناد کرد و یا استدلالی ذکر کرد که در مقدمات آن آموزه‌های وحیانی به کار رفته باشد یا در نهایت، به آموزه‌های وحیانی منتهی شود؛ چرا که اگر چنین کنیم، به این معناست که صدق گزاره مذکور، بی‌واسطه یا باواسطه، از طریق وحی درک شده است نه از طریق عقل و این منافی فلسفی بودن گزاره است. نتیجه این که از نظر حکمای اسلامی فلسفه وحیانی، به معنایی که گذشت، امکان پذیر نیست و بالتبع نمی‌توان در فلسفه وحی را جانشین استدلال کرد یا آموزه‌های وحیانی را از مبادی فلسفه قرار داد؛ به تعبیر رایج، در فلسفه، در مقام داوری - یعنی مرحله اثبات صدق و کذب گزاره‌ها - نمی‌توان از وحی و آموزه‌های وحیانی کمک گرفت. قائل شدن به چنین نقشی برای وحی در فلسفه مستلزم تناقض است و باز به تعبیر دیگر، قوام فلسفه به این است که مستخرج از عقل باشد و لاغیر، بنابراین، فلسفه مستخرج از وحی، گرچه هستی‌شناسی است و معتبر است، فلسفه نیست.

مشکل سوم: گفتیم که وحی و آموزه‌های وحیانی اسلام نمی‌توانند در فلسفه، در مقام داوری، تأثیر داشته باشند؛ به این معنا که جانشین استدلال‌ها و مبادی فلسفی شوند و فلسفه از آن‌ها استخراج شود. حال مشکل اصلی پاسخ به این سؤال است که با این مبنا، اسلامی بودن فلسفه اسلامی به چیست. آیا برای این آموزه‌ها می‌توان نقش و تأثیر دیگری در فلسفه تصویر کرد؛ نقش و تأثیری که سبب شود فلسفه مزبور با حفظ ماهیت فلسفی خویش حقیقتاً اسلامی هم باشد و به موجب آن از فلسفه مسیحی و یهودی و غربی و غیره متمایز باشد؟ پاسخ مثبت است. بررسی مسئله دوم چیزی جز توضیح درباره این پاسخ نیست.

قسمت دوم مقاله آیا فلسفه اسلامی داریم

عبدالرسول عبودیت

آیا فلسفه اسلامی امکان پذیر است؟ سؤال این بود: آیا به غیر از تأثیر آموزه‌های وحیانی اسلام در مقام داوری در فلسفه، که مستلزم تناقض است و مردود می‌باشد، تأثیرات حقیقی دیگری برای آن‌ها متصور است؟ گفتیم: آری. آموزه‌های وحیانی می‌توانند به انحای دیگری نیز بر فلسفه تأثیر گذارند، به طوری که ماهیت فلسفی فلسفه نیز محفوظ بماند، همانند تأثیر در جهت‌دهی، تأثیر در طرح مسئله، تأثیر در ابداع استدلال و تأثیر در رفع اشتباه ۱۰. تأثیر در جهت‌دهی: آموزه‌های یک دین همه از اهمیت یکسان برخوردار نیستند، بلکه از دیدگاه خود دین برخی از آن‌ها بسیار مهم، برخی مهم و برخی هم کم اهمیت‌ترند. مثلاً در دین اسلام، خداشناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به ویژه مسئله توحید مهم‌ترین و با ارزش‌ترین آموزه دینی است و به همین دلیل، کفر و شرک مهم‌ترین کبایرند. در مرتبه بعد، مسئله معاد و عوالم غیب بسیار مهم‌اند. آشکار است که برای فیلسوفی که به‌چنین دینی متدین است نیز بررسی چنین مسائلی از اهمیت بیشتری برخوردار است و در نتیجه، در این مسائل هم تحقیقات بیشتری می‌کند و هم دقت بیشتری به خرج می‌دهد. بنابراین، هر دینی به فلسفه‌ای که در دامن آن پرورش می‌یابد جهت می‌دهد.

ممکن است این جهت‌دهی به صورت غیرمستقیم نیز صورت پذیرد؛ یعنی، کلام یا عرفان دینی، که خود مستقیماً متأثر از دین‌اند، بر جهت رشد فلسفه تأثیر گذارند و موجب شوند ابوابی از فلسفه حجیم تر و عمیق تر شوند و ابوابی لاغر باقی بمانند .

این نوع تأثیر نیز ممکن است غیرمستقیم، یعنی از طریق کلام و عرفان دینی، انجام گیرد. بسیاری از مسائل کلامی و عرفانی مضمونی هستی‌شناختی دارند و فیلسوفان را به چالش دعوت می‌کنند و مباحث تازه‌ای را در فلسفه می‌طلبند. کم نیستند مسائلی که از این طریق به فلسفه راه یافته‌اند. ممکن است گمان شود که پذیرفتن این دو نوع تأثیر، فلسفه را تبدیل به کلام می‌کند؛ چرا که تعلق خاطر به مباحث دینی و دفاع از آن‌ها شأن متکلم است نه فیلسوف. بحث فلسفی آزاد است و طبعاً نباید فیلسوف به مسئله یا مسائل خاصی تعلق خاطر داشته باشد. اما این گمان باطل است. قوام فلسفه به این است که احکام هستی‌شناسانه خود را با استدلال‌هایی عقلی اثبات کند و بس، هیچ شرط دیگری ندارد. پس همین که گزاره‌ای مضمونی هستی‌شناختی داشت و فیلسوف برای اثبات صدق آن‌ها استدلال عقلی معتبری ارائه کرد کافی است برای این که فلسفی باشد، خواه غرض از طرح و حل این مسئله دفاع از دین باشد یا کسب وجاهت یا دریافت پول یا نوعی تفریح یا غیر این‌ها. شکی نیست که تأثیرات چهارگانه بالا مانند تأثیر در مقام داوری نیستند تا فلسفه را از مقام فلسفی اش خلع کنند. با وجود چنین تأثیراتی، باز هم فلسفه حیثیت عقلانی خود را حفظ می‌کند و باز هم فلسفه است. اما به چه دلیل موجب اسلامی بودن آن می‌شوند؟ پاسخ مشکل نیست. فرض کنید که این فلسفه، به جای اسلام، در دامن دین زردشت رشد کرده بود و به تعبیر دقیق تر، فرض کنید فیلسوفانی که چنین فلسفه‌ای را پدید آورده‌اند - با داشتن همان دستمایه اولیه - زردشتی بودند. در این صورت، آیا با توجه به تأثیرات مذکور، باز هم همین مجموعه فعلی را - که تحت عنوان (فلسفه اسلامی) از آن یاد می‌کنیم - ارائه می‌کردند یا مجموعه‌ای که از نظر نوع مسائل، از نظر نحوه استدلال‌ها، از نظر ابواب و کم کیف آن‌ها با مجموعه فعلی تفاوت بسیار داشت؟ گمان نمی‌کنم کسی تردیدی در صحت شق دوم داشته باشد و گمان نمی‌کنم کسی از اسلامی بودن یک فلسفه انتظاری بیش از این داشته باشد. پس فلسفه اسلامی، به معنای فلسفه‌ای که به انحای چهارگانه مذکور در بالا از آموزه های اسلامی متأثر است، ممکن است .

آیا فلسفه اسلامی داریم؟ تا این جا معلوم شد که فلسفه اسلامی، به معنایی که ذکر شد، امکان پذیر است، اما آیا چنین فلسفه‌ای داریم؟ به عبارت دیگر، آیا مجموعه معارفی که تحت عنوان (فلسفه اسلامی) ارائه می‌شود به معنای فوق اسلامی است؟ برای پاسخ دقیق به این سؤال، باید همه مسائلی از فلسفه اسلامی را که از آموزه‌های اسلام به یکی انحای سابق الذکر تأثیر پذیرفته‌اند معرفی کنیم و نحوه تأثیر را نیز نشان دهیم. اما این کار به زمانی طولانی و کتابی مفصل نیاز دارد و فعلاً مقدور ما نیست. ولی به حکم این که (ما لا یدرک کله لا یترک کله)، می‌توان برای هر نحو تأثیری لافل نمونه یا نمونه هایی ذکر کرد. اما در مورد تأثیر اسلام در جهت دهی به فلسفه اسلامی، مسئله چندان مشکل نیست. با نگاهی گذرا به قرآن و روایات می‌توان دریافت که مثلاً خداشناسی، به ویژه مسئله توحید، و پس از آن مسئله معاد، از آموزه‌هایی هستند که اسلام برای آن‌ها بیش از هر امر دیگری اهمیت قائل است. فیلسوفان مسلمان نیز بالتبع، به مقتضای ایمانشان، همین گونه می‌اندیشند. از باب نمونه، ابن سینا، در فصل اول الهیات شفا، از فلسفه، به خاطر وجود مبحث خداشناسی در آن، با تعبیر (افضل علم بافضل معلوم) یاد می‌کند. او در همین فصل در پاسخ به این سؤال که (چرا در طبیعات نیز وجود خدا را ثابت می‌کنند با این که این مسئله متعلق به الهیات است؟) می‌گوید: برای این که متعلم با این بحث رغبت به فراگیری علوم پیدا کند. این طرز تفکر همه حکمای مسلمان است، چه به آن تصریح کرده باشند و چه نکرده باشند. آشکار است که این طرز تفکر تأثیر اساسی در جهت دهی به مباحث فلسفی دارد. مثلاً تأثیر این امر را در فلسفه اسلامی می‌توان با مقایسه این فلسفه با فلسفه ارسطو، که دستمایه فیلسوفان مسلمان است، دریافت. در فلسفه ارسطو فقط چهار صفحه به مبحث خدا اختصاص داده شده است. او خدا را تحت عنوان (محرک اول) یا (محرک غیرمتحرک)، که فعلیت محض است، اثبات کرده است و به اختصار توضیح داده است که او چگونه تحریک می‌کند و بس. اما مثلاً در الهیات شفا، ابن سینا، که اولین کتاب ۲ مفصل و پخته فلسفی اسلامی است، حدود صد صفحه به این بحث اختصاص یافته است. او خدا را تحت عنوان (واجب بالذات) اثبات کرده است و علاوه بر اثبات خدا، مسئله توحید را نیز به دقت بررسی و ثابت کرده است و علاوه بر

این، مباحث کلی صفات و اثبات تک تک صفات و نیز مباحث افعال را تفصیلاً مطرح کرده است. بعد از ابن سینا مسئله خدانشناسی رشد بیشتری یافته است. امام رازی، کتابی بزرگ، در نه جلد، به نام المطالب العالیه من العلم الالهی، تألیف کرده است که سه جلد اول آن به خدانشناسی اختصاص دارد. بالاخره صدرالمتألهین در کتاب اسفار ۳ مسائل خدانشناسی را به تفصیل تمام و به عمیق ترین و دقیق ترین وجه بررسی کرده است. تقریباً ربع این کتاب، که بزرگ ترین کتاب صدرالمتألهین است، به مباحث خدانشناسی اختصاص دارد، علاوه بر مباحث جسته و گریخته‌ای که در این باره در ابواب دیگر وجود دارد. نگاهی به مسئله علم الهی در کتب فلسفه اسلامی و مسائل بسیار دقیقی که در این بحث طرح شده است، از جمله در تعلیقات ابن سینا و اسفار صدرالمتألهین، صحت این مدعا را آشکار می‌کند. همچنین شبیه مشهور ابن کمونه، در باب توحید، و اهمیتی که حکمای اسلامی، پس از ابن کمونه تا عصر ۴ صدرالمتألهین، برای پاسخ به این شبهه قائل شده‌اند نیز گواه دیگری بر صحت این مدعا است. و بالاخره کتاب‌هایی که حکما اختصاصاً درباره خدا و معاد و معمولاً به نام (المبدأ و المعاد) نوشته‌اند - مانند کتاب المبدأ و المعاد ابن سینا، المطالب العالیه امام رازی، المبدأ و المعاد صدرالمتألهین و همچنان این کتاب‌های اسرار الآیات، المظاهر الالهیه، المشاعر، عرشیه و مفاتیح الغیب او و نیز رساله زادالمسافر او، که اختصاصاً در باب معاد جسمانی است - نمونه دیگری از این نحو تأثیرند. لازم نیست در این باره بیش از این توضیح دهیم. هرکسی با توجه به درجه بندی آموزه‌های اسلامی از نظر اهمیت و با مراجعه به کتب فلسفه اسلامی به راحتی جای پای اسلام را در جهت‌دهی به فکر فیلسوفان و نیز در جهت‌دهی به مباحث فلسفی مشاهده می‌کند. اما تأثیر اسلام به طور مستقیم یا غیرمستقیم در طرح مسائل نو در فلسفه اسلامی چندان احتیاج به تفحص و تحقیق ندارد. کافی است نمونه‌هایی از این قبیل مسائل را ذکر کنیم و به آموزه‌ای که منشأ طرح مسئله است، در صورتی که معلوم نباشد، اشاره کنیم برخی از مسائلی که در بالا اشاره کردیم، خود شبیه بابی است که حاوی مسائل متعددی است. به علاوه، مسائل فراوان دیگری از این نوع می‌توان یافت. تفحص از چنین مسائلی و نشان دادن کیفیت تأثیر آموزه دینی در آن و دنبال کردن مسیر مسئله محتاج تحقیقی گسترده است. اما درباره تأثیر از نوع ابداع استدلال، شاخص ترین نمونه آن برهان صدیقین است. این نوع برهان بی تردید با الهام از آیه (أولم یکف بیک آنه علی کل شیء شهید) ابداع شده است. با توجه به کتاب‌های در دسترس ما، این نوع برهان را اولین بار فارابی در فصوص الحکم پیشنهاد کرده است ۵ و به همین آیه استشهاد کرده است، اما خود او نمونه‌ای از این نوع برهان اقامه نکرده است. پس از او، ابن سینا با استشهاد به همین آیه، نمونه‌ای از آن را در اشارات ارائه کرده است ۶ و پس از او صدرالمتألهین با استشهاد به همین آیه، دو سه نمونه دیگر در اسفار و دیگر آثار خود، ۷ بر اساس اصالت وجود و تشکیک وجود، اقامه کرده است ۸ و به همین ترتیب، فیلسوفان پس از او مانند حاج ملاهادی سبزواری و آقا علی مدرس نمونه‌های متفاوت دیگری را ارائه کرده‌اند. در هر حال، خصوصیت این نوع برهان این است که ولو وجود همه مخلوقات و ممکنات را منکر شویم، باز وجود خداوند را ثابت می‌کند. نمونه دیگری از ابداع استدلال، استدلال بر وجود خداوند است بدون به ک‌ارگیری امتناع تسلسل در آن. این نوع استدلال در این متن روایی: (فلم یکن بدُّ من اثبات الصانع، لوجود المصنوعین و الاضطرار منهنم الیه انهم مصنوعون و انّ صانعهم غیرهم و لیس مثلهم ...) ارائه شده است. این نمونه در حکم پیشنهاد انواع براهین اثبات وجود خداست که مبتنی بر امتناع تسلسل نیست. ۹ فارابی نمونه‌ای از این استدلال را اقامه کرده است که به آن برهان اسدّ و اخصر می‌گویند، ۱۰ ابن سینا در اشارات نمونه دیگری از آن را اقامه کرده است که حکما چندان از آن استقبال نکرده‌اند. ۱۱ شیخ اشراق نیز در مطارحات نمونه‌ای مشابه نمونه ابن سینا ارائه کرده است که سخت مورد نقد و ردّ صدرالمتألهین واقع شده است. ۱۲ خواجه نیز در تجرید الاعتقاد، نمونه‌ای قوی از آن را ارائه کرده که مقبول همه حکماست و نیز صدرالمتألهین برهان صدیقین خود را در اسفار به همین منوال اقامه کرده است و بالاخره علامه طباطبائی در پاورقی‌های مبحث دور و تسلسل اسفار، نمونه‌ای بر اساس وجود رابط و مستقل به دست داده‌اند. ۱۳ نمونه دیگری از این نوع تأثیر، برهان علامه طباطبائی بر وجود خداوند است در پاورقی‌های جلد ششم اسفار. ۱۴ علامه طباطبائی، بر اساس اصل امتناع تناقض کوشیده‌اند نشان دهند که واقعیتی که در گزاره بدیهی اولی (واقعیتی هست) (بدان اعتراف می‌کنیم همان خداوند است ولا غیر. در واقع، مدعای ایشان این است که هرکسی که به

این گزاره اعتراف دارد بی آن که خود توجه داشته باشد، واقعیت مذکور را واجب بالذات در نظر گرفته است و گرنه امکان نداشت که به این گزاره به طور بدیهی اعتراف کند به نحوی که انکار آن مستلزم انکار واقعیت باشد و به تناقض بینجامد. معنای این سخن این است که همه مردم، بی آن که خود توجه داشته باشند، به طور بدیهی و بدون احتیاج به برهان، به وجود خداوند معترفند. از این رو، ایشان نتیجه می‌گیرند که این استدلال در حقیقت تنبیهی است بر امری بدیهی و غیر قابل شک. به نظر می‌رسد که ایشان در اقامه چنین استدلال بدیعی از آیه (أفی الله شک) متأثرند. و بالاخره آیه (لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا) در حکم پیشنهاد استدلالی است بر توحید در الوهیت؛ چرا که این آیه کبرایی است که به ضمیمه صغرای (لکن لم تفسدا)، که مضمّر و مطوی است، بیان یک استدلال است. اما چون بر کبرای آن برهانی اقامه نشده است، فقط در حکم پیشنهاد استدلال بر توحید در الوهیت است.

اما درباره تأثیر از نوع رفع اشتباه، باید به مسئله حدوث عالم اشاره کنیم. در متون اسلامی آن چنان بر حدوث همه عالم تأکید شده است که صدرالمآلهین صراحتاً منکر آن را منکر امر ضروری دین و خارج از اسلام به شمار می‌آورد. با این حال، حکمای پیش از صدرالمآلهین به اموری قدیم - مقصود قدیم زمانی است - مانند ماده جهان و حرکت دوری فلک و زمان قائل شده‌اند و برای رفع تعارض بین این روایات و امور قدیم، نامبرده انواع دیگری از حدوث، مانند حدوث ذاتی و دهری، را مطرح کرده‌اند و مدعی شده‌اند که مقصود از حدوث در متون دینی همان حدوث ذاتی یا دهری است نه حدوث زمانی، و بی تردید همه اشیا بجز خداوند، به این معنا حادث‌اند، هر چند برخی از آن‌ها از نظر زمانی قدیم‌اند نه حادث. آن‌ها به این ترتیب، مشکل تعارض را حل کرده‌اند، ولی صدرالمآلهین معتقد است که متون دینی به حدوث زمانی اشیا نظر دارند نه حدوث ذاتی یا دهری ابداعی فیلسوفان. او بر اساس اعتقاد به چنین امری و با تکیه بر حرکت جوهری، به حدوث زمانی همه اشیا قائل می‌شود و می‌گوید که هر چند فیض الهی دایم و مستمر است و اگر در زمان به قهقرا برگردیم هرگز به نقطه آغازی که ابتدای خلقت است نمی‌رسیم، با این حال، تک تک موجودات حادث‌اند و در بین موجودات جهان امری قدیم وجود ندارد. همان‌طور که می‌بینیم، به موجب روایات مذکور، صدرالمآلهین به اشتباه فیلسوفان قبلی پی برد و قوی نو به بازار آورد.

از نمونه‌های دیگر این نوع تأثیر، تأثیر آیه (... ثم انشأناه خلقاً آخر (...)) است در حکمت متعالیه صدرالمآلهین. او با الهام از این آیه هم از روحانیه الحدوث بودن نفس دست برداشت و به جسمانیه الحدوث بودن آن قائل شد و هم به اشتباه فیلسوفانی همچون ابن سینا که منکر حرکت جوهری‌اند واقف گشت. پس حاصل این که فلسفه اسلامی به معنای فلسفه‌ای که وحی و آموزه‌ها و حیانی اسلام در آن جانشین استدلال عقلی و مبادی آن شده است نه امکان‌پذیر است و نه فلسفه‌ای که اکنون به اسلامی مشهور است به این معنا اسلامی است، ولی فلسفه اسلامی به معنای فلسفه‌ای که حقیقتاً متأثر از اسلام است به طوری که اگر در دامن دینی غیر از اسلام رشد می‌کرد غیر از این بود که اکنون هست هم امکان‌پذیر است و هم فلسفه‌ای که اکنون به اسلامی مشهور است چنین است.

پی‌نوشت‌ها

۲. تأثیر در طرح مسئله (یا تأثیر در مقام گردآوری): هر دینی با طرح آموزه‌های هستی‌شناسانه جدید، مسائل فلسفی نوی را فراروی فیلسوفان متدین قرار می‌دهد و در نتیجه، ابواب جدیدی را در فلسفه‌ای که در دامن آن رشد می‌کند می‌گشاید. دلیل این امر روشن است. فیلسوف متدین به همه آموزه‌های دین ایمان دارد و از جمله به آموزه‌های هستی‌شناسانه آن. او به مقتضای ایمانش این آموزه‌ها را صادق می‌داند، اما چون در فلسفه اش طرح و حل نشده‌اند، دلیلی عقلی بر صدق آن‌ها ندارد. طبعاً به موجب غریزه کنجکاوی به جست‌وجوی دلیل آن‌ها می‌پردازد و بدین نحو، مسئله‌ای نو در فلسفه مطرح می‌شود. ۳. تأثیر در ابداع استدلال: مقصود از این نوع تأثیر این است که آموزه‌های دینی، درباره موضوعی هستی‌شناختی، بدون این که خود استدلالی ارائه دهند، به طور صریح یا ضمنی، نحوه جدیدی از استدلال را پیشنهاد کنند. از باب نمونه، برهان صدیقین در فلسفه اسلامی به همین طریق ابداع شده است. مدعای این برهان اثبات وجود خداست

که مسئله‌ای تازه نیست ولی این نحو استدلال بر آن نو و ابداعی است و چنانکه خواهیم دید، منشأ آن آموزه‌های اسلامی است. ۴۰. تأثیر در رفع اشتباه: همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، ممکن است در موضوعاتی هستی‌شناختی دین حکمی مخالف حکم عقل داشته باشد؛ یعنی، دین فلسفه را تخطئه کند. در چنین موضوعاتی فیلسوف متدین باید دو حکم متعارض را گردن نهد. اما این تناقض است و ممکن نیست. بنابراین، باید یکی از آن دو را به نفع دیگری کنار نهد. فرض می‌کنیم که در این موضوعات حکم دین صریح و قطعی و غیرقابل تأویل باشد. در این صورت، به دلیل عدم مصونیت مستدل از خطا، باید او حکم عقل، یعنی فتوای فلسفه، را تخطئه کند. اما حکم عقل، علی‌الغرض، نتیجه استدلال است و ممکن نیست نتیجه استدلال را کاذب و مقدمات و صورت آن را صادق و معتبر دانست، پس در چنین مواردی فیلسوف فی‌الجمله به مغالطی بودن استدلال پی می‌برد و با جست‌وجو و تحقیق بیشتر چه بسا خود یا فیلسوفان همکیش او به وجه مغالطه دست یابند و بدین ترتیب، خطایی تصحیح شود و اشتباهی رفع گردد. این تأثیر منحصر به احکام صریح نیست. احکام غیرصریح و تأویل‌پذیر دین نیز به نحوی ضعیف تر همین تأثیر را دارند. همچنین لازم نیست حتماً منطوق یک حکم دینی در باب مسئله ای هستی‌شناختی خلاف حکم عقل باشد، بلکه حتی اگر لوازم آن هم مخالف باشند، باز می‌توانند به نحوی ضعیف چنین نقشی را ایفا کنند. در هر حال، مقصود توضیح جزئیات مطلب نیست، بلکه مراد توضیح این نحو تأثیر آموزه‌های وحیانی در فلسفه است به طور کلی. ممکن است انحای دیگری از تأثیر هم باشند که با تفحص بیشتر به دست آیند. ۱۰. مسئله مساوقت وجود با شیئیت و نیز نفی واسطه بین وجود و عدم در نزاع با برخی از متکلمین اسلامی؛ ۲۰. مسئله امتناع اعاده معدوم در نزاع با برخی از متکلمین اسلامی؛ ۳۰. مسئله مناط احتیاج معلول به علت و نیز احتیاج معلول به علت در بقاء در نزاع با برخی از متکلمین اسلامی؛ ۴۰. مسئله ابطال اولویت در مقابل قول به ضرورت علی معلولی در نزاع با متکلمین اسلامی؛ ۵۰. مسئله امتناع ترجیح بلا مرجح در نزاع با برخی از متکلمین اسلامی؛ ۶۰. مسئله اصالت وجود (در حکمت متعالیه)، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۷۰. مسئله وحدت وجود، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۸۰. مسئله بازگشت وجود معلول به تجلی و شأن علت (در حکمت متعالیه)، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۹۰. مسئله وجود منبسط (در حکمت متعالیه)، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۱۰۰. مسئله بسیط الحقیقه کل الاشیاء (در حکمت متعالیه)، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۱۱۰. مسئله صادر اول (در حکمت متعالیه)، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۱۲۰. مسئله تطابق عوالم (در حکمت متعالیه)، متأثر از حضرات خمس در عرفان اسلامی؛ ۱۳۰. مسئله حدوث ذاتی و حدوث دهری (در فلسفه میرداماد) برای حل آموزه دینی حدوث عالم؛ ۱۴۰. مسئله ربط حادث به قدیم و ربط ثابت به سیال (در حکمت متعالیه)، متأثر از تعبیر روایی: (کان ربّاً اذ لا مربوب و الها اذ لا مألوه و عالما اذ لا معلوم و سمیعا اذ لا مسموع)؛ ۱۵۰. مسئله توحید واجب تعالی و رفع اشکالات از آن، متأثر از آموزه دینی توحید؛ ۱۶۰. مسئله توحید در الوهیت، متأثر از آیه (لو کان فیهما آلهة الاّ الله لفسدتا)؛ ۱۷۰. مسئله ماهیت نداشتن واجب بالذات، متأثر از تعبیر روایی: (شیء لا کالاشیاء)؛ ۱۸۰. مسئله بساطت واجب بالذات، متأثر از متون روایی و متأثر از صفت غنای خداوند؛ ۱۹۰. مسئله عدم مشارکت واجب بالذات با دیگر اشیا در مفاهیم، متأثر از آیه (لیس کمثله شیء)؛ ۲۰۰. مسئله فاعل و غایت بودن خداوند برای همه اشیا، متأثر از آیه (هو الاوّل و الآخر...)؛ ۲۱۰. مسئله تقسیم صفات واجب بالذات به ایجابی و سلبی یا جمال و جلال متأثر از آیه (تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام)؛ ۲۲۰. مسئله زمان و مکان نداشتن واجب بالذات متأثر از متون روایی؛ ۲۳۰. مسئله عینیت صفات کمالی واجب تعالی با ذات، متأثر از خطبه حضرت امیرالمؤمنین (ع)؛ (اول الدین معرفته...) و دیگر روایات؛ ۲۴۰. مسئله علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و حکمت خداوند متأثر از آیات قرآن؛ ۲۵۰. مسئله صرف وجود و صرف کمال بودن خداوند متأثر از مضامینی دینی همانند (صمد بلاعیب، عزیز بلاذل، غنی بلافقر)؛ ۲۶۰. مسئله جبر و تفویض و امر بین امرین و مسئله توحید افعالی متأثر از آیه (و ما تشاؤون الاّ ان یشاء الله) و (خلقکم و ما تعملون) و متون روایی؛ ۲۷۰. مسئله حقیقت قضا، قدر، لوح، قلم، عرش و کرسی؛ ۲۸۰. مسئله اثبات عقول مفارقه، متأثر از آیه (عندنا خزائنه)؛ ۲۹۰. مسئله وجه انتساب شرور به خداوند (در حکمت متعالیه)، متأثر از عرفان اسلامی؛ ۳۰۰. مسئله دوام فیض و سازگاری آن با حدوث عالم؛ ۳۱۰. مسئله معاد روحانی و جسمانی و توابع آن‌ها؛ ۳۲۰. مسائلی همچون حقیقت عذاب قبر، حقیقت بعث، حقیقت حشر، حقیقت ساعت، حقیقت نفخ در صور، حقیقت قیامت صغرا و کبرا، حقیقت صراط، حقیقت

نشر کتب، حقیقت حساب، حقیقت میزان، حقیقت سعادت و شقاوت، حقیقت بهشت و جهنم ۳۳. مسئله خلود در آتش؛ ۳۴. مسئله کیفیت تجدد احوال در بهشت و جهنم ۱۰. در این مقاله از نوشته محققانه آتین ژلیسون تحت عنوان (مسئله فلسفه مسیحی) و (مفهوم فلسفه مسیحی) - که فصل اول و دوم کتاب روح فلسفه در قرن وسطی را تشکیل می دهند - استفاده برده‌ام ۲۰. ر.ک: ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، (تهران، حکمت، ۱۳۷۷)، ص ۳۰-۳۹۹-۴۰۲. ر.ک: ابن‌سینا، الشفاء، الالهیات، (قم، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق)، ص ۳۷ تا ۴۸ و نیز ص ۳۴۰ تا ۴۲۳. ۴۰. ر.ک: صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، (قم، مکتبه المصطفوی)، ج ۹، ج ۶ و ۷. ۵۰. ر.ک: اسفار، ج ۱، ص ۳۰۲. ۶۰. ر.ک: فارابی، فصوص الحکم، (قم، بیدار، ۱۴۰۵ق)، ص ۶۲. ۷۰. ابن‌سینا، الاشارات و التنبیها، با شرح خواجه و محاکمات قطب رازی، (تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق)، ج ۳، ص ۶۶. ۸۰. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۱۴. ۹۰. ر.ک: صدرالمتألهین، الشواهد الربوبیه، (مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶)، ص ۳۵ و همچنین ر.ک: صدرالمتألهین، رساله عرشیه، المشرق الاول ۱۰۰. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۱۶، تعلیقه ۱. ۱۱۰. ر.ک: علی مدرس طهرانی، مجموعه مصنفات، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸)، ج ۳، ص ۱۲۰. ۲۶۵. ر.ک: اسفار، ج ۲، ص ۱۶۶. ۱۳۰. ر.ک: الاشارات و التنبیها، ج ۲، ص ۲۸-۱۹. ۱۴۰. ر.ک: شیخ شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات، (تهران، انجمن حکمت، ۱۳۵۵ق)، ج ۱، ص ۳۸۷. ۱۵۰. ر.ک: ملاعبدالرزاق لاهیجی، شوارق الالهام، چاپ سنگی، ص ۲۱۵. ۱۶۰. ر.ک: اسفار، ج ۲، ص ۶۶، تعلیقه ۲. ۱۷۰. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۱۴، تعلیقه ۳.

### طبقه‌بندی فلاسفه مسلمان از نظرگاه استاد شهید مطهری

#### طبقات اول تا سوم

استاد شهید مرتضی مطهری ره با رویکردی خاص که نوعی دوره محوری است، فلاسفه مسلمان را در ۳۲ دوره دسته‌بندی کرده‌اند. ایشان در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» درباره این روش می‌نویسند:

«در اینجا لازم می‌دانیم کاری را که تاکنون ندیده ایم کسی انجام داده باشد، انجام دهیم و آن این که «طبقات فلاسفه اسلامی» را از آغاز تاکنون مشخص سازیم، یعنی همان کاری که تقریباً درباره فقهای شیعه انجام دادیم.

این کار هر چند کار آسانی نیست، ولی این بنده نظر به علاقه ای که به سیر فلسفه در اسلام دارد، روی این موضوع کارهایی کرده است، هر چند هنوز آن را ناتمام می‌داند. تحقیق در سیر فلسفه در اسلام بدون شناخت طبقات فلاسفه از نظر زمانی میسر نیست. ما در اینجا به‌طور مختصر این طبقات را که بر حسب استاد و شاگردی است ذکر می‌کنیم؛ یعنی آنان که در یک طبقه قرار می‌گیرند یا واقعاً از اساتید طبقه بعدی و شاگردان طبقه قبل هستند و یا هم‌زمان آنها می‌باشند.

مقصود ما در این طبقه‌بندی از فلاسفه اسلامی، فلاسفه دوره اسلامی است که در جو اسلامی و محیط اسلامی فعالیت داشته‌اند، و البته افرادی - مخصوصاً در دوره‌های اولیه - احیاناً یافت می‌شوند که مسلمان نیستند، یهودی و یا مسیحی می‌باشند و یا - لاقلاً به عقیده بعضی - ملحد می‌باشند. ما پس از ذکر همه طبقات از آغاز تا زمان خودمان، به برخی نتیجه‌گیری‌ها می‌پردازیم.

استاد در ادامه طبقات را نام می‌برند و هر فیلسوفی را در جایگاه خود قرار می‌دهند. ما در این درس‌ها مختصری از نظرات استاد را بیان می‌کنیم، و برای تفصیل این نظرات به مجموعه آثار استاد ج: ۱۴، ص: ۴۶۰ تا ۵۴۷ مراجعه فرمایید.

فلسفه اسلامی با **ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی** معروف به «فیلسوف العرب» آغاز می‌شود. الکندی عرب خالص است. معاصر است با مأمون و معتصم. با حنین بن اسحاق و عبدالمسیح بن ناعمه حمصی مترجمان معروف معاصر است. در مقدمه کتاب اثولوجیا می‌نویسد: «آن را عبدالمسیح ترجمه کرد و ابویعقوب کندی تهذیب و اصلاح کرد... از ابومعشر بلخی شاگرد کندی نقل شده که کندی یکی از چهار مترجم درجه اول دوره اسلامی است. دوره کندی دوره ترجمه است ولی خود کندی فیلسوفی صاحب نظر و بلندقدر است. در حدود دو بیست و هفتاد کتاب و رساله به کندی نسبت داده شده است. ابن الندیم فهرست کتابهای او را در رشته های مختلف: منطق، فلسفه، نجوم، حساب، هندسه، طب، اصول عقاید دینی فهرست کرده است ... کندی قطعاً یکی از نوابغ جهان و از ستارگان قدر اول دوره اسلامی است... کندی مردی خودساخته بوده است. تاریخ نشان نمی‌دهد که در طبقه مقدم بر او و یا در طبقه خود او فیلسوفی صاحب نظر اعم از مسلمان یا غیرمسلمان وجود داشته است ... کندی سرسلسله حلقات فلاسفه اسلامی است بدون آنکه خود به حلقه ای و طبقه ای دیگر وابسته باشد... کندی همچنانکه فیلسوفی عالیقدر بوده، مسلمانی متصلب و پاک اعتقاد و مدافع بوده است. کتب زیادی در حمایت دین اسلام نوشته است. بعضی به اتکای برخی قرائن او را شیعه دانسته‌اند. کندی از افرادی است که در هر مسأله‌ای که میان اصول اسلامی و اصول فلسفه تعارض یافته است جانب اسلام را گرفته است، چنانکه از عقیده خاص او درباره حدوث زمانی عالم و حشر اجساد پیداست. کندی از افرادی است که همیشه کوشا بوده است که معارف اسلامی و اصول فلسفی را با یکدیگر توفیق دهد. این همان کاری است که با کندی شروع شد و ادامه یافت.

شخصیتی دیگر اعم از مسلمان و غیرمسلمان که فیلسوفی صاحب نظر باشد، در طبقه و دوره او وجود ندارد. کندی در حدود سال ۲۵۸ در گذشته است.

## طبقه دوم

این طبقه از دو گروه مختلف تشکیل می‌شود: گروه شاگردان کندی و گروهی که شاگرد کندی نبوده‌اند. اما گروه اول:

۱. **ابوالعباس، احمد بن الطیب سرخسی**؛ بزرگ‌ترین شاگرد کندی بوده است. در سال ۲۱۸ متولد و در سال ۲۸۶ به دست قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد به قتل رسیده است. ابن ابی اصیبعه پنجاه و چهار کتاب و رساله از او نام می‌برد که ظاهراً هیچ کدام در دست نیست. او از تکفیر بی‌نصیب نمانده است، ظاهراً سرخسی شیعه بوده است.

۲. **ابوزید احمد بن سهل بلخی**؛ هم ادیب بوده و هم فیلسوف. او ظاهراً از شاگردان با واسطه کندی بوده است و احتمالاً شیعه بوده و به کفر و الحاد متهم شده است.

۳. **ابومعشر، جعفر بن محمد بلخی**؛ در ابتدا از اصحاب حدیث و دشمن کندی و مسلک او بود. کندی با حيله و تدبیر او را به نجوم و ریاضی علاقه‌مند ساخت و از آزارش راحت شد و بنابر نقل الفهرست در حلقه شاگردان الکندی درآمد. ابومعشر بیش از صد سال عمر کرده و در سال ۲۷۲ در گذشته است. او پیش از آنکه فیلسوف باشد، مورخ و منجم است. [۳]

استاد در ادامه افراد دیگری را به عنوان شاگردان کندی نام می‌برد که اهمیت زیادی ندارند و آنگاه به گروه دوم طبقه دوم یعنی کسانی که شاگرد کندی نبوده‌اند، اشاره می‌کنند.

۱. **ابواسحاق، ابراهیم قویری**؛ ابن الندیم در الفهرست از او یاد می‌کند.

قویری بنا به گفته ابن الندیم استاد ابوبشر متی بوده است.

۲. *ابویحیی، ابراهیم مروزی*؛ او نیز استاد ابوبشر متی بوده است.

ابن الندیم می‌گوید: مردی فاضل ولکن سریانی بود و هرچه در منطق کتاب نوشته به لغت سریانی است.

۳. *یوحنا بن حیلان*؛ استاد منطق فارابی بوده است.

۴. *ابوالعباس محمد بن محمد ایرانشهری نیشابوری*؛ از این شخص اطلاع صحیحی در دست نیست ... می‌گویند مدعی نبوت و پیامبری عجم بوده است.

از آنچه تا کنون گفته شد معلوم شد تا حدود اوایل قرن چهارم دو نحله فلسفی وجود داشته است: نحله‌ای که از کندی آغاز شده است که شامل تعلیم منطق و فلسفه وطب و نجوم و موسیقی و غیره بوده است و نحله حرانی ها که ظاهراً در ابتدا از منطق تجاوز نمی کرده است. [۴]

### طبقه سوم

در این طبقه پنج نفر قابل ذکرند:

۱. *ابوبکر محمد بن زکریای رازی* که به «جالینوس العرب» اشتهار یافته است. بیشتر شهرت و هم تخصص وی در طب است ... در سال ۲۵۱ متولد شده و در سال ۳۱۳ درگذشته است. ابن الندیم او را شاگرد بلخی شمرده است و احتمالاً این بلخی همان ابوزید بلخی شاگرد کندی است...

رازی عقاید فلسفی خاص دارد، به فلسفه ارسطویی زمان خویش تسلیم نبوده است. در باب ترکیب جسم قائل به «اجزاء ذره‌ای» بوده است. عقیده خاصی در باب «قدمای خمسه» داشته است که فارابی، ابوالحسین شهید بلخی، علی بن رضوان مصری و ابن الهیثم بصری رد کرده‌اند.

در فهرست کتب رازی، کتاب فی النبوات آمده که دیگران به طعن و استهزا نام او را «نقض الادیان» نهاده‌اند و کتاب دیگری به نام فی حیل المتنبئین که دیگران به طعن نام او را «مخاریق الانبیاء» گذاشته‌اند. این کتابها در دست نیست، ولی متکلمین اسماعیلی از قبیل ابوحاتم رازی و ناصر خسرو (و شاید منقول از ابوحاتم) در کتب خود به نقل قول از رازی مطالبی آورده مبنی بر اینکه او منکر نبوات بوده است...

نظر به اینکه آن کتب در دست نیست، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد ولی از مجموع قرائن می‌توان به دست آورد که رازی منکر نبوات نبوده و با «متنبئین» (مدعیان دروغین نبوت) در ستیزه بوده است...

ابن ابی اصیبعه ضمن اینکه نسبت چنین کتابی را به رازی انکار می‌کند، احتمال می‌دهد که برخی «اشرار» این کتاب را ساخته و از روی دشمنی به رازی نسبت داده باشند و تصریح می‌کند که نام «مخاریق الانبیاء» را دشمنان رازی نظیر علی بن رضوان مصری به این کتاب داده‌اند نه خود رازی...

بعلاوه، رازی سخت پابند به توحید و معاد و اصالت و بقاء روح است. در این موضوعات کتابهای متعددی دارد که همگی نشان دهنده ایمان اوست. بعلاوه او کتابی دارد فی آثار الامام الفاضل المعصوم که به احتمال قوی بر طبق مذاق شیعه در امامت نوشته است، و کتابی دارد به نام النقص علی الکیال فی الامامة و کتابی به نام کتاب الامام و المأموم المحققین و همه می‌رساند که اندیشه امامت فکر او را مشغول می‌داشته است. بدیهی است کسی که منکر شرایع و نبوات باشد، درباره امامت حساسیتی ندارد.

بعید نیست رازی تا حدودی طرز تفکر شیعی امامی داشته است و همه مفکرانی که این گونه طرز تفکر داشته اند، از طرف دشمنان شیعه امامیه متهم به کفر و زندق می‌شدند.

گذشته از همه اینها استدلالی که از رازی در انکار نبوت نقل شده، آنقدر سست و ضعیف است که از مفکری مانند رازی بسیار بعید است آنچه می‌توان گفت این است که رازی اشتباهات و انحرافات داشته است، ولی نه در حد انکار نبوات و شرایع؛ دشمنان او که سخنان او را نقل کرده‌اند به او چنین چهره‌ای داده‌اند و اصل سخن رازی هم که در دست نیست..

رازی دو دسته مخالف داشته است: مخالفانی که بر آراء فلسفی او رد نوشته اند مانند فارابی و شهید بلخی و ابن هیثم و بعضی دیگر، و مخالفانی که بر آراء مذهبی او رد نوشته‌اند. تنها این گروه که همان اسماعیلیان‌اند و تاریخ، خود آنها را «ملاحده» می‌خواند، چهره «الحاد» به رازی در تاریخ داده‌اند و دیگران را هم تا حدی تحت تأثیر قرار داده‌اند.

مطلبی دیگر که باید ناگفته نماند این است که رازی علیرغم نبوغ و تخصص در طب، در اندیشه‌های فلسفی توانا نبوده است.<sup>[۵]</sup>

۲. **ابوالحسین شهید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب**؛ هم حکیم بود و هم شاعر. به عربی و فارسی شعر می‌سروده و از قدیمیترین شاعران زبان فارسی به شمار می‌آید. وی در سال ۳۲۵ درگذشته است.

۳. **ابو احمد حسین بن ابوالحسین اسحاق بن ابراهیم بن زید بن کاتب معروف به ابن کرنیب**؛ از فضلاء متکلمین اسلامی و از حکمای طبیعی (در مقابل حکمای ریاضی) بوده است، ابو احمد بن کرنیب هم متکلم بوده و هم فیلسوف و هم طبیب.

ابن الندیم می‌گوید: «در نهایت فضل و معرفت و ورود در علوم طبیعی قدیم بود». عین عبارت ابن الندیم در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه تکرار شده است. کتابی که از او یاد می‌شود کتابی است در رد ثابت بن قره در مسأله فلسفی معروف که هم اکنون نیز در کتب فلسفه طرح می‌شود و آن «لزوم یا عدم لزوم تخلل سکون میان دو حرکت متضاد» است.

۴. **ابوبشر، متی بن یونس (یونان) نصرانی منطقی بغدادی**؛ ابن الندیم در الفهرست می‌گوید: یونانی است. او می‌نویسد: ریاست منطقیین در عصر خودش به او منتهی شد.

ابوبشر، هم مترجم بود و هم فیلسوف ولی در حقیقت منطقی بوده نه فیلسوف به اصطلاح عصر ما. او در سال ۳۲۸ درگذشته است.<sup>[۶]</sup>

۵. **ابونصر محمد بن محمد بن محمد بن طرخان فارابی**؛ به حق او را «معلم ثانی» و «فیلسوف المسلمین من غیر مدافع» لقب داده‌اند. اهل ترکستان است، معلوم نیست که ایرانی نژاد است یا ترک نژاد.

مردی بوده فوق العاده قانع و آزادمش؛ غالباً کنار نهرها و جویبارها و یا گلزارها و باغستانها سکنی می‌گزید و شاگردان همان جا از محضرش استفاده می‌کردند. نواقص کار کندی را در منطق تکمیل کرد.

گویند: فن تحلیل و انحاء تعلیمیه منطق را که تا آن وقت در اختیار کسی نبود و بی ترجمه نشده بود، فارابی به ابتکار خود افزود، و همچنین صناعات خمس و موارد استفاده از هر صنعت را او مشخص ساخت.

استاد قابل توجهی ندیده است، استاد او یوحنا بن حیلان بوده. منطق را نزد او آموخته است. خود فارابی فقط از یوحنا بن حیلان به عنوان معلم یاد کرده است.

فارابی در سال ۲۵۷ (شش سال بعد از تولد رازی و یک سال قبل از درگذشت کندی) متولد شد و در سال ۳۳۹ درگذشت. هشتاد و دو سال عمر کرد.

فارابی فیلسوفی است مشائی و در عین حال خالی از مشرب اشراقی نیست، چنانکه کتاب فصوص الحکم او حکایت می کند. او در عین حال یک نفر ریاضی دان و موسیقی دان درجه اول است. آراء سیاسی و نظریات خاص درباره مدینه فاضله دارد که معروف است. فارابی فلاسفه قبل از خود را تحت الشعاع قرار داد. تالی تلو ارسطو شمرده شد و «معلم ثانی» لقب یافت. [۷]

### طبقه چهارم

از این طبقه افراد زیادی نمی شناسیم آنچه از نقلها برمی آید اینست که فارابی و ابوبشر متی و ابن کرنیب شاگردها داشته اند، ولی اطلاع درستی از آنها نداریم. از شخصیت‌های این طبقه - ۱: یحیی بن عدی منطقی نصرانی است، این مرد با ابن الندیم معاصر بوده است و ابن الندیم نسبت به پرکاری او اعجاب دارد. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه بالاتفاق نوشته‌اند که وی شاگرد ابونصر فارابی و ابوبشر متی بوده است. همه (مخصوصاً ابن القفطی) کتابهای زیادی از او نقل کرده اند که بیشتر منطقی است، ولی احیاناً مسائلی از مسائل فلسفه اولی (که در دوره قبل از فارابی خصوصاً در مسیحیان کمتر دیده می‌شود) طرح کرده است. ابن‌الندیم و به تبع او ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه نوشته‌اند که ریاست منطقیین در زمان او به او منتهی شده بود وی در سال ۳۶۳ و یا ۳۶۴ درگذشته است و گفته‌اند ۸۱ سال عمر کرده است - ۲. غیر از یحیی بن عدی، در طبقه چهارم جمعیت اخوان الصفا و خلان الوفا را باید نام برد، گروهی هستند گمنام و خود خواسته‌اند گمنام باشند، اما نشان داده اند که گروهی هستند هم فیلسوف و هم متدین و متعهد، به منظور اصلاح جامعه براساس ایده‌ای که داشته‌اند به کار بردن فلسفه و دین توأماً دست بکار شده، انجمنی تشکیل داده (حزب مانند) اعضای می‌پذیرفته و شروط و آدابی داشته‌اند و مجموع ۵۲ رساله که در حقیقت بیان کننده جهان بینی و ایده‌تئولوژی آنها است و از یک نظر یک دایره المعارف برای عصر آنها محسوب می‌شود و اثری است جاودانی و از شاهکارهای جهان اسلام آفریده‌اند.

اخوان الصفا هم از اسلاف خود مخصوصاً فارابی متأثر بوده اند و هم در اخلاف خود اثر گذاشته اند، هر دو قسمت نیازمند به بحث طولانی است و از حدود بحث ما خارج است آنچه از نام آنها بر ما آشکار است همانها است که ابوحیان توحیدی که تقریباً معاصر آنها بوده فاش کرده است: ابوسلیمان محمد بن معشر بستی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابواحمد مهرجانی عوفی، زید بن رفاعه

بعضی دیگر نام افراد دیگری از قبیل ابن مسکویه رازی متوفاً ۴۲۱، عیسی بن زرعه متوفاً ۳۹۸ (مترجم و فیلسوف (و ابوالوفاء بوزجانی) نابغه ریاضیدان معروف متوفاً ۳۸۷) و بعضی دیگر را می‌برند ولی بعضی از اینها به اوایل قرن پنجم تعلق دارند در صورتی که در نیمه دوم قرن چهارم کار اخوان الصفا تا حدودی شناخته شده است. ابوحیان توحیدی در سال ۳۷۳ مرام و عقیده و مسلک و روش اخوان را برای وزیر صمصام الدوله بن عضدالدوله بازگو کرده است و گفته من این رسائل را به استادم ابوسلیمان منطقی سجستانی عرضه کردم و او درباره آنها اظهار نظر کرد. علیهذا می‌بایست این رسائل در حدود نیمه قرن چهارم تألیف شده باشد و به همین جهت با اینکه تاریخچه اخوان در دست نیست، باید آنها را از طبقه چهارم یعنی هم طبقه

با شاگردان فارابی به شمار آوریم

اخوان الصفا که میان عقل و دین ، فلسفه و شریعت ، جمع کرده اند و آن دو را مکمل یکدیگر می دانند ، در روش فلسفی خود تمایل  
فیثاغورسی دارند ، بر اعداد زیاد تکیه می کنند . و در جنبه اسلامی ، تمایل شدید شیعی و علوی دارند

## طبقه پنجم

۱- ابوسلیمان ، محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی ، معروف به ابوسلیمان منطقی . شاگرد یحیی بن عدی منطقی بوده است و بنابر نقل  
ابن القفطی در تاریخ الحکماء نزد ابوبشر متی نیز تحصیل کرده است ، علی الظاهر آغاز تحصیلش در نزد ابوبشر بوده و بعد در نزد یحیی  
بن عدی ادامه داده است . ابوسلیمان شاگردی دارد به نام ابوحیان توحیدی که از فضلا و ادباء و نویسندگان به نام جهان اسلام است و  
کتابهای نفیسی دارد بنامهای : المقابسات ، الامتاع والموانسته ، الصدیق والصداقه .

ابوحیان در کتابهای خود فراوان از استادش یاد کرده و افاضات او را بازگو کرده است

ابن‌الندیم و ابن‌القفطی و ابن‌ابی‌اصیبعه همه از ابوسلیمان یاد کرده اند ، ولی بطور مختصر ، و البته ابن‌القفطی مفصلتر بحث کرده است .  
جامعترین بحث درباره ابوسلیمان همان است که مرحوم محمد قزوینی در جلد دوم بیست مقاله ( صفحات ۱۲۸ - ۱۶۶ ) انجام داده است  
خانه ابوسلیمان میعادگاه حکماء و فضلا عصر بوده و خود رئیس قوم بشمار می‌آمده است . در محفل ابوسلیمان که در حقیقت یک انجمن  
فلسفی بوده است همواره مسائل علمی و فلسفی مطرح می‌شده و حکما از یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند و به تعبیر ابوحیان ( مقابسه )  
می‌نموده‌اند . ابوحیان آنها را در ۱۰۶ مجلس جمع کرده و نام آنها را ( مقابسات ) گذاشته است

تاریخ ولادت و وفات ابوسلیمان دقیقا معلوم نیست ، قدر مسلم اینست که در نیمه دوم قرن چ هارم شخصیت ممتازی داشته است  
مرحوم قزوینی حدس می‌زند که ولادت ابوسلیمان در حدود سال ۳۰۷ و وفاتش در حدود سال ۳۸۰ باشد و احتمالا تا حدود ۳۹۰ زنده  
بوده است حکما و فضلائی که در محفل ابوسلیمان شرکت می‌کرده‌اند ، غالبا شاگرد یحیی بن عدی و هم شاگردان خود ابوسلیمان بوده‌اند  
از قبیل : ابومحمد عروسی ، ابوبکر قومی ، عیسی بن زرعۀ - ۲ : ابوالحسن عامری نیشابوری ، از این شخص نیز اطلاع زیادی در دست  
نیست . ابن‌الندیم و ابن‌القفطی و ابن‌ابی‌اصیبعه از او ذکری به میان نیاورده‌اند . یاقوت در معجم الادباء از او یاد کرده است  
در سه حکیم مسلمان می‌نویسد : عامری دو کتاب دارد : یکی در اخلاق به نام ( السعاده والاسعاد ) و دیگری در فلسفه بنام ( الامدالی  
الابد ) کتابی هم در دفاع از اسلام و تفوق آن بر سایر ادیان نوشته است بنام ( الاعلام بمنابق الاسلام )  
وهم مینویسد که همچنانکه به فلسفه یونانی علاقمند بود به فلسفه سیاسی ساسانیان نیز علاقه مند بود و خود شاگرد ابوزید بلخی بود  
بعضی مدعی شده‌اند که میان عامری و ابن‌سینا نامه‌ها مبادله شده ولی محتمل به نظر نمی‌رسد ، زیرا ابن‌سینا در وقت وفات عامری یازده  
ساله بوده است گفته‌اند عامری شاگرد ابوزید بلخی بوده است ، ولی بعید است که عامری شاگرد بلاواسطه بلخی باشد ، زیرا بلخی در سال  
۳۲۲ درگذشته است و عامری در سال ۳۸۱ و علیهذا میان وفات استاد و شاگرد ۵۹ سال فاصله است

۳- ابوالخیر ، حسن بن سوار ، معروف به ابن‌الخمار ، هم حکیم است و هم طبیب و هم مترجم از سریانی به عربی ، ولی بیشتر طبیب  
است تا فیلسوف یا مترجم . شاگرد یحیی بن عدی منطقی سابق الذکر بوده و شاگردان زیادی تربیت کرده است . ابتدا مذهب نصرانی  
داشت و در آخر عمر ( مطابق نقل نامه دانشوران ) مسلمان شد ابن‌الندیم که معاصر وی بوده ، و به تبع او ابن‌القفطی ، او را فوق‌العاده با  
هوش و فطن خوانده است ، نامه دانشوران مدعی است که عمر طولانی کرده ولی تاریخ وفات او را نمی‌نویسد . مرحوم محمد قزوینی در  
بیست مقاله ، مقاله مربوط به تتمه صوان الحکمه ( ج ۲ صفحه ۱۴۱ ) مدعی است که وفات ابوالخیر در سال ۴۰۸ بوده است  
گویند بوعلی که معمولا معاصران خود را به چیزی نمی‌گرفت از ابوالخیر به نیکی یاد کرده و گفته " : ابوالخیر را در ردیف دیگران نباید  
شمرد ، خداوند ملاقات او را روزی کند " ( ۱ )

۴- ابو عبدالله ناتلی . این مرد همان است که ابن سینا در آغاز تحصیل قسمتی از منطق و قسمتی از ریاضیات را نزد او آموخت . شخصیت ممتازی ندارد ، همه شهرتش را از ناحیه شاگرد نامدارش کسب کرده است . ناتلی طبیب هم بوده است ابن ابی اصیبعه در ضمن احوال ابوالفرج بن الطیب ، او را در ردیف طبیبان معاصر ابوالفرج شمرده است . بعضی مدعی شده‌اند که ناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب بوده است . و به گفته ابن ابی اصیبعه استناد کرده‌اند ( ۱ ) ولی اشتباه است ابن ابی اصیبعه ناتلی را در ردیف معاصران ابوالفرج آورده است نه شاگردان او . ابن ابی اصیبعه ، ابوالفرج را از معاصران بوعلی که شاگرد ناتلی بوده است می‌شمارد تا چه رسد به ناتلی

#### طبقه ششم

این طبقه را طبقه نوابغ باید نام نهاد ، هیچ طبقه از طبقات فلاسفه مانند این طبقه افراد برجسته نداشته است

۱- ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه رازی . اصلاً اهل ری بوده و مدتی به اتفاق ابوریحان بیرونی و ابن سینا و ابوالخیر و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراقی در دربار خوارزمشاه می‌زیسته است . وفاتش در اصفهان در سال ۴۲۰م واقع شده است تاریخ تولدش معلوم نیست . ولی می‌گویند عمر طویل یافته است ( ۲ ) ( از ابوحیان توحیدی نقل شده که ابن مسکویه مدتی نزد ابوالخیر شاگردی کرده است ( ۳ ) بعضی می‌گویند نزد ابوالحسن عامری نیز تحصیل کرده است ( ۴ )

پاورقی ( ۱ ) : تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ( ۲ ) ۲۰۴ . نامه دانشوران ج ۱ صفحه ( ۳ ) ۸۳ . بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص . ( ۴ ) ۱۴۵ سه حکیم مسلمان صفحه ۲۷ .

ولی این نقل با آنچه از معجم الادب نقل شده که در مدت پنجسال اقامت ابوالحسن عامری در ری به نزد عامری نرفت و گوئی میان آنها سدی بود ، منافی است ( ۱ ) داستان حضور ابن سینا به مجلس ابن مسکویه و افکندن گردوئی پیش او که مساحت این گردو را تعیین کن و گذاشتن ابن مسکویه کتاب اخلاقی طهاره الاعراق خود را نزد ابن سینا و گفتن اینکه توبه اصلاح اخلاق از من به تعیین مساحت این گردو محتاجتری ، معروف است . بوعلی به حکم اینکه کمتر کسی از معاصران خویش را گرامی می‌داشته و وقتی می‌نهاد ، درباره ابن مسکویه نیز گفته مس آله‌ای با او در میان گذاشتم و هر چه کوشش کردم نتوانست بفهمد ابن مسکویه ، خودش یا پدرش ( علی‌الافتلاف ) زردستی بوده و مسلمان شده و به عقیده بعضی شیعه بوده است . قدر مسلم اینست که تمایل شیعی داشته است از معروفترین کتابهای او تجارب الامم در تاریخ و الفوز الاصغر در فلسفه و طهاره الاعراق در اخلاق است

۲- ابوریحان ، محمد بن احمد بیرونی خوارزمی ، از شخصیت‌های درجه اول فرهنگ و تمدن اسلامی است ، از نظر برخی مستشرقین در تمام جهان اسلام نظیر ندارد ، رشته تخصصیش ریاضیات ، نجوم ، تاریخ ، هیئت ، داروشناسی ، بررسی عقاید وادیان اقوام و ملل و امثال آنها بوده . چندین کتاب تحقیقی نفیس آفریده که جهان هنوز به اعجاب در آنها می‌نگرد از قبیل تحقیق ماللهند ، الاثار الباقیه ، قانون مسعودی و غیره . بیرونی در سال ۳۶۲م تولد شده و در ۴۴۲م درگذشته است . او زبانهای یونانی و سریانی ، علاوه بر زبان فارسی و زبان عربی و زبان خوارزمی ( که زبان مادری او بوده ) می‌دانسته است . زبان عربی را بهترین زبانها برای مسائل علمی می‌داند . و علاقه خاصی به این زبان نشان می‌دهد .

پاورقی ( ۱ ) : فلاسفه ایرانی صفحه ۱۸۲ در حال حاضر این جلد از معجم‌الادباء نود من حاضر نیست که مراجعه کنم

می‌گوید اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبانهای دیگر مرا بستایند

ابوریحان از کسانی است که عمر نسبتاً طویل ( قریب هشتاد سال ) یافته و تمام وقتش وقف علم بوده است ، جز به علم به کار دیگر (

وزارت و غیره (نپرداخته است . او در سال فقط دو روز تعطیل داشته است ابوریحان و ابن سینا در حدود سال ۴۰۰ در خوارزم با یکدیگر ملاقات داشته‌اند ، ابوریحان چند سالی از بوعلی بزرگسالتر بوده و در حدود هیجده سؤال در مسائل فلسفی و غیره که برخی از آنها اعتراض به ارسطو است از بوعلی کرده است ، بوعلی به آنها پاسخ گفته و تدریجا کار اندکی به خشونت کشیده است ( ۱ ) ولی اهل تحقیق مدعی هستند که این سؤالات بعد از رفتن بوعلی از خوارزم بوده است . ابوریحان در کتاب الاثارالباقیه آنجا که اشاره به برخی سؤالات خود از بوعلی می کند ، از او به عنوان ( الفتی الفاضل ) ( جوان فاضل ) یاد می نماید ابوریحان به مبانی اسلامی سخت معتقد و پابند بوده است ، در نوشته های خود عموماً مانند یک مؤمن واقعی از دین مقدس اسلام یاد می کند و به تناسب آیات کریمه قرآن را می آورد . او مخصوصاً احساسات ضد شعوبیگری داشت و در برخی نوشته های خود سخت از شعوبیگری اظهار تنفر می نماید ( ۲ ) . ابوریحان به احتمال زیاد شیعه بوده است ۳ ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا ، اعجوبه دهر و نادره روزگار شناختنش یک عمر و شناساندنش کتابی بسیار قشور می خواهد .

پاورقی ( ۱ ) : این بنده قسمتهای فلسفی این پرسشها را به علاوه برخی پرسشهای دیگر که احتمالاً آنها هم از ابوریحان است مورد بررسی قرار داده و در نشریه ای به نام بررسیهای درباره ابوریحان بیرونی از طرف دانشکده الهیات و معارف اسلامی چاپ شده است ( ۲ ) برای بدست آوردن اطلاعاتی ولو اجمالی از کارهای ابوریحان رجوع شود به کتاب بررسیهای درباره ابوریحان بیرونی ، نشریه دانشکده الهیات خصوصاً مقاله آقای مجتبی مینوی و به کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت تألیف دکتر سید حسین نصر

خودش گزارش زندگی خود را تا حدود سی و پنجسالگی که به گرگان آمده به تقاضای یکی از شاگردان املاء کرده است و شاگرد معروفش ابوعبید جوزجانی ، بعد آنرا تکمیل و تا آخرین روز زندگیش گزارش کرده است . از این گزارشها می توان تا حدی زندگی عادی و علمی و سیاسی او را به دست آورد . زندگی ناآرام و پرماجرایی داشته و عمری نسبتاً کوتاه ، با این عمر کوتاه و این زندگی پرماجرا این همه معلومات و خلق این همه آثار حقیقتاً حیرت انگیز است عجیب اینست که با اینکه ابن ابی اصیبعه و ابن الفقی هر دو متن این دو گزارش را بدون اختلاف ضبط کرده اند ، جمله آخر را که مدت عمر شیخ است به اختلاف ضبط کرده اند بنابر نقل ابن ابی اصیبعه عمر شیخ ۵۴ سال و بنابر نقل ابن الفقی ۵۸ سال بوده است . بعضی دیگر ( نامه دانشوران ) از روی بعضی قرائن احتمال می دهند که عمر شیخ ۶۳ سال بوده است نکته ای که لازم است گوشزد شود اینست که شخصیت بوعلی همه حکمای اسلامی پیش از او را تحت الشعاع قرار داد ، بعد از بوعلی چه در طب و چه در فلسفه کتابهای او محور بحث و تدفیع و تحشیه و شرح بود نکته دیگر اینکه قبل از بوعلی ، بغداد مرکز طب و فلسفه بود ، بوعلی به بغداد نرفت ، پدرش بلخی و مادرش بخارایی است ، نیمه اول عمرش در آن حدود گذشته است . به عللی به سوی خراسان و گرگان رهسپار شد و در چند شهر توفقه های کوتاهی کرد ، عاقبت در اصفهان و همدان و بیشتر در همدان رحل اقامت افکند ، صیت شهرتش طالبان علم و حکمت را از هر سو به سوی او می کشید ، شاگردان زیادی تربیت کرد .

شخصیت بوعلی در زمان حیاتش و شهرت کتابهایش بعد از خودش که محور بحث میان اهل فضل بود و متخصصان آن کتب بیشتر در ایران یافت می شدند سبب شد که مرکز نقل فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت ۴ ابوالفرج بن الطیب ، این مرد عراقی ( وعلی الظاهر بغدادی ) است هم طبیب بوده و هم فیلسوف ، ولی جنبه طبابتش می چربد . بوعلی که معاصر اوست طبابتش را می ستاید برخلاف فلسفه و حکمت که از این جهت او را به چیزی نمی گیرد ( ۱ ) بطور کلی بوعلی احدی از معاصرین را در فلسفه در نظر ندارد در ترجمه ( تمه صوان الحکمه ) ( ۲ ) می نویسد بوعلی درباره کتابهای فلسفی ابوالفرج گفته ( : سزاوار اینست ، تصانیف او را بر فروشنده رد کنند و ثمنش نیز بر وی بگذارند ، و هم او می نویسد : وقتی که کار میان بوعلی و ابوریحان به خشونت کشید و ابوریحان سخنان تنددی در نامه ع

خود بکار برد و خبر به ابوالفرج رسید ، گفت

: هر کس با دیگران چنان کند با او

نیز چنین کنند

ابن القفطی پس از اشاره به سخن بوعلی درباره ابوالفرج ، می گوید ( اما من و هر منصفی نمی گوئیم جز این که ابوالفرج علوم گذشته را احیاء کرد ، و مخفیات آنها را آشکار نمود ) ابوالفرج ، مسیحی و شاگرد ابوالخیر بوده است ، گروهی از محضر درسش استفاده کرده‌اند ابن القفطی می گوید تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بوده و گفته شده که در سال ۴۳۵ در گذشته است - ابوالفرج بن هندو ، در طب و حکمت شاگرد ابوالخیر بوده است ، و از بزرگترین و فاضلترین شاگردان او بشمار رفته است ، ضمناً مردی ادیب و شاعر و سخنور بوده است - ۶ ابوعلی ، حسن بن الحسن ( یا الحسین ) بن الهیثم بصری . هم فیلسوف است و هم طیب و هم فیزیکدان و ریاضیدان .

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباج ۲ ص ( ۲ ) ۲۳۵ . صفحه ۲۴ .

در فیزیک و ریاضیات شهرت جهانی دارد و از عوامل مؤثر در پیشرفت ریاضیات جهانی بشمار می رود . در سال ۳۵۴ متولد شده و در حدود سال ۴۳۰ در گذشته است ( ۱ ) در تنه صوان الحکمة می نویسد که طرحی برای استفاده از آب نیل هنگام کاهش آب تهیه کرد و با خود بقاهره برد ولی مورد توجه الحاکم بالله واقع نشد بلکه مغضوب وی گشت و از آنجا به دمشق فرار کرد . و هم می نویسن فوق العاده متعبد و متشرع بود و به شریعت احترام می گذاشت ، حالت توجه او را در حین مرگ نیز یادآور می شود . گویند قسمتی از ایام او در مغرب گذشته است ( ۲ ) مرحوم سید حسن تقی زاده در تاریخ علوم در اسلام می گوید : وی مؤلفات زیادی دارد ، گوئی همه عمر به تألیف اشتغال داشته است . ابن الهیثم به قول سارتون بزرگترین عالم مسلمین در حکمت طبیعی ( فیزیک ) و یکی از بزرگترین ارباب این فن در کل تاریخ بوده است ، کتاب معروف او در علم مناظر تأثیر عظیمی در ترقی علم در مشرق و مغرب نموده و روجر بیکن فیلسوف بزرگ و کپلر مؤسس قوانین جدید علم نجوم هر دو از تأثیر کتاب او بهره مند شده‌اند . . . ابن الهیثم تحقیقات دقیق و بسیار عالی درباب نور و قوانین آن کرده و ظاهراً اول کسی است که اطاق تاریک ( امتحانات نوری ) را استعمال کرده است . . . این دانشمند معادلات چهار درجه‌ای را حل کرده و سعی کرده عمق کره هوا را تعیین کند . . . ) ( ۳ ) ( همزمان با این طبقه .

پاورقی ( ۱ ) : تاریخ علوم در تمدن اسلامی صفحه ( ۲ ) ۲۹۳ . مدرک سابق الذکر

( ۳ ) کتاب تاریخ علوم در اسلام مرحوم تقی زاده متأسفانه ناتمام است و ظاهراً مستقلاً چاپ نشده است . در نشریه مقالات و بررسی‌ها از شماره دوم تا هشتم چاپ شده است . قسمتهای فوق از دفتر هفتم و هشتم آن نشریه صفحه ۱۶۴ نقل شد

ریاضیون درجه اول ظهور کرده‌اند از قبیل ابوالوفاء بوزجانی نیشابوری . عبدالرحمن ضوفی رازی ، ابوسهل کوهستانی طبرستانی و غیر هم که در فصل جداگانه‌ای باین بحث شود

طبقه هفتم

این طبقه دو گروهند : گروه شاگردان ابن سینا و گروهی که نزد او شاگردی نکرده‌اند اما گروه اول - ۱ : ابوعبدالله فقیه معصومی ، شیخ درباره‌اش گفته است : او برای من مانند ارسطو است برای افلاطون ، شیخ رساله عشق را به خواهش او و بنام او نوشته است و هم اوست که واسطه پرسش و پاسخهای ابوریحان و بوعلی بود و بعد از آنکه ابوریحان کلمات تندی نسبت به شیخ بکار برد و شیخ حاضر نشد دیگر چیزی بنویسد و فقیه معصومی را مأمور این کار کرد ، او ابوریحان را مورد ملامت قرار داد و به او نوشت : ( اگر در مخاطبه با ( حکیم ) کلماتی جز این کلمات انتخاب کرده بودی از نظر عقل و علم شایسته تر بود . ( ۱ ) ) ( بیهقی مدعی است که وی کتابی درباره مفارقات و اعداد عقول و افلاک و ترتیب مبدعات نوشته که معشوق حکما بوده ولی از دست رفته است تاریخ وفاتش دقیقاً معلوم نیست ، احتمالاً در حدود ۴۵۰ بوده است - ۲ ) ( ۲ ) ابوالحسن بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی . مجوسی بود ، و مسلمان شد معروفترین شاگردان بوعلی است ،

شهرت بهمنیار یکی بواسطه سئوالات فراوانی است که از بوعلی کرده و بوعلی جواب داده است ، بیشتر کتاب مباحثات شیخ پاسخ به سئوالات بهمنیار است . دیگر بواسطه کتاب معروف التحصیل است که مکرر در کتب فلسفه از او یاد می شود صدرالمتألهین در اسفار چندین بار مطالبی از آن کتاب و دو نوبت از کتابی از او بنام ( البهجة والسعادة ) نقل کرده است . پاورقی ( ۱ ) : ترجمه تتمه صوان الحکمة صفحه ( ۲ ) ۶۰ . مقدمه عبدالرحمن بدوی بر تعلیقات ابن سینا صفحه ۸ .

کتاب التحصیل اخیرا در جزء نشریات دانشکده الهیات و معارف اسلامی با تصحیح و تعلیق این جانب چاپ شد . بهمنیار در سال ۴۵۸ در گذشته است - ابو عبید ، عبدالواحد جوزجانی ، شاگرد و مرید و ملازم بیست ساله یا بیست و پنجساله ب وعلی . همان کسی است که گزارش زندگی بوعلی را تکمیل کرد بوعلی به حفظ و نگهداری آثار خود همت نمی گماشت . در پیش آمدهای مختلف رساله های مختصر یا طولانی می نوشت و به کسی می داد بدون آنکه نسخه ای از آن نگهداری کند ، شاید محفوظ ماندن قسمتی از آثار شیخ مرهون ه مت ابو عبید است . بخش ریاضی کتاب نجات و کتاب دانشنامه علانی وسیله او تکمیل گردیده است ( ۱ ) از زندگانی ابو عبید بیش از این اطلاعی نداریم ابو منصور ، حسین بن طاهر بن زبیله اصفهانی . بنابر نقل تتمه صوان الحکمة شفای شیخ را مختصر کرد و رساله حی بن یقظان او را شرح کرد و کتابی در موسیقی تألیف نمود و در فن موسیقی بی نظیر بود و بعد از بیست و دو سال که از وفات استادش می گذشت ( یعنی در سال ۴۵۰ ) در گذشت . ابن زبیله از کسانی است که احیانا مانند بهمنیار از شیخ سئوالاتی کرده و شیخ جواب داده است . گویند : ( کتاب مباحثات ) در اصل سئوالاتی بوده از بهمنیار و کمی از ابن زبیله و کمتری از دیگران ( ۲ ) بوعلی شاگردان دیگر نیز داشته است ، که ما از ذکر آنها خودداری می کنیم : اما افراد دیگر این طبقه که شاگرد شیخ نبوده اند - ۱ : علی بن رضوان مصری ، هم طبیب بوده و هم حکیم ، از کسانی است که بر نظریه محمد بن زکریای رازی رد نوشته است . مردی کریم اما بد قیافه و کریه - المنظر بوده است ، مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده کتابی در اثبات نبوت خاتم الانبیا از روی تورات و انجیل و قواعد فلسفی نوشته و در سال ۴۵۳ در گذشته است .

پاورقی ( ۱ ) : جزوه تکلیفی آقای سید حسن احمدی علون آبادی در سال اول دوره دکترای دانشکده الهیات ( ۲ ) عبدالرحمن بدوی ، ارسطو عندالعرب از اساتید و شاگردان او اطلاعی نداریم - ۲ ابوالحسن مختار بن حسن بن عبدان بن سعدان بن بطلان بغدادی نصرانی معروف باین بطلان شاگرد ابوا لفرج بن الطیب نصرانی سابق الذکر است مانند استادش هم طبیب است و هم فیلسوف ، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف ، با علی بن رضوان سابق الذکر تعارض و تنافس داشته و او را به قباحت منظر سرزنش می کرده و (تمساح الجن (می خوانده است ( ۱ ) یک نوبت هم به مصر رفته و با وی ملاقات کرده و عاقبة الامر با ناراحتی از او جدا شده است به حلب و قسطنطنیه نیز مسافرت کرده و تا آخر عمر مجرد می زیسته است وفاتش در سال ۴۴۴ واقع شده است - ۳ ابوالحسن انباری . فعلا از احوال او اطلاع زیادی نداریم . همین قدر میدانیم که مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمة ( ۲ ) آمده است هم فیلسوف بوده و هم ریاضیدان ولی ریاضیات غلبه داشته است و خیام ریاضیات را از محضر او استفاده می کرده است

طبقه هشتم

این طبقه ، طبقه شاگردان شاگردان بوعلی است ، اعم از آنکه واقعا شاگرد شاگردان بوعلی بوده اند و یا با آنها همزمان بو ده اند - ۱ ابوالعباس ، فضل بن محمد لوکری مروی هم فیلسوف است و هم ادیب ، احیانا از او به ادیب ابوالعباس لوکری تعبیر می شود . شاگرد بهمنیار بوده است . کتاب معروفی دارد بنام ( بیان الحق بضمن الصدق ) که هنوز چاپ نشده ولی نسخه هایش موجود است و مورد اعتناء فلاسفه بعد از خودش است .

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۲ ص ( ۲ ) ۲۴۰. ترجمه تتمه صوان الحکمة ص ۸۰ .

در هیات اسفار از او نام برده است . او به داشتن حوزه و تربیت شاگردان معروف است . بیهقی در تتمه صوان الحکمة می گوید : ( فلسفه بوسیله لوکری در خراسان انتشار یافت ( محمود محمد خضیری استاد جامع الازهر در مقاله ای که بمناسبت ( هزاره ابن سینا در بغداد ) در کتابی بنام ( الكتاب الذهبی للمهرجان الالفی لابن سینا ( چاپ شده ( ص ۵۵ ) می گوید ابوالعباس عمر طویل یافت و من تاریخ وفات او را به دست نیاوردم اما گمان می کنم در اواخر قرن پنجم هجری واقع شده باشد عبدالرحمن بدوی در مقدمه تعلیقات ابن سینا ( صفحه ۸ ) از بر کلمن نقل می کند که وفات لوکری در سال ( ۱۷۵۱۷ اوائل قرن ششم ( بوده است . و خود بدوی می گوید من نمی دانم بر کلمن از چه مأخذی نقل کرده است - ابوالحسن ، سعید بن هبة الله بن حسین . ابن ابی اصیبعه می گوید در طب ممتاز بود و در علوم حکمیه بافضل . وی شاگرد ابوالفضل کتیفات و عبدان کاتب بوده ( ۱ ) و آنها شاگرد ابوالفرج ابن الطیب سابق الذکر ( ۲ ) این شخص همان کسی است که اجازه نمی داده است از محضرش یهودی یا نصرانی استفاده کند و ابوالبرکات بغدادی صاحب کتاب معروف ( المعتمر ) که در ابتداء یهودی بود با نیرنگ در کریاس در می نشست و استفاده می کرد و تا یک سال بهمین وضع ادامه داد . بعد از یکسال که استاد از وجود چنین شاگردی آگاه شد بر او رحمت آورد و اجازه داد رسماً شرکت نماید . ابن ابی اصیبعه می نویسد : ابوالبرکات کتاب ( التلخیص ) النظامی ( تألیف خود سعیدبن هبة الله را نزد او خواند من نمی دانم آن کتاب در طب بوده یا فلسفه . سعیدبن هبة الله در ۴۹۵ در گذشته است

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۲ صفحه ( ۲ ) ۲۵۹. عیون الانباء ج ۲ صفحه ۲۳۶ .

۳ - حجة الحق ، ابوالفتح ، عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری ، معروف به خیام . فیلسوف و ریاضیدان و احتمالاً شاعر بوده است و شهرت جهانی دارد ، اما متأسفانه شهرت خیام به اشعار منسوب به اوست نه به فلسفه و ریاضیات . مخصوصاً ریاضیات که ارزش فراموش ناشدنی در این فنون داشته است . اشعار منسوب به خیام که اکثریت قریب به اتفاق آنها از خود او نیست به او چهره ای داده کاملاً مغایر با چهره واقعی او ، یعنی چهره یک انسان شکاک پوچیگرای دم غنیمت شمار غیر مسئول . شاعری انگلیسی بنام فیتز جرالد که رباعیات او را ( و بنابر گفته آقای تقی زاده گاهی با تحریف و تغییر معنی ) به زبانی فصیح به شعر ترجمه کرده ، بیش از هر کس دیگر موجب این شهرت کاذب شده است از خیام برخی رسالات فلسفی باقی مانده که طرز تفکر او را روشن می سازد یکی رساله ای است بنام ( کون و تکلیف ) که در پاسخ سؤال ابونصر محمد بن عبدالرحیم نسوی ، قاضی نواحی فارس است . وی از خیام درباره حکمت خلقت و غرض آفرینش و هم درباره فلسفه عبادات سؤال کرده است و ضمناً ابیاتی در مدح خیام سروده است که این چند بیت از آنها باقی مانده است :

ان کنت ترعین یاریح الصباز ممی

فاقری السلام علی العلامة الخیم

بوسی لدیه تراب الارض خاضعة

خضوع من یجتدی جدوی من الحکم

فهو الحکیم الذی تسقی سحائبه

خیام ، حکیمانه ، مطابق مبانی استادش بوعلی ( یا استاد استادش ) پاسخ گفته است ، هر کس بر مبانی بوعلی در این مسائل وارد باشد می‌داند که خیام تا چه اندازه وارد بوده است .

خیام در آن رساله از بوعلی بعنوان ( معلم ) یاد می‌کند و در مسائل مورد سؤال که ضمناً سر ( تضاد در عالم ) و مسأله شرور هم مطرح شده مانند فیلسوفی جزمی اظهار نظر می‌کند و می‌گوید : من و آموزگارم بوعلی در این باره تحقیق کرده و کاملاً اقناع شده ایم ، ممکن است دیگران آنرا حمل بر ضعف نفس ما نمایند ، اما از نظر خود ما کاملاً قانع کننده است

این رساله را با چند رساله دیگر در اتحاد جماهیر شوروی چاپ کرده و منتشر کرده اند و قبلاً هم در مصر در ضمن مجموعه ای به نام جامع البدایع چاپ شده بوده است ، ناشر روسی مدعی است که ناشران مصری اشتباه کرده پنداشته‌اند رساله ( تضاد ) رساله مستقلی است در صورتی که متمم رساله کون و تکلیف و جزئی از آن است اتفاقاً آنچه خیام در این رساله قاطعانه اظهار کرده است همانها است که در اشعار منسوب به او درباره آنها اظهار تحیر شده است . و به همین جهت است که برخی از محققان اروپائی و ایرانی انتساب این اشعار را به خیام نفی می‌کنند و برخی براساس یک سلسله قرائن تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده‌اند . یکی شاعر و دیگری حکیم و فیلسوف . شاعر به نام خیام بوده است و حکیم و ریاضیدان بنام خیامی و بعقیده بعضی ( ۱ ) شاعر علی خیام بوده است و حکیم و ریاضیدان عمر خیامی اینکه بعضی مدعی شده‌اند که ( خیامی ) تلفظ عربی خیام است ( ۲ ) ( مردود است ، زیرا او خود در مقدمه رساله فارسی که در ( وجود ) نوشته است ، می‌گوید : ( چنین گوید ابوالفتح عمر ابراهیم الخیامی ) ( ۳ ) ( پاورقی ( ۱ ) : رجوع شود به بحث محققانه آقای محیط طباطبائی در مجله گوهر سال اول شماره ( ۲ ) ۶ . علی اصغر حلبی ، فلاسفه ایرانی صفحه ( ۳ ) ۴۰۸ . مجموعه رسائل خیام ، چاپ شوروی شاید این اندازه را بتوان مسلم دانست که وی مانند اکثر اینگونه دانشمندان در عین کمال ایمان و اعتقاد به مبانی دینی که از همه کتب او ظاهر و لائح است حتی نوزده نامه منسوب به او با متعبدان قشری سربسر می گذاشته و همین برای او زحمت و دردسر فراهم می‌کرده است بی‌هقی می‌نویسد اوتالی بوعلی بود اما در خلق ضیقی داشت و در تعلیم و تصنیف ضنتی . . . روزی به حضرت شهاب الاسلام ، الوزير عبدالرزاق بن الفقیه درآمد وامام القراء ابوالحسین الغزالی حاضر بود ، در اختلاف قراء درباره آیتی بحث رفت چون امام ( خیام ) حاضر شد شهاب الاسلام گفت علی الخبیر سقطنا . . . او وجوه اختلاف قراء بیان کرد و هر وجهی ( را ) ( علتی بگفت ، پس امام ابوالفخر گفت کثرالله مثلک فی العلماء ( ۱ ) ( تاریخ تولدش معلوم نیست ، تاریخ وفاتش را ۵۱۷ و ۵۲۶ گفته‌اند . قدر مسلم اینست که عمر طویل کرده ( در حدود نود سال ) ( ۲ ) اما اینکه محضر درس بوعلی را درک کرده باشد ، بسیار بعید است . اگر او بوعلی را ( معلم ) خود می‌خواند از آن جهت است که شاگرد مکتب بوعلی است ، نه شاگرد شخص او . و علی‌الظاهر نزد شاگردان بوعلی تحصیل کرده است ۴- ابوحامد ، محمدبن محمدبن محمدبن احمد غزالی طوسی . اگر چه او را در ردیف فلاسفه به معنی مصطلح شمردن صحیح نیست ، او خود را فیلسوف نمی‌شمارد بلکه مخالف فلسفه و فلاسفه مخصوصاً ابن سینا است و فلسفه را نزد استاد نخوانده بلکه سه سال بمطالعه فلسفه پرداخته سپس کتاب مقاصد الفلاسفه را نوشته و ب عد تهافت الفلاسفه را که از کتب مهم دوره اسلامی است ضد فلسفه در جهان اسلام زیاد بوده اند ، اما هیچکس بقدرت غزالی نبوده است ، اگر به فاصله کمی افرادی نظیر سهروردی و خواجه نصیرالدین ظهور نکرده بودند غزالی بساط فلسفه را برچیده بود ( ۳ )

پاورقی ( ۱ ) : ترجمه تتمه صوان الحکمة صفحه ۷۱ ( ۲ ) ۷۲ . - مقالات و بررسیها دفتر پنجم و ششم صفحه ( ۳ ) ۲۴۲ . برای اطلاع از تاریخ و اندیشه غزالی رجوع شود به کتاب غزالی نامه آقای جلال همائی و کتاب فرار از مدرسه آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استادان دانشگاه تهران در عین حال نظر به اینکه نظریات منفی غزالی و بندرت نظریات مثبت او نقشی در تحول فلسفه داشته است ، ما او را در ردیف فلاسفه آوردیم معروفترین کتاب غزالی احیاء علوم الدین است ، کمتر کتابی در میان مسلمین به اندازه این کتاب اثر گذاشته است غزالی سرگذشت معروف و جالبی دارد او در سال ۴۵۰ متولد و در ۵۰۵ در گذشته است در این طبقه از محمد شهرستانی و ابوحاتم مظفر اسفرازی و میمون بن نجیب واسطی باید نام برد ، ولی اولی بیشتر متکلم است تا فیلسوف و دو نفر دیگر بیشتر ریاضیدانند تا فیلسوف

#### طبقه نهم

- اشرف الدین محمد ایلاقی ، شاگرد ابوالعباس لوکری و عمر خیام بوده است ، هم فیلسوف بوده و هم پزشک ، گویند در جنگ قطوان در سال ۵۳۶ کشته شد ( ۱ ) بعضی او را شاگرد بهمنیار دانسته اند ولی با توجه به تاریخ فوت آن دو ، نادرستی این نظریه روشن است وی استاد قاضی زین الدین عمر بن سهلان ساوجی صاحب کتاب البصائر النصیریة است . ایلاقی در سال ۵۳۶ در گذشته است - ابوالبرکات ، هبة الله بن علی ( یا یعلی ) ملکای بغدادی . یهودی بود و مسلمان شد ، در علت اسلامش اختلاف است ما قبلا شاگردی او را نزد هبة الله بن سعید ذکر کردیم ، کتاب معروف او کتاب (المعتبر ) است و واقعا از کتب معتبر فلسفه است ، ابوالبرکات فیلسوفی صاحب نظر است ، فلاسفه ای مانند صدرالمتألهین به کتاب او نظر دارند .

پاورقی ( ۱ ) : جزوه آقای احمدی ، نقل از متن عربی صوان الحکمة . ترجمه فارسی این متن که نزد من است فاقد این قسمت است ، ولی این ترجمه بطور کلی بسیاری از قسمتها را حذف کرده ، در حقیقت تلخیص است نه ترجمه کامل

وی مخالف ابن سینا بوده است ، سلسله اساتیدش مستقیما به فارابی می رسد ، زیرا وی شاگرد سعید بن هبة الله و او شاگرد ابوالفضل کتیفات و عبدان کاتب ، و آنها شاگردان ابوالفرج بن الطیب ، و او شاگرد ابوالخیر حسن بن سوار ، و او شاگرد یحیی بن عدی منطقی و او شاگرد ابونصر فارابی بوده است غالبا آحاد سلسله اساتیدش غیر مسلمانند . گویند هنگامی که به حکیم عمر خیام گفته شد که ابوالبرکات بغدادی ، ابن سینا را رد می کند ، گفت او سخنان ابن سینا را نمی فهمد تا چه رسد به اینکه رد کند ( ۱ ) او استاد پدر عبداللطیف بغدادی شایعه ساز معروف سوختن کتابخانه اسکندریه وسیله مسلمین و ابن الفضلان و ابن الدهان منجم و مذهب الدین نقاش بوده است و در آخر عمر کور شده بود و به این شاگردان املامی کرد ( ۲ ) - ۳ محمد بن ابی طاهر طبسی مروزی . شاگرد لوکری بوده ، مادرش اهل خوارزم و پدرش از حکمرانان بخش های مرو محسوب می شده است . در سال ۵۳۹ پس از بیماری فلج در سرخس در گذشته است ( ۳ ) افضل الدین غیلانی عمر بن غیلان . از شاگردان لوکری است ، تاریخ صحیحی از او در دست نیست ، این قدر معلوم است که شاگرد لوکری و استاد صدرالدین سرخسی است ، بنا بر نقل محمود محمد خضیری ، امام فخرالدین رازی متوفا ۶۰۶ در المحصل از او یاد کرده و بر او رحمت فرستاده است ( ۴ ) می گویند افکارش مخالف ابن سینا بوده است ، رساله ای در حدوث عالم نوشته و در سال ۵۲۳ در نظامیه مرو به تحصیل اشتغال داشته است

پاورقی ( ۱ ) : تاریخ علوم عقلی در اسلام ، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمة صفحه ( ۲ ) ۱۱۱ - ۱۱۰ عیون الانباء ج ۲ صفحه ۲۹۸ -  
( ۳ ) ۲۹۹ . جزوه آقای احمدی ، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمة  
( ۴ ) المهرجان الالفی لذکری ابن سینا صفحه ۵۶ .

۵- ابوبکر محمد بن یحیی بن الصائغ اندلسی معروف به ( ابن باجه ) . ( از اعظم فلاسفه به شمار رفته است . کتابهای زیاد تألیف کرده است . اخیراً رساله ( نفس ) او به کوشش دکتر محمد صفیر حسن معصومی استاد دانشگاه داکا ( پاکستان شرقی ) چاپ شده است ، در سال ۵۳۳ در گذشته است . وی استاد ابن رشد ، فیلسوف معروف اندلسی بوده است ( ۱ )  
۶- ابوالحکم مغربی اندلسی . هم شاعر است و هم حکیم و هم طبیب . ولی روح شعر بیشتر بر او حاکم بود ، به هزل بیشتر توجه داشته تا به جد ، اصلاً عرب باهلی است . و از مغرب به بلاد مشرق آمد و در حدود مصر و شام بزیست و در سال ۵۴۹ درگذشت . وی استاد ابن الصلاح است که استاد استاد شهاب الدین سهروردی است

#### طبقه دهم

۱- صدرالدین ابوعلی محمد بن علی بن الحارثان السرخسی ، وی شاگرد افضل الدین غیلانی و استاد فریدالدین داماد و استاد استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است . اطلاع صحیحی از او در دست نیست ، در ترجمه تتمه صوان الحکمه مختصر از او یاد شده است . محمود محمد خضیری از صاحب خریده القصر نقل می کند که وی کتب زیادی در فلسفه و مساحت و حساب تألیف کرده و مدتی در بغداد مقیم بوده و با ابو منصور جوالیقی ( متوفی ۵۳۹ ملاقات داشته و بازگشته به سرخس و در سال ۵۴۵ ( شاید در جوانی ) فوت کرده است ( ۲ )  
۲- ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل اندلسی ، از حکماء معروف اندلس است ، احتمالاً شاگرد ابن الصائغ بوده است ، شهرت بیشتر او شاید بواسطه کتاب معروف ( حی بن یقظان ) است که از رساله حی بن یقظان ابن سینا تقلید شده ولی از او جامعتر و کاملتر است .

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۳ صفحه ( ۲ ) ۱۰۲ . الکتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذکری ابن سینا صفحه ۵۷

این کتاب در ایران وسیله مرحوم بدیع الزمان فروزانفر ترجمه شد و بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ و منتشر کرد . وی عمر طویل کرده و در سال ۵۸۱ در گذشته است - ۳ قاضی ابو الولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد اندلسی ، هم فیلسوف است و هم پزشک و هم فقیه ، در همه این رشته ها کتب متعدد دارد . کتاب معروف او شرحی است که بر ما بعدالطبیعه ارسطو نوشته و چاپ شده است  
کتاب فقهی معروفش ( بدایةالمجتهد ) است که چاپ شده . مجموعه رسائل فلسفی وی را در بمبئی چاپ کرده اند . اروپائیان برای او در فلسفه مقامی در حد ابن سینا قائلند ، ولی آراء او در میان فلاسفه اسلامی ارزش ندارد  
یکی از کتب معروف او تهافت التهافت است که تهافت الفلاسفة غزالی را رد کرده است . کتاب بی ارزشی است . وی فوق العاده نسبت به ارسطو متعصب است و بهمین جهت با ابن سینا که چنین تبدی در برابر ارسطو ندارد و آراء شخص خود را دخالت داده است مخالف است . ارنست رنان فیلسوف معروف فرانسوی که معارضاتش با مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی معروف است ، کارهای زیادی در زمینه شناخت ابن رشد انجام داده است . وی در سال ۵۹۵ در گذشته است - ۴- مجدالدین جیلی ، درباره این مرد اطلاع زیادی نداریم ، همین قدر می دانیم در مراغه تدریس می کرده و امام فخر رازی نزد او تحصیل کرده است ( ۱ ) و همچنین شهاب الدین سهروردی نیز در آغاز تحصیلش از محضر او در مراغه استفاده کرده است ( ۲ ) ظاهراً هم حکیم بوده و هم متکلم و هم فقیه و اصولی . یاقوت در معجم الادبا ضمن شرح سهروردی او را با عناوین فقیه ، اصولی ، متکلم ، می ستاید ( ۳ )

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۳ صفحه ( ۳ - ۲ ) ۳۴. معجم الادباء ج ۷ صفحه ۲۶۹ .

۵- قاضی زیدالدین عمر بن سهلان ساوجی معروف به ابن سهلان . در ساوه بدنیا آمده و در نیشابور می زیسته و از کسب دست خود از راه استنساخ کتب زندگی می کرده است . به تعبیر ترجمه صوان الحکمة : ( شریعت و حکمت را در عقدی واحد نظام داد ) وی شاگرد شرفالدین ایلاقی سابق الذکر است ( ۱ ) و گویند شرحی بر رساله الطیر بوعلی بفارسی نوشته است ( ۲ ) کتاب معروف او ( البصائر النصیریة ) است که قسمت منطق آن در مصر چاپ شده و از بهترین کتب منطق است . مطابق آنچه در تمه صوان الحکمة آمده است همه کتابهای او جز کتاب البصائر النصیریة در یک حریق از بین رفت . ابن سهلان از کسانی است که نام زنده ای در فلسفه دارد . اخیانا برخی آرائش نقل می شود ( ۳ ) تاریخ وفاتش را نمی دانیم -ابوالفتوح . نجم الدین احمد بن محمدالسری ، معروف به ابن ال صلاح بعضی گفته اند همدانی الاصل است و بعضی گفته اند عراقی و اهل سمیساط ( نزدیک فرات در حدود حلوان ) بوده است به بغداد مهاجرت کرده و نزد ابوالحکم مغربی سابق الذکر تحصیل کرده و در سال ۵۴۸ یعنی یک سال پیش از استاد خود در گذشته است ( ۴ ) تاریخ ولادت او را نمی دانیم ، شاید هم بتوان او را از طبقه نهم بشمار آورد . ابوالحکم مغربی که سابقه استادی او را داشت به افضلیت او برخورد اعتراف داشت گویند شفای بوعلی والفوز الاصغر ابن مسکویه را شرح کرده است ( ۵ )

۷- محمد بن عبدالسلام انصاری ماردی ( ماردینی ) .

پاورقی ( ۱ ) : جزوه آقای احمدی نقل از متن عربی تمه صوان الحکمة ص ۱۲۷ ( ۲ ) تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه ( ۳ ) ۲۲۹ . اسفار ، مباحث جواهر و اعراض نامه دانشوران ج ۱ صفحات ۲۵۱ ( ۵ ) ۲۶۰ . - ریحانة الادب ج ۸ صفحه ۶۸ .

در زمان خویش در علوم حکمی یگانه و علامه وقت بشمار می آمده است ( ۱ ) زادگاهش منطقه قدس و فلسطین است و پدرانش نیز در آنجا می زیسته اند ، ظاهراً جد اعلایش از انصار مدینه بوده است . استاد فلسفه او ابن الصلاح سابق الذکر است و قصیده عینیه معروف بوعلی را شرح کرده است ( ۲ ) و بنا بر گفته ابن القفطی ، شهاب الدین سهروردی مقداری فلسفه نزد او آموخته است ( ۳ ) فخرالدین ماردینی مردی فوق العاده متشرف و متعبد بوده است ، در سال ۵۹۴ با آرامش و اطمینان روحانی و مذهبی خاصی در سن ۸۲ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد ( ۴ )

#### طبقه یازدهم

۱- فخرالدین ، محمد بن عمرو بن الحسین ا لرازی معروف به امام فخر رازی هم فقیه بود و هم متکلم و هم مفسر و هم فیلسوف و هم پزشک و هم خطیب ذهنی فوق العاده جوال داشت و در تبحر در علوم مختلف کم نظیر است . در عین اینکه در افکار فلاسفه وارد است ، و تألیفاتی گرانبها در فلسفه دارد ، طرز تفکرش تفکر کلامی است نه فلسفی و سخت بر فلاسفه می تازد و در مسلمات فلسفه تشکیک می نماید . در تنظیم و تبویب و تقریر مسائل حسن سلیقه دارد ، صدر المتألهین از این نظر از او بسیار استفاده کرده است

مهمترین کتاب فلسفی او ( المباحث المشرقیه ) است ، شهرت بیشترش بواسطه تفسیر مفاتیح الغیب است بر قرآن مجید که جای شایسته ای در میان تفاسیر برای خود باز کرده است . برای وی در فلسفه استادی جز مجدالدین جیلی سابق الذکر سراغ نداریم و شاید بیشتر با مطالعه بر مسائل فلسفی دست یافته است .

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۲ صفحه ( ۲ ) ۳۲۸ . عیون الانباء ج ۲ صفحه ( ۳ ) ۳۲۷ . تاریخ الحکماء ابن القفطی ص ( ۴ ) ۲۹۰ . عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۲۸ .

ولی شاگردان زیادی داشته است ، که بعضی از آنها مبرز بوده‌اند از قبیل شمس‌الدین خسرو شاهی ، قطب‌الدین مصری ، زین‌الدین کشی ، شمس‌الدین خوئی ، شهاب‌الدین نیشابوری فخررازی در سال ۵۳۴ متولد شده و در سال ۶۰۶ درگذشته است ( ۱ )

- ۲ شیخ شهاب‌الدین ، یحیی بن حبش بن میرک سهروردی زنجانی ، معروف به شیخ اشراق . بدون شک از اعجوبه‌های روزگار است . ذهنی فوق‌العاده وقاد و جوال و نوجو و مبتکر داشته است . تمایل اشراقی در فلسفه ، پیش از او ، حتی در فارابی و بوعلی وجود داشته است . اما کسی که مکتبی بنام مکتب اشراق تأسیس کرد و در بسیاری از مسائل راه آن مکتب را از راه مکتب مشاء جدا کرد این مرد بزرگ بود . تقریباً همه مسائلی که اکنون به عنوان نظریات اشراقیون در مقابل مشائین شناخته میشود ، و برخی می‌پندارند آنها مسائل ما به اختلاف افلاطون و ارسطو است ، نتیجه فکر شخص سهروردی است که در مقابل افکار مشائین و بالخصوص مشائیان اسلامی آورده است . وی نزد مجدالدین جیلی ( در مراغه ( و ظهیرالدین قاری ( ظاهراً در اصفهان ( و فخرالدین ماردینی ( در عراق ) تحصیل کرده و مدتی ملازم ماردینی بوده است ماردینی می‌گفته در هوش و ذكاء وحدت ذهن ماندش را ندیده ام و از این رو برجانش می‌ترسم ( ۲ ) گویند البصائر النصیریة ابن سهلان را نزد ظهیر الدین قاری خوانده است سهروردی در سایر علوم و از آن جمله فقه نیز سرآمد بوده است . به شام و حلب رفت و در جلسه درس فقه استاد مدرسه حلاویه حلب بنام شیخ افتخارالدین شرکت کرد ، برتریش روشن گشت و مقرب استاد شد ، صیت شهرتش او را مورد علاقه الملک الظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی کرد و در حضور او بی محابا با فقها و متکلمین مناظره می‌کرد و آنها را مغلوب می‌ساخت ، همین کار سبب حسادت دیگران شد و کاری کردند که صلاح‌الدین ایوبی فرزندش را وادار کرد که او را بقتل برساند .

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباج ۳ صفحات ۴۵ - ۳۴ و تاریخ الحکماء ابن الفطی صفحات ۲۹۱ ( ۲ ) ۲۹۳ . - معجم‌الادباء ج ۷ ص ۲۶۹ .

در سال ۵۸۶ در سن ۳۶ سالگی ( ۱ ) و یا در سال ۵۸۷ در سن ۳۸ سالگی ( ۲ ) کشته شد گویند وی با فخرالدین رازی همدرس بوده است ، سالها پس از مرگش که نسخه‌ای از کتاب تلویحات او را به فخرالدین دادند آنرا بوسید و به یاد ایام همشاگردی اشک از دیده فرو ریخت ( ۳ ) ( سهروردی نه تنها در مناظره با فقهاء و متکلمین بی پروا بود و دشمنی می‌انگیخت ، در اظهار اسرار حکمت ، بر خلاف توصیه بوعلی در آخر اشارات ، شاید به علت جوانی ، بی‌پروائی می‌کرد و از همین رو افراد پخته از اول حدس می‌زدند که جان سالمی نخواهد برد . وقتی که خبر مرگش به دوست و استادش فخرالدین ماردینی رسید گفت همان شد که من حدس می‌زدم . و نیز از همین رو درباره‌اش گفته می‌شد که شهاب‌الدین علمش بر عقلش فزونی دارد ، - ۳ افضل‌الدین مرقی کاشانی ، معروف به بابا افضل . این مرد ، علی‌رغم اینکه شخصیت برجسته‌ای دارد ، تاریخ روشنی از او در دست نیست ، کتابهای بسیاری به فارسی و عربی تألیف کرده است . و اخیراً فهرستی از آنها تهیه و چاپ شده است ( ۴ ) بعضی گفته‌اند دائی‌خواجه نصیرالدین طوسی بوده است ولی تأیید نشده و بسیار مستبعد است

پاورقی ( ۱ ) : وفیات الاعیان ج ۵ ص ۳۱۶ ( ۲ ) . عیون الانباج ۳ ص ۲۷۴ ( ۳ ) . سه حکیم مسلمان ص ( ۴ ) ۷۶ . مصنفات افضل‌الدین کاشانی ، تألیف آقایان مجتبی مینوی و دکتر یحیی مهدوی

در کتاب دائره‌المعارف فارسی از انتشارات فرانکلین می‌نویسد : بابا افضل ، شهرت افضل‌الدین ، محمد بن حسین کاشانی ، شاعر و عارف ایرانی ، به قهلی در حدود ۵۸۲ یا ۵۹۲ در قریه مرق کاشان متولد شده و پس از ۶۵۴ یا ۶۶۴ و به قولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت . از اصحاب نزدیک خواجه نصیرالدین طوسی بود . ( لغت نامه دهخدا و همچنین غزالی نامه ( ۱ ) وفات او را در ۷۰۷ دانسته‌اند . بعضی وفات او را در ۶۶۶ و بعضی در ۶۶۷ دانسته‌اند محمود خضیری در مقاله‌ای که در کتاب دعوه‌التقرب تحت عنوان "افضل‌الدین الکاشانی فیلسوف مغمور" نوشته است از نسخه خطی کتابی بنام مختصر فی ذکر الحکماء الیونانیین و الملیین " که در کتابخانه اسکوریال اسپانیا

است نقل کرده که وفات بابا ا فضل در سال ۶۱۰ بوده است ( ۲ ) در کتاب فلاسفه ایرانی با استفاده از مقدمه مرحوم نفیسی و مقاله خضیری و خصوصا با استناد به آنچه خواجه در شرح اشارات در باب قیاس خلف از بابا افضل حکایت کرده که با جمله ( رحمه الله ) بر او درود فرستاده است استدلال کرده که چون تللیف شرح اشارات مابین سالهای ۶۴۴ تا ۶۲۴ بوده است ( ۳ ) و بابا در آنوقت در گذشته بوده است ، و آراء او در آنوقت منتشر بوده است پس سال وفات بابا از ۶۶۷ هم جلوتر بوده است

در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی ، نگارش محمد مدرسی زنجانی از خود خواجه در کتاب سیرو سلوک نقل کرده که : ( پدر بنده . . بنده کمترین را به تحصیل فنون علم و استماع سخن ارباب مذاهب و مقالات ترغیب کردی ، تا اتفاق را شخصی از شاگردان افضل الدین کاشی رحمه الله تعالی که او را کمال الدین محمد حاسب گفتندی و در انواع حکمت خصوصا فن ریاضی تقدیمی حاصل کرده بود و با پدر بنده کمترین سابقه دوستی و معرفتی داشت بدان دیار افتاد .

پاورقی ( ۱ ) : غزالی نامه ، چاپ دوم صفحه ( ۲ ) ۱۰۶ . دعوه التقرب صفحه ( ۳ ) ۱۸۵ . در روضات می نویسد که شرح اشارات در سال ۶۴۰ پایان یافت

پدر ، بنده را به استفادت از ا و و تردد به خدمت او اشارت کرد . و بنده در پیش او به تعلم فن ریاضی مشغول شدم از این گفتار روشن می شود که خواجه نصیرالدین شاگرد شاگرد بابا افضل بوده است . و بابا از اصحاب خواجه نبوده است ( آنچنانکه در دائره المعارف فارسی آمده است ) بلکه در طبقه استادان استادان خواجه بوده است . علیهذا اینکه وفات بابا را در ۶۰۶ یا ۶۱۰ و یا قریب به این سنوات بدانیم ( بر خلاف آنچه در لغت نامه و غزالی نامه آمده است ) (اقرّب احتمالات است و بر خلاف ادعای سعید نفیسی در مقدمه رباعیات بابا افضل و دکتر ذبیح الله صفادر تاریخ ادبیات ایران ، تولد بابا در اواخر قرن ششم نبوده بلکه در اواسط آن قرن بوده است این رباعی در مدح بابا ، منسوب به خواجه است :

گر عرض دهد سپهر اعلی

فضل فضلا و فضل افضل

از هر ملکی به جای تسبیح

آواز آید که افضل ، افضل

طبقه دوازدهم

۱- فریدالدین داماد نیشابوری ، از تاریخ زندگی این مرد نیز اطلاع درستی نداریم ، همین قدر می دانیم که استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده و خواجه اشارات را نزد او تحصیل کرده است ( ۱ ) و خود او شاگرد صدرالدین سرخسی سابق الذکر بوده است . سلسله اساتید خواجه از طریق فرید الدین داماد به بوعلی می رسد .

پاورقی ( ۱ ) : روضات الجنات ص ۵۸۲ .

به این ترتیب که خواجه شاگرد فریدالدین داماد ، و او شاگرد صدرالدین سرخسی ، و او شاگرد افضل الدین غیلانی ، و او شاگرد ابوالعباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بوعلی بوده است . سال وفاتش بر ما معلوم نیست

۲- شمس الدین ، عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی ، معروف به شمس الدین خسروشاهی ، ابن ابی اصیبعه از او به عنوان امام العلماء ،

سیدالْحکماء قدوه الانام شرف الاسلام یاد می کند ( ۱ ) در طب و فلسفه و علوم شرعیه مبرز و از شاگردان مبرز فخرالدین رازی بوده . کتاب شفا را تلخیص کرده ولی شهرتش در محیط فلسفه به واسطه برخی سؤالات فلسفی است که خواجه نصیرالدین طوسی از او ( که در طبقه اساتید خواجه بوده است ) کرده و او جواب داده است و در کتب فلسفی مطرح است ( ۲ - ۳ ) . ( قطب‌الدین ابراهیم بن علی بن محمد سلمی معروف به قطب‌الدین مصری این مرد نیز از شاگردان مبرز فخرالدین رازی بوده است . ابن ابی اصیبعه می گوید وی اصلاً از بلاد مغرب بوده و بعد به مصر منتقل شده و مدتی در آنجا اقامت کرده سپس به بلاد ایران مسافرت کرده ، نزد فخرالدین رازی تحصیل کرده است . استاد خویش فخرالدین را در فلسفه بر بوعلی ترجیح می داده است همچنانکه ابوسهل مسیحی را در طب بر بوعلی ترجیح می داده است

قطب‌الدین مصری در فتنه مغول در نیشابور کشته شد ( ۳ ) او نیز از اساتید خواجه نصیرالدین طوسی بوده است ( ۴ ) علیهذا خواجه شاگرد شاگرد فخررازی بوده است

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۳ ص ( ۲ ) ۳۸۳ . اسفار ، ج ۴ ( چاپ سنگی ) ص ۹۵ و تعلیقه صدرالمآلهین بر شفا ص ۱۷۰ . صدرالمآلهین که جوابهای خسروشاهی را کافی نمی داند خود رساله مستقلی در جواب این سؤالات نوشته و در حاشیه مبداء و معاد و شرح هدایه چاپ شده است عیون الانباء ج ۳ ص ۴۵ ( ۴ ) ۴۶ . - ریحانة الادب ج ۲ صفحه ۱۷۷ .

۴- کمال‌الدین یونس ( یا کمال‌الدین بن یونس ) موصلی معروف به " ابن منعه " ابن ابی اصیبعه که با او قرب زمان داشته او را نیز قدوه العلماء و سیدالْحکماء می خواند ( ۱ ) در مدرسه موصل بتدریس علوم فلسفی اشتغال داشته و شاگردانی تربیت کرده است مطابق آنچه در ریحانة الادب آمده ، خواجه نزد این مرد نیز تحصیل کرده است ( ۲ ) در ریحانة الادب جلد پنجم صفحه ۹ می نویسد : ( از اکابر علماء حکمای عامه می باشد که در نحو و صرف و فقه و حدیث و تفسیر و طب و تاریخ و موسیقی و هندسه و حکمت و هیئت . وحید عصر خود بوده ، در اندک زمانی شهرت بی نهایت یافته و مرجع استفاده افاضل گردید . از بلاد بعیده حاضر حوزه درسی او می شده اند

وفات او در سال ۶۳۹ واقع شده است . )

#### طبقه سیزدهم

۱- خواجه نصیرالدین محمد بن الحسن الطوسی . او را استاد البشر لقب داده اند و نیازی به معرفی ندارد ، ارزش کارهای فلسفی او و نقشی که در تحول فلسفه داشته است نیازمند بیک کتاب است . در ریاضیات از شخصیت‌های معدود جهان بشمار می رود ، از کسانی است که در اساس هیئت بطلمیوس تشکیک کرده و زمینه را برای هیئت جدید فراهم کرده است . آژلی تقی زاده مدعی است که ایرادات خواجه در کتاب تذکره خویش براساس هیئت بطلمیوس ، به پیشنهاد کوپرنیک لهستانی طرح نوینی را برای هیئت عالم کمک کرده است ( ۳ ) خواجه مانند بوعلی ، یک زندگی پرماجرا داشته است . در آخر اشارات به شکل دردناکی ناله سر می دهد ، و در عین حال اینهمه آثار آفریده و شاگردان بسیار تربیت کرده است .

پاورقی ( ۱ ) : عیون الانباء ج ۲ صفحه ( ۲ ) ۳۳۷ . ریحانة الادب ج ۲ صفحه ( ۳ ) ۱۷۷ . مقالات و بررسیها ( نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران ) دفتر هفتم و هشتم ص ۱۶۲ .

خواجه در سال ۵۹۷ متولد شده و در سال ۶۷۲ درگذشته است ۲- ائیرالدین ، مفضل بن عمر ابهری . کتاب معروف او کتاب هدایه است در طبیعیات و الهیات که جای شایسته ای باز کرده است . این کتاب را قاضی حسین میبیدی و صدرالمآلهین شیرازی شرح کرده اند .

شرح اخیر موجب شهرت بیشتر کتاب و مؤلف آن شده است. علامه حلی در کتاب جوهرالنضید صفحه ۷۸ درباب عکس سالبه جزئیه که مورد اتفاق منطقیین است که عکس ندارد. می‌گوید: به استثنای قضیه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه، بعد می‌گوید: این مطلب از مطالبی است که اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری بر آن وقوف یافت. گویند شاگرد امام فخر رازی بوده است ۳-نجم‌الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی، معروف به دبیران. از اکابر حکما و منطقیین و ریاضیدانان بشمار می‌رود. کتاب معروف او در حکمت کتاب حکمة العین است که شروح بسیار بر آن نوشته شده است، کتاب معروفش در منطق شمسیه است که به نام خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی نوشته است و قطب‌الدین رازی آنرا شرح کرده و مجموع متن و شرح از کتب رایج درسی طلاب است کاتبی استاد علامه حلی و قطب‌الدین شیرازی و همکار و مصاحب خواجه نصیرالدین طوسی در ساختن رصد مراغه بوده و در سال ۶۷۵ درگذشته است

#### طبقه چهاردهم

این طبقه را شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی تشکیل می‌دهند ۱-حسن بن یوسف بن مطهر حلی. معروف به علامه حلی. هر چند شهرت علامه حلی به فقه است اما او مردی جامع بوده در منطق و فلسفه نیز کاتبی و خواجه بوده است.

در سال ۶۴۸ متولد و در سال ۷۱۱ درگذشته است ۲-کمال‌الدین میثم بن میثم بحرانی، معروف به ابن میثم بحرانی ادیب و فقیه و فیلسوف بوده است، فلسفه را نزد خواجه نصیرالدین طوسی تحصیل کرده است، بعضی گفته‌اند که خواجه نیز متقابلاً نزد او فقه خوانده است (۱) ابن میثم نهج‌البلاغه را شرح کرده است، از نظر فلسفی، شرح او بهترین شروح نهج‌البلاغه شمرده شده و اخیراً در پنج جلد چاپ شده است. ابن میثم در سال ۶۷۸ یا ۶۷۹ و یا بنا بر تحقیق صاحب الذریعه در سال ۶۹۹ درگذشته است (۲-۳) قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، معروف به قطب‌الدین شیرازی. در منطق شاگرد کاتبی قزوینی، و در حکمت و طب (کلیات قانون (شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است قانون بوعلی و حکمة‌الاشراق سهروردی را شرح کرده است و خود کتابی به فارسی در اقسام حکمت نوشته که بنام دره التاج معروف است و اخیراً چاپ شده است. هر سه کتاب نامبرده با ارزش است. شهرت بیشتر او در جو فلسفی به واسطه شرح حکمة‌الاشراق است. با خواجه نصیرالدین طوسی در کار صد مراغه همکاری داشته است در سال ۷۱۰ یا ۷۱۶ درگذشته است (۳) حسن بن محمد بن شرفشاه علوی حسینی استرآبادی معروف به ابن شرفشاه. در مراغه محضر خواجه را درک کرده و نزد او تحصیل کرده و ملازم او می‌بوده است. بعد از وفات خواجه به موصل رفته و در مدرسه نوریه بتدریس حکمت پرداخته است. تجرید خواجه را حاشیه و قواعد العقائد او را شرح کرده است و در سال ۷۱۵ یا ۷۱۷ یا ۷۱۸ درگذشته است (۴)

پاورقی (۱): روضات الجنات صفحه (۲) ۵۸۲. ریحانة الادب ج ۸ صفحه (۳) ۲۴۳. ریحانة الادب ج ۴ ص (۴) ۴۷۱. ریحانة الادب ج ۸ ص ۵۳ ۵۴ -

#### طبقه پانزدهم

۱. قطب‌الدین محمد بن ابی جعفر رازی، معروف به قطب‌الدین رازی. از علمای نامی اسلامی است. حکیم و منطقی و فقیه بوده است. نزد علامه حلی درس خوانده و علامه به او اجازه حدیث داده است. شهید اول او را ملاقات کرده و از او اجازه روایت گرفته و او را دریایی بی پایان یافته است. قطب‌الدین رازی-همچنانکه قبلاً گفتیم-شمسیه کاتبی قزوینی را شرح کرده و اکنون کتاب درسی طلاب است. دیگر اینکه کتابی نوشته به نام محاکمات و در آن کتاب میان دو شارح بزرگ اشارات: فخرالدین رازی و نصیرالدین طوسی داوری کرده است. دیگر اینکه کتاب مطالع الانوار قاضی سراج‌الدین ارموی را در منطق شرح کرده که چاپ شده و هم اکنون به نام شرح مطالع معروف است و

احیانا در حوزه های علمیه تدریس می شود. شهرت قطب الدین رازی به واسطه این سه کتاب است ولی او کتابهای دیگر هم دارد. قطب الدین در سال ۷۶۶ یا ۷۷۶ در گذشته است. (۱)

۲. شمس الدین محمد بن مبارکشاه مروی، معروف به میرک بخارایی. کتاب حکمة العین کاتبی قزوینی را شرح کرده و احیانا در کتب فلسفه از او به شارح حکمة العین یاد می شود، و میر سید شریف جرجانی بر شرح حکمة العین حاشیه زده است. تاریخ وفاتش بر ما معلوم نیست.

۳. قاضی عضد الدین عبد الرحمن ایچی شیرازی. هم حکیم بوده و هم متکلم و هم اصولی. نظریات او در علم اصول و همچنین در برخی مسائل فلسفی و کلامی مطرح است. کتاب معروف او موافق است که هر چند عنوان کلام دارد نه فلسفه، ولی می دانیم که بعد از دوره خواجه نصیر الدین طوسی و تالیف کتاب تجرید، کلام به نسبت زیادی به فلسفه نزدیک شد، یعنی هدفهای کلامی با معیارهای فلسفی نه با معیارهای کلامی توجیه می شد و بسیاری از مسائل الهیات بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص فلسفه در کتب کلامی طرح می شد. لهذا موافق از این نظر جای شایسته ای دارد. این کتاب را میر سید شریف جرجانی شرح کرده و مکرر با متن چاپ شده است. قاضی عضد الدین شاگردانی تربیت کرده است از قبیل تفتازانی، شمس الدین کرمانی، سیف الدین ابهری. او در سال ۷۰۰ یا ۷۰۱ متولد شده و در سال ۷۵۶ یا ۷۶۰ در گذشته است.

### طبقه شانزدهم

۱. سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی، معروف به ملا سعد تفتازانی. شهرت بیشتر او به کلام و علوم بلاغت است، ولی مردی جامع بوده و از علوم عقلیه فلسفیه بی اطلاع نبوده است. متنی در منطق، بسیار مختصر و شیرین به نام تهذیب المنطق تالیف کرده که از زمان خودش تاکنون در حوزه های علمیه تدریس می شده و می شود. تفتازانی کتب زیاد تالیف کرده است. بعضی مدعی اند که تفتازانی بعد از خرابی دوره مغول با نیروی حسن بیان بار دیگر به قسمتی از معارف اسلامی جان داد. بعلاوه منظور ما از طبقات فلاسفه تنها کسانی نیستند که در فلسفه صاحب نظرند، مقصود همه کسانی است که حامل این فن بوده و واسطه انتقال از دوره ای به دوره دیگر بوده اند. تفتازانی لااقل در منطق این شان را داشته است. وی در سال ۷۱۲ یا ۷۲۲ در دهی در نزدیکی شهر نساء متولد شد و در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ یا ۷۹۳ در سرخس درگذشت. بعضی گفته اند در سمرقند درگذشت و جنازه اش به سرخس منتقل شد. (۲)

۲. سید علی بن محمد بن علی جرجانی، معروف به شریف جرجانی و میر سید شریف. به حق او را محقق شریف خوانده اند. به دقت نظر و تحقیق معروف است. شهرت بیشترش به ادبیات و کلام است، ولی جامع بوده. حوزه درس فلسفه داشته و در فلسفه شاگردان بسیار تربیت کرده و در نگهداری و انتقال علوم عقلی به نسلهای بعد نقش مؤثری داشته است. محقق شریف آثار و تالیفات فراوان دارد و همه پر فایده است، و به قول قاضی نور الله همه علمای اسلامی بعد از میر سید شریف طفیلی و عیال افادات اویند. تالیفات میر بیشتر به صورت تعلیقات و شروح است، از قبیل حاشیه بر شرح حکمة العین در فلسفه، حاشیه شرح مطالع در منطق، حاشیه مطول تفتازانی در علم فصاحت و بلاغت، شرح مفتاح العلوم سکاکی در این علم، حاشیه بر کشف زمخشری که تفسیری است مشتمل بر نکات علم بلاغت، و شرح موافق عضدی در کلام.

از کتب معروف میر، یکی تعریفات است که به نام «تعریفات جرجانی» معروف است، و دیگر کبری در منطق است که فارسی است که برای مبتدیان نوشته، و دیگر صرف میر است که به فارسی در علم صرف که از زمان خودش تا کون کتاب درسی مبتدیان طلاب بوده است.

میر سید شریف شاگرد قطب الدین رازی سابق الذکر است. گر چه اهل جرجان است ولی در شیراز رحل اقامت افکند. مطابق نقل روضات از مجالس المؤمنین آنگاه که شاه شجاع بن مظفر به گرگان آمد و با سید ملاقات کرد، او را با خود به شیراز برد و تدریس در مدرسه دار

الشفاء را که خود تاسیس کرده بود به او واگذار کرد. امیر تیمور که بعد وارد شیراز شد، میر را با خود به سمرقند برد و در همان جا بود که با سعد الدین تفتازانی مناظرات داشت. پس از مرگ امیر تیمور، میر بار دیگر به شیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز بود.

میر سید شریف از بیست سالگی به کار تدریس و تحقیق مشغول بود، مخصوصاً به تدریس فلسفه و حکمت اهتمام زیاد داشت و حوزه درس قابل توجهی از فضلا تشکیل داده بود.

گویند یکی از کسانی که در حوزه درس او شرکت می کرد خواجه لسان الغیب حافظ شیرازی بود. هر گاه در مجلس او شعر خوانده می شد می گفت: به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت بپردازید، اما چون شمس الدین محمد (حافظ) می رسید، خود سید می پرسید: بر شما چه الهام شده است؟ غزل خود را بخوانید. شاگردان او اعتراض کردند که این چه رازی است که ما را از سرودن شعر منع می کنی ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می دهی؟ او در پاسخ می گفت: شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است. (۳)

میر سید شریف در سال ۷۴۰ در گرگان متولد شده و در سال ۸۱۶ در شیراز در گذشته است. (۴)

### طبقه هفدهم

این طبقه بیشتر شاگردان محقق شریف اند که بعد از او ناشر افکار او بوده اند:

۱. محیی الدین گوشکناری. این مرد شاگرد میر سید شریف جرجانی و استاد محقق دوانی بوده است. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی نداریم.

۲. خواجه حسن شاه، معروف به بقال. این مرد نیز شاگرد میر سید شریف و استاد دوانی بوده است.

فاضل معاصر، آقای علی دوانی در کتب شرح زندگانی جلال الدین دوانی از حبیب السیر نقل کرده اند که محیی الدین گوشکناری و خواجه حسن شاه بقال در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز به لوازم تدریس و افاده قیام می نمودند.

۳. سعد الدین اسعد دوانی، پدر محقق جلال الدین دوانی. او نیز از شاگردان محقق شریف بوده است.

۴. قوام الدین کربالی. استاد سید صدر الدین دشتکی و جلال الدین دوانی و شاگرد شریف جرجانی بوده است.

ما فعلاً در این طبقه جز اینها کسی را سراغ نداریم و اصلاً نمی دانیم در این دوره که قتل و غارت مغول آثار خود را در همه شؤون ظاهر ساخته بود و قتل عام های امیر تیمور گورکانی هم مزید بر علت شده بود در غیر شیراز چراغی روشن و حوزه های دایر بوده یا نبوده است؟!

### طبقه هجدهم

۱. سید الحکما محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی شیرازی، معروف به صدر الدین دشتکی و سید سند. از اعظم حکمای دوره اسلامی و از افراد صاحب نظر است. تا زمان میر داماد افکار و آراء و آثار او و معاصر نامدارش جلال الدین دوانی، در میان فضلا و طالبان حکمت مطرح بود. برخی از آراء و افکار او هنوز در میان فلاسفه اسلامی مطرح است و برخی افکار مقبول دارد که اکنون مورد قبول فلاسفه بعد از صدر است. این مرد در سال ۸۲۸ متولد شده و در سال ۹۰۳ در گذشته است. معقول را نزد مردی به نام سید فاضل فارسی و قوام الدین کربالی (شاگرد سید شریف) تحصیل کرده است.

۲. علامه جلال الدین محمد بن اسعد الدین دوانی صدیقی، معروف به علامه دوانی و محقق دوانی. در منطق و فلسفه و ریاضیات صاحب نظر بوده است. برخی آراء و افکار او نیز هنوز در کتب فلسفه مطرح است. شاگرد قوام الدین کربالی و محیی الدین گوشکناری و حسن‌شاه معروف به بقال و پدرش اسعد الدین دوانی (که همه از شاگردان سید شریف بوده‌اند) بوده است.

و همچنین صاحب ریحانة الادب<sup>(۶)</sup> علامه دوانی را شاگرد مستقیم میر سید شریف پنداشته‌اند، ولی فاضل معاصر آقایی علی دوانی در کتاب نفیس خود شرح زندگانی جلال الدین دوانی اشتباه آنها را روشن و ثابت کرده اند که علامه دوانی زمان میر سید شریف را درک نکرده بلکه شاگرد شاگردان او بوده است.

علامه دوانی از کسانی است که در حیات و ممات خود جنجال علمی ب رانگیخته است. در زمان حیاتش با سید صدر الدین دشتکی مشاجرات زبانی و قلمی فراوان داشته که معروف است. بعد از خودش کتابهایش مورد توجه و رد و دفاع و نقض و ابرام بوده است. صدر المتالهین در جلد سوم اسفار (چاپ سنگی، صفحات ۱۴-۱۶) در حدود سه صفحه نظریه ای از علامه دوانی نقل و رد می کند و در آخر می‌گوید: «بحث را از آن نظر طولانی کردیم که اکنون اکثر اهل نظر را گمان بر آن است که نظریه این علامه نحیر آخرین سخن در باب توحید است. ما ناچار بودیم خللهای سخن او را آشکار سازیم.»

از این جمله‌ها می‌توان نفوذ فوق العاده دوانی را در متاخرانش دریافت.

در زمان علامه دوانی در اثر صیت شهرت وی، شیراز مرکز ثقل علوم فلسفی بوده، از خراسان و آذربایجان و کرمان و حتی از بغداد و روم و ترکستان، دانشجویان به شیراز رهسپار می‌شده‌اند.<sup>(۷)</sup> علامه دوانی در سال ۸۳۰ متولد شده و در سال ۹۰۳ یا ۹۰۸ در گذشته است.

۳. علی بن محمد سمرقندی قوشجی، معروف به ملا علی قوشجی، صاحب شرح معروف بر تجرید خواجه نصیر الدین طوسی. قوشجی هم متکلم بوده و هم ریاضی دان. زیج الغ بیک را که قاضی زاده رومی (استادش) و غیاث الدین جمشید کاشانی (نابغه ریاضی دان) شروع کرده بودند و موفق به انجام آن نشده بودند، قوشجی به امر الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور - که خود ریاضی‌دانی ماهر و استاد قوشجی بود - به پایان رسانید. به تبریز و عثمانی سفر کرده و در عثمانی اقامت کرده و در همان جا در سال ۸۷۹ در گذشته است.<sup>(۸)</sup> شرح قوشجی بر تجرید خواجه نصیر الدین طوسی از کتبی است که همواره م ورد توجه فضلا بوده و حواشی و تعلیقات فراوان بر آن زده شده است. شرح قوشجی در تاریخ فلسفه الهی نقش فعالی داشته است.

#### طبقه نوزدهم

این طبقه را شاگردان سید صدر الدین دشتکی و علامه دوانی تشکیل می‌دهند:

۱. غیاث الدین منصور دشتکی فرزند برومند سید صدر الدین دشتکی. از اعظم حکما به شمار می‌رود. گویند در یست سالگی از علوم زمان خود فارغ گشت. در زمان شاه طهماسب مدتی صدارت عظمی داشت و بعد استعفا داد و به شیراز برگشت. مدرسه منصوریه شیراز - که هم اکنون باقی است - از تاسیسات اوست.

۵۰۶! دنباله کار پدر خود را در رد نظریات علامه دوانی گرفت و احیانا در مناظرات حضوری آندو شرکت می کرد. چندین کتاب فلسفی دارد از قبیل اثبات الواجب، شرح هیاکل النور سهروردی، حاشیه بر شرح اشارات خواجه، حاشیه بر شفای بو علی، محاکمات میان پدرش و دوانی در حواشی آندو بر تجرید.

صدر المتألهین در الهیات اسفار از او به عنوان «سرایه المقدس المنصور المؤید من عالم ملکوت السماء، غیاث اعظم السادات و العلماء» یاد می‌نماید.<sup>(۹)</sup> غیاث الدین دشتکی در سال ۹۴۰ یا ۹۴۸ در گذشته است.

۲. محمود نیریزی، شاگرد دیگر سید صدر الدین دشتکی. گویند چند کتاب جلال الدین دوانی را شرح کرده و بر او تاخته و از استاد خویش دفاع کرده است.<sup>(۱۰)</sup>

۳. قاضی کمال الدین میبیدی یزدی. شهرت این شخص به واسطه شرحی است که بر هدایه اثیر الدین ابهری نوشته که به شرح هدایه میبیدی معروف است، و هم شرحی بر دیوان منسوب به حضرت امیر علیه السلام نوشته است که آن نیز سبب شهرتش گشته است. کتابی به فارسی به نام جام گیتی نما<sup>(۱۱)</sup> در فلسفه نوشته است.<sup>(۱۲)</sup>

۴. جمال الدین محمود شیرازی. کرسی تدریس جلال الدین را بعد از مرگش این مرد اشغال کرده است. از اطراف و اکناف به حوزه درسش می‌آمده‌اند. ملا احمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی، ملا عبدالله شوشتری، ملا عبد الله یزدی صاحب حاشیه معروف بر تهذیب المنطق، ملا میرزا جان شیرازی معروف به فاضل باغنوی از شاگردان او بوده‌اند.<sup>(۱۳)</sup>

۵. ملا حسین الهی اردبیلی، فرزند خواجه شرف الدین عبد الحق اردبیلی. از شاگردان علامه دوانی و امیر غیاث الدین است و شیعه است و چون زمانش مصادف است با ظهور شاه اسماعیل صفوی، بعضی رسائل خود را به نام او نوشته و به او اهدا کرده است. اگر چه اردبیلی است اما برای کسب فیض و فضیلت به بلاد مختلف، از آن جمله شیراز و هرات مسافرت کرده است. آثار مختلف در منطق، کلام، فلسفه، هندسه و هیئت نوشته است که غالباً طبق معمول آن زمان به صورت حاشیه و یا حاشیه بر حاشیه است از قبیل حاشیه بر شرح مواقف و شرح مطالع و شرح شمسیه و شرح هدایه میبیدی و حاشیه علامه دوانی بر شرح تجرید و حاشیه سید صدر بر آن کتاب و شرح چغمینی و شرح تذکره خواجه در هیئت و تحریر اقلیدس در هندسه و بیست‌باب در اسطرلاب. تاریخ وفاتش را نمی‌دانیم.<sup>(۱۴)</sup>

#### طبقه بیستم

۱. ملا عبد الله یزدی صاحب حاشیه معروف بر تهذیب المنطق که به حاشیه ملا عبد الله معروف و کتاب درسی طلاب در منطق است. بعضی مدعی شده‌اند که از علوم شرعیه بی اطلاع بوده است ولی بر عکس، هم فقیه بوده و هم اهل معقول خصوصاً منطق. در شیراز نزد جمال الدین محمود سابق الذکر و امیر غیاث الدین دشتکی تحصیل کرده است. در آخر عمر به عراق رفته و مجاور شده و در همان جا در سال ۹۸۱ در گذشته است.<sup>(۱۵)</sup>

۲. ملا حبیب الله باغنوی شیرازی، معروف به ملا میرزا جان و فاضل باغنوی. شاگرد جمال الدین محمود بوده و چند حاشیه و شرح از علامه دوانی را حاشیه کرده است. در سال ۹۹۴ در گذشته است. در طبیعیات شرح منظومه سبزواری از او با عنوان «فاضل باغنوی» ذکری به میان آمده است.

۳. شمس الدین محمد خفری شیرازی. شاگرد امیر غیاث الدین منصور بوده است و ظاهراً حوزه درس علامه دوانی و سید صدر الدین دشتکی را نیز درک کرده است.

شرح تجرید و شرح حکمة العین را حاشیه زده و رساله‌ای تحت عنوان اثبات الواجب دارد. مرد دقیق النظری بوده است. صدر المتألهین در جلد اول اسفار مطالبی از او نقل کرده و مورد بحث قرار داده است. خفری را می‌توان از طبقه نوزدهم هم به شمار آورد، یعنی او از جوانسالان طبقه نوزدهم و کهنسالان طبقه بیستم بوده است. وی در سال ۹۵۷ یا ۹۳۵ در گذشته است.

۴. ۵۰۸! خواجه افضل الدین ترکه از شاگردان جمال الدین محمود است.<sup>(۱۶)</sup> صاحب روضات می گوید: فاضل حکیم خواجه افضل الدین محمد بن حبیب الله معروف به ترکه، استاد شیخ ابو القاسم کازرونی حکیم امامی معروف به نصر البیان است. نصر البیان در کتاب سلم السموات که بخشی از آن در تاریخ حکماست (صاحب روضات از آن کتاب فراوان بهره برده و نقل می کند) درباره استاد خویش گفته است طلوع و شهرت این استاد ما بین سالهای ۹۷۰ و ۹۹۰ در بلاد عراق عرب و خراسان بوده است.

۵. حکیم داود بن عمر انطاکی مصری. تنها در نامه دانشوران از این مرد ذکری دیده ایم. وی از اجلاء فضلاء اطباء و معتبرین حکمای اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم بوده است. مطابق آنچه خودش شرح حال خود را املاء کرده در انطاکیه کور مادرزاد متولد شده. تا هفت سالگی فلج هم بوده است و در همان حال مقدمات را آموخته و قرآن را حفظ کرده و همیشه از خداوند شفای خود و توفیق تحصیل مسالت می نموده است، تا اینکه مسافری از عجم به نام محمد شریف با او برخورد می کند و فلج او را معالجه می نماید و چون هوش و ذکاوت خارق العاده او را می بیند به او منطق و ریاضیات و فلسفه می آموزد. او خود علاقه مند به آموختن زبان فارسی می شود ولی استاد می گوید بهتر است زبان یونانی بیاموزی و جز من کسی در این دیار زبان یونانی نمی داند.

داود بعد به قاهره رفته و طبع مردم آن دیار را به علوم عقلی بی میل دیده است. در آخر عمر مجاور بیت الله شده و در سال ۱۰۰۸ در گذشته است.

از حفظ و تسلط داود بر متون فلسفی و طبی از قبیل قانون، شفا، اشارات، نجات، حکمة المشرقیه، تعلیقات، محاکمات، مطارحات، رسائل اخوان الصفا که همواره ملازم این کتب بوده، داستانها آورده اند.

داود تالیفات داشقز جمله رساله ای در «عشق» تالیف کرده که نامه دانشوران به تفصیل آورده است.<sup>(۱۷)</sup>

### طبقه بیست و یکم

۱. امیر محمد باقر داماد. معروفتر از آن است که نیازمند به معرفی باشد. پس از حمله مغول، به عللی که فعلا بر من روشن نیست جز در فارس حوزه علمی قابل توجهی به چشم نمی خورد. البته در هرات و سمرقند و جاهای دیگر احیانا افرادی بوده اند ولی حوزه گرم ظاهرا منحصر به شیراز بوده است.

متأسفانه حوزه شیراز فوق العاده خصلت جدلی دارد. در طول تقریبا دو قرن و نیم، بیشتر کوششها صرف مجادلات می شده است. بر گفته های یکدیگر شرح و حاشیه می نوشته اند و بر آن حاشیه ها نیز حواشی دیگر و همچنین حاشیه بر حاشیه... در عین حال دوره شیراز دوره آمادگی بوده است.

در زمان شاه عباس کبیر با طلوع افرادی مانند میر داماد و شیخ بهایی و میرفندرسکی، اصفهان مرکز علوم عقلی اسلامی گشت - به طوری که شخصی مانند صدر المتالیهین از وطنش شیراز مهاجرت می کند و برای کسب فیض به اصفهان می آید - همچنانکه با مهاجرت علمای جبل عامل از قبیل محقق کرکی به ایران، حوزه ای بسیار عالی فقهی در اصفهان تشکیل شد. از مشخصات حوزه فلسفی اصفهان این است که دیگر از آن بحث و جدل ها که غالبا کم فایده بود خبری نیست. فلسفه به وسیله میر داماد رنگ و بوی دیگری می گیرد که اکنون جای بحث آن نیست.

میر داماد اگر از حکمای طراز اول اسلامی به شمار نرود، لاقلا در طراز دوم هست. وی علاوه بر اینکه فیلسوف بود، فقیه و ریاضی دان و ادیب و رجالی هم بود. روی هم رفته مردی جامع بود و خود را «معلم ثلاث» می خواند.

وی حوزه درس با شکوه و گرم و پر برکتی تشکیل داد. ما در طبقه بیست و دوم بعضی از شاگردان او را معرفی خواهیم کرد. درست معلوم نیست که میر داماد تحصیلات فلسفی خویش را چگونه و نزد چه کسانی انجام داده است. اساتید او را که شمرده اند عبارتند از: شیخ عبد العالی کرکی، سید نور الدین عاملی، تاج الدین حسین صاعد طوسی، فخر الدین استرآبادی سماکی. سه نفر اول اهل معقول نبوده، استاد منقول میر بوده‌اند. تنها شخص اخیر است که اهل معقول بوده است.

آقای سید علی بهبهانی در مقاله‌ای که تحت عنوان «فلسفه و شرح حال و نقد آثار میر داماد» نوشته‌اند می‌گویند: «فخر الدین محمد حسینی استرآبادی معاصر شاه طهماسب (۹۱۸-۹۸۴) به نوشته اسکندر بیک از بزرگان سماک استرآباد بوده. از فحوای کلام وی استفاده می‌شود که میر داماد مجلس درس او را دریافته ولی از لحاظ زمان هم‌طراز او نبوده (۲) وی را در مقابل محقق خفری، محقق فخری می‌گفته‌اند» (۱۸).

محدث قمی در الکنی و الالقب نیز از این شخص به عنوان استاد میر داماد یاد می‌کند، همچنین ریحانۃ الادب، ولی اتفاقاً از فرد دیگری نیز عیناً به همین نام (فخر الدین استرآبادی حسینی) در همین عصر یاد شده که او نیز اهل معقول بوده، الهیات و جواهر و اعراض شرح تجرید قوشچی را حاشیه کرده است (۱۹) و بنا بر نقل آقای علی دوانی، حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق را نیز حاشیه کرده است. (۲۰) ابتدا به نظر می‌رسد که دو نفر به این نام نیست، یک نفر است ولی صاحب الذریعه (۲۱) تصریح می‌کند که اینها دو نفرند، بعلاوه، فخر الدین سماکی محمد بن الحسن است و آن دیگری محمد بن الحسین.

ما اطلاع بیشتری از اساتید معقول میر داماد نداریم. این که فخر الدین سماکی (محقق فخری) نزد چه کسی تحصیل کرده و شاگردان دیگرش چه کسانی بوده‌اند و در چه سالی در گذشته است، چیز درستی نمی‌دانیم، گویند شاگرد غیاث الدین منصور دشتکی بوده است. (۲۲)

۲. شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی. از مهاجرین جبل عامل است. در جامعیت علوم و فنون فوق العادگی دارد. از استادان او در علوم عقلی (منطق و فلسفه) جز ملا عبد الله یزدی سابق الذکر کسی را نمی‌شناسیم. سلسله اساتید معقول شیخ از طریق ملا عبد الله به خواجه نصیر الدین طوسی و سپس به بو علی می‌رسد. آنچه مسلم است این است که شیخ علاوه بر آنکه ادیب و فقیه و مفسر و ریاضی‌دان و مهندس و شاعر بوده، حکیم و فیلسوف هم بوده است. از حوزه درس فلسفه او اطلاعی نداریم. معروف است که صدر المتالهین ابتدا به درس شیخ می‌رفت، شیخ که استعداد خارق العاده او را دید، او را به درس میر داماد فرستاد. از آثار فلسفی شیخ نیز چیزی در دست نیست جز رساله‌ای که می‌گویند اخیراً در مصر از او درباره «وحدت وجود» چاپ شده است. (۲۳)

شیخ در سال ۱۰۳۰ در گذشته است.

۳. میر ابو القاسم فندرسکی. اهل فندرسک از توابع استرآباد است. حکیم و ریاضی‌دان و عارف مشرب است. با آنکه حوزه بزرگی داشته و شاگردانی تربیت کرده، اطلاع زیادی از زندگانی اش در دست نیست. معاصر شیخ بهایی و میر داماد بوده است. مسافرتی به هند رفته، از نظریات حکمای هند آگاه شده است. میر فندرسکی رساله‌ای درباره صناعات نوشته که به نام رساله صنایع معروف است، و رساله ای در «حرکت» بر طبق مسلک مشائین نوشته (۲۴) و در ۱۰۵۰ در سن هشتاد سالگی در گذشته است.

## طبقه بیست و دوم

این طبقه شاگردان شیخ بهایی و میر داماد و میر فندرسکی می‌باشند:

۱. رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی طباطبایی نائینی مشهور به میرزا رفیعا. شاگرد شیخ بهایی و میرفندرسکی بوده. از سادات طباطبایی نائین و زواره و اردستان است. مرحوم میرزای جلوه، فیلسوف معروف عهد قاجار و متوفی در ۱۳۱۴ از اولاد و احفاد اوست. رساله‌های در «اقسام تشکیک» دارد که مورد توجه متاخران است. شرح اشارات خواجه و شرح حکمة العین شریف جرجانی را حاشیه کرده است و رساله‌ای در حل شبهه «استلزام» که در کتب فلسفه مطرح است نوشته است. رساله‌ای به نام ثمره شجره الهیه در اصول عقاید با پاره‌ای از مقدمات فلسفی اخیرا از او وسیله آقای عبد الله نورانی از فضلاء معاصر چاپ و منتشر شده است.

میرزا رفیعا در سال ۹۹۹ متولد و در سال ۱۰۸۳ در سن ۸۵ سالگی درگذشته است.

۲. محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به صدرا و صدر المتالهین، حکیم الهی و فیلسوف ربانی بی نظیر که حکمت الهی را وارد مرحله جدیدی کرد. صدرا در آنچه علم اعلی یا علم کلی یا فلسفه اولی یا حکمت الهی خوانده می شود - و تنها همین بخش است که به حقیقت فلسفه است و فلسفه حقیقی خوانده می شود، زیرا سایر بخشها اعم از ریاضی و طبیعی در قلمرو علوم است - تمام فلاسفه پیشین را تحت الشعاع قرار داد، اصول و مبانی اولیه این فن را تغییر داد و آن را بر اصولی خلل ناپذیر استوار کرد.

فلسفه صدرا از یک نظر به منزله چهار راهی است که چهار جریان یعنی حکمت مشائی ارسطویی و سینایی، و حکمت اشراقی سهروردی، و عرفان نظری محیی الدینی، و معانی و مفاهیم کلامی با یکدیگر تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم برآورده، رودخانه‌ای خروشان به وجود آورده‌اند. از نظر دیگر به منزله صورتی است که بر چهار عنصر مختلف پس از یک سلسله فعل و انفعال ها افزوده شود و به آنها ماهیت و واقعیت نوین بخشد که با ماهیت هر یک از مواد آن صورت متغایر است.

فلسفه صدرا یک نوع جهش است که پس از یک سلسله حرکت‌های مداوم و تدریجی در معارف عقلی اسلامی رخ داده است.

فلسفه صدرا از نوع «سهل ممتنع» است، به ظاهر بسیار ساده است، عبارتش ادیبانه و منشیانه است اما یک فرد بسیار مستعد سالها باید کار کند تا به مرحله اول برسد یعنی بفهمد که آن را نمی فهمد تا بار دیگر با دید دی‌گری وارد شود. بسی افراد سالها عهده‌دار تدریس فلسفه صدرا بوده‌اند در حالی که به عمق آن نفوذ نکرده‌اند. از این رو توصیف و تحلیل کار صدرا کار هر فلسفه خوانده‌ای نیست.

صدرا شاگرد شیخ بهایی و میر داماد بوده است. در شرحی که بر اصول کافی نوشته، از شیخ بهایی به عنوان استاد علوم نقلی و از میر داماد به عنوان استاد علوم عقلی یاد می کند. کتابهای صدرا معروفتر از آن است که در اینجا ما بخواهیم معرفی کنیم. وی در سال ۱۰۵۰ ضمن هفتمین سفر حج که پیاده می‌رفت، در بصره در گذشت.

۳. شمس الدین گیلانی معروف به ملا شمس. از شاگردان میر داماد است. میان او و همشاگردی اش ملا صدرا مراسله‌ای صورت گرفته است. ملا شمس درباره چند مشکل در فلسفه از قبیل موضوع در حرکت کمی و وجود ذهنی سؤال کرده و صدرا پاسخ گفته است. پاسخ صدرا به صورت رساله‌ای کوچک در آمده و در حاشیه مبدا و معاد وی با چاپ سنگی چاپ شده است.

۴. سلطان العلماء آملی مازندرانی معروف به خلیفه السلطان. شاگرد شیخ بهایی و میر داماد بوده است. شاه عباس دخترش را به او داد و مدتی وزارت شاه صفی و شاه عباس ثانی را داشته است. وی مردی است محقق، حواشی او بر معالم و شرح لمعه نمونه یک کار تحقیقی است. بدون حشو و زوائد چیز می‌نویسد. بر حاشیه خفزی بر شرح تجرید فوشجی نیز حاشیه نوشته است. وی در سال ۱۰۶۴ در سن ۶۴ سالگی درگذشته است.

۵. سید احمد عاملی. داماد و خاله‌زاده میر داماد و شاگرد اوست. بر الهیات شفا حاشیه نوشته و حاشیه اش در چاپ سنگی تهران چاپ شده است. در آن حواشی قسمتهایی آورده که می‌رساند از میر داماد است و گاهی هم خود اشاره یا تصریح به آن می‌کند. میر داماد و سید احمد نواده دختری محقق کرکی می‌باشند.

۶. قطب‌الدین اشکوری صاحب کتاب معروف محبوب القلوب. در تاریخ فلاسفه شاگرد میر داماد بوده است.

۷. سید امیر فضل‌الله استرآبادی. این مرد نیز شاگرد میر داماد بوده است. (۲۵)

از این مرد اطلاع درستی در دست نداریم. مطابق آنچه در روضات ضمن احوال مقدس اردبیلی به نقل از ریاض العلماء آمده است (۲۶) امیر فضل‌الله از بزرگان شاگردان مقدس اردبیلی بوده است. هنگامی که وفات مقدس اردبیلی نزدیک شد، از او پرسیدند: بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ او جواب داد: در شرعیات به امیر علام، و در عقلیات به امیر فضل‌الله.

### طبقه بیست و سوم

۱. ملا محسن فیض کاشانی، حکیم و عارف و محدث مشهور. شاگرد و داماد ملا صدرا بوده و حکمت را نزد وی آموخته است. از او رساله‌هایی در حکمت و فلسفه بلقی است. کتاب اصول المعارف او اخیراً چاپ شده است. (۲۷)

آنچه در این زمینه از فیض به ما رسیده است عیناً تلخیص گفته‌های استاد است. مرحوم فیض در سال ۱۰۹۱ در گذشته است. ما ضمن احوال مفسران و محدثان نیز از مرحوم فیض یاد کردیم.

۲. ملا عبد الرزاق لاهیجی صاحب شوارق الاله ام و گوهر مراد، شاگرد و داماد دیگر ملا صدرا. ملا عبد الرزاق بر عکس ملا محسن فیض، مثل این است که از استاد خود کمتر متأثر شده است. نوشته‌هایش رنگ و بوی حکمای قبل از صدرا از قبیل علامه دوانی و غیث‌الدین دشتکی را دارد نه رنگ و بوی فلسفه ملا صدرا. وی در سال ۱۰۷۱ یا ۱۰۷۲ در گذشته است.

۳. ملا رجبعلی تبریزی اصفهانی. صاحب روضات از صاحب ریاض العلماء نقل می‌کند که وی نزد شاه عباس ثانی و صاحبان مقامات مملکتی محترم بوده که به دیدارش می‌رفته‌اند. ملا رجبعلی شاگردانی داشته از آن جمله مولی محمد تنکابنی و حکیم محمد حسین قمی و قاضی سعید قمی. (۲۸)

وی شاگرد میر فندرسکی بوده و در سال ۱۰۸۰ در گذشته است. (۲۹)

۴. ملا محمد باقر معروف به محقق سبزواری. هم حکیم است و هم از اعظام فقها. شاگرد شیخ بهایی (۳۰) و میرفندرسکی (۳۱) بوده است و بر الهیات شفا حاشیه متینی نوشته که مورد استفاده است. صاحب روضات می‌گوید: محقق خوانساری (آقا حسین) و ملا محمد تنکابنی معروف به «سراب» از محضر درسش استفاده کرده‌اند. ولی ظاهراً محقق خوانساری در منقول شاگرد او بوده نه معقول. وی در سال ۱۰۹۰ در گذشته است. (۳۲)

۵. آقا حسین خوانساری معروف به محقق خوانساری. شوهر خواهر محقق سبزواری و شاگرد او در منقول بوده است. در معقول شاگرد میرفندرسکی بوده است. (۳۳) حاشیه معروفی بر الهیات شفا دارد که در دست است، و همچنین شرح اشارات خواجه و شرح تجرید فوشجی و محاکمات را حاشیه کرده است. وی در سال ۱۰۹۸ در گذشته است.

صاحب روضات در ذیل نام ملا زمان بن ملا کلبعلی تبریزی می‌نویسد:

«وی کتابی دارد به نام فرائد الفوائد فی احوال المدارس و المساجد که در ایام اقامتش در مدرسه شیخ لطف الله (در اصفهان) تالیف کرده و نام گروهی را که در این مدرسه پر برکت تحصیل کرده‌اند برده است از قبیل آقا حسین خوانساری، ملا شمسای گیلانی، ملا حسن لبنانی گیلانی (او نیز مردی حکیم و عارف بوده و مثنوی را شرح کرده و در همین طبقه است) و گفته ملا حسن لبنانی در فضیلت و تقوا نظیر نداشت... و از آن جمله است زبده المحققین و اسوه السالکین ملا رجبعلی تبریزی و شاگردش میر قوام الدین طهرانی (رازی) صاحب کتاب عین الحکمة».

صاحب روضات آنگاه می‌گوید:

«و از آن جمله است فاضل محقق، حکیم بارع ملا ابو القاسم بن محمد ربیع گلپایگانی، صاحب تعلیقات لطیفه بر کتب معقول و منقول ... که گویا شاگرد مجلسی اول بوده است»<sup>(۳۴)</sup>.

ملا حسن لبنانی فوق الذکر پدر ملا حسین لبنانی است که شاگرد مرحوم مجلسی بوده است. علیهذا این دو نفر (لبنانی و گلپایگانی) نیز جزء این طبقه‌اند.

در این طبقه گروه دیگر کمنام یا گمنام هستند از قبیل شیخ حسین تنکابنی و محمد بن علی رضا آقاجانی شاگرد ملا صدرا. خوشبختانه اخیرا با همت قابل ستایش آقای سید جلال الدین آشتیانی استاد عالیقدر دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، این افراد و آثار آنها تحت عنوان «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میر داماد و میر فندرسکی تا عصر حاضر» معرفی شده و می‌شوند.

### طبقه بیست و چهارم

۱. محمد سعید بن محمد مفید قمی، معروف به «قاضی سعید» و ملقب به «حکیم کوچک»، از شاگردان ملا محسن فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی تبریزی بوده است. شاگردی‌اش نزد ملا رجبعلی در اصفهان بوده و مطابق نقل صاحب روضات مانند استادش نزد شاه عباس محترم بوده است، ولی شاگردی‌اش نزد ملا عبد الرزاق در قم بوده و احتمالا نزد فیض نیز در قم تحصیل کرده است.

صاحب روضات و صاحب ریحانة الادب نسبت به تاریخ وفات وی اظهار بی اطلاعی کرده اند ولی در حاشیه روضات از الذریعه نقل کرده که تولد وی در سال ۱۰۴۹ و وفاتش در سال ۱۱۰۳ بوده است.

۲. ملا محمد تنکابنی سراب، شاگرد ملا رجبعلی تبریزی<sup>(۳۵)</sup> و محقق سبزواری<sup>(۳۶)</sup> بوده است.

۳. جمال الدین خوانساری معروف به آقا جمال خوانساری. فرزند آقا حسین خوانساری سابق الذکر، و شاگرد او و شاگرد دایی خود محقق سبزواری بوده. وی بر طبیعیات شفا حاشیه زده که با چاپ سنگی چ اپ شده و البته مختصر است و همچنین شرح اشارات را نیز حاشیه کرده است. مردی محقق و جامع المعقول و المنقول بوده و در سال ۱۱۲۱ در گذشته است.<sup>(۳۷)</sup>

۴. قوام الدین محمد رازی معروف به قوام الدین حکیم. آقای همایی در مقدمه شرح مشاعر ملا جعفر لنگرودی می گوید: وی شاگرد ملا رجبعلی تبریزی و استاد شیخ عنایت الله گیلانی بوده است. آقای سید جلال الدین آشتیانی در جلد دوم منتخباتی از آثار حکمای ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا عصر حاضر آثاری از این مرد چاپ و منتشر کرده و خود او را معرفی کرده‌اند.

۵. محمد رفیع پیرزاده. این شخص نیز از شاگردان ملا رجبعلی تبریزی و با یک واسطه شاگرد میر فندرسکی است. بعضی از آثار او در جلد دوم منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران چاپ شده است. (۳۸)

۶. علی قلی خان فرزند قرچقای خان خلجی قمی. وی شاگرد آقا حسین خوانساری و ملا شمسای گیلانی و ملا رجبعلی تبریزی بوده است. در کتاب تربت پاکان تالیف آقای مدرسی طباطبایی (صفحات ۲۳۵-۲۴۰) رساله‌های فلسفی بسیاری از او نام برده است. علی قلی خان در سال ۱۰۲۰ متولد شده و در سال ۱۰۹۷ حیات داشته است. مدرسه خان قم از آثار فرزند دانشمند این مرد مهدی قلی خان است.

#### طبقه بیست و پنجم

۱. ملا محمد صادق اردستانی. از احوال او اطلاع درستی نداریم، همین قدر می دانیم مردی حکیم و زاهد و مرتاض بوده و مورد بی مهری و تکفیر برخی معاصرین قرار گرفته و تبعید شده و در سال ۱۱۳۴ در گذشته است. (۳۹)

طبق گفته آقای همایی و آقای آشتیانی، از ملا محمد صادق رساله‌ای باقی مانده به نام حکمت صادقیه درباره نفس و قوای مادی و معنوی آن. (۴۰)

۲. شیخ عنایت الله گیلانی. این مرد مدرس فلسفه مشاء و از تلامذ میر قوام حکیم است.

۳. میر سید حسن طالقانی. این مرد مدرس شرح فصوص محیی الدین و کتب شیخ اشراق بوده است. (۴۱)

#### طبقه بیست و ششم

۱. ملا اسماعیل خواجه‌جویی. از مشاهیر حکمای قرون اخیر است. اصلاً مازندرانی است. صاحب روضات از این مرد تجلیل فراوان می کند. او را به علم و جامعیت معقول و منقول و تقوا و معنویت و متانت و وقار سخت می ستاید. می گوید نادرشاه که نسبت به احدی تواضع نداشت، در برابر این مرد فروتنی می کرد. زمان این مرد مقارن است با فتنه افغان. حکیم خواجه‌جویی در برخی نوشته هایش از آن فتنه ناله ها سر داده است. صاحب روضات می گوید به هیچ وجه معلوم نیست که اساتید او چه کسانی بوده‌اند. فلسفه بعد از فتنه افغان به وسیله این مرد بزرگ ادامه یافته. شاگردان مبرزی در حوزه درسش پرورش یافته‌اند از قبیل آقا محمد بید آبادی، ملا مهدی نراقی، میرزا ابو القاسم مدرس اصفهانی، ملا محراب حکیم گیلانی. وی در سال ۱۱۷۳ در گذشته است. (۴۲)

۲. میرزا محمد تقی الماسی. روضات از او به عنوان نواده مرحوم مجلسی یاد می کند. پدرش نواده مجلسی اول بوده است و از کسانی است که در بقعه مرحوم مجلسی در اصفهان مدفون است (۴۳) و هم تصریح می کند که استاد آقا محمد بید آبادی بوده است. (۴۴)

آقای همایی در مقدمه شرح مشاعر دو نفر دیگر از معاصران ملا اسماعیل خواجه‌جویی را نام می‌پرند:

۳. ملا حمزه گیلانی. شاگرد ملا محمد صادق اردستانی بوده و در سال ۱۱۳۴ در گذشته است.

۴. ملا عبد الله حکیم. او نیز مانند خواجه‌جویی و الماسی از اساتید آقا محمد بید آبادی به شمار می‌رود. (۴۵)

۱. آقا محمد بید آبادی گیلانی اصفهانی. از اعظم حکمای قرون اخیر و احیا کننده فلسفه ملا صدراست. از زمان صدر المتالهین به بعد هر چند افکار و اندیشه های او در میان فضلا خصوصا آنان که سلسله شاگردی شان به خود وی می رسیده مطرح بوده است، ولی ظاهرا هنوز موج افکار پیشینیان از قبیل بو علی و شیخ اشراق غلبه داشته است، خصوصا در نحله ای که از میرفندرسکی و سپس ملا رجبعلی تبریزی انشعاب یافته است.

چنانکه می دانیم - و خود ملا صدرا نیز بازگو می کند - ملا صدرا در زمان خودش شهرت و احترامی نداشته است، مانند یکی از طلاب عادی زندگی می کرده <sup>(۴۶)</sup> در صورتی که ملا رجبعلی تبریزی (مثلا) که تقریبا معاصر اوست در مرحله ای از احترام بود که شاه و وزرا به دیدارش می شتافته اند. اندیشه های صدرا تدریجا شناخته شد و رو آمد. ظاهرا آن دهانه فرهنگ که این آب جاری زیر زمینی از آنجا کاملا ظاهر شد و بر همه پدیدار گشت، مرحوم آقا محمد بید آبادی است.

وی مطابق نقل روضات مردی فوق العاده زاهد، متقی، با گذشت، ایثارگر، ساده زیست بوده است. آقای آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتب خود از او به عنوان یک عارف سالک یاد می کند. او واقعا مردی اخلاقی و مهذب بلکه سالک بوده است. در سال ۱۳۵۲ شمسی دو رساله کوچک از وی در «سیر و سلوک» به زبان فارسی وسیله آقای مدرسی طباطبایی از افاضل قم، ضمیمه مجله «وحید» چاپ شد. روح اخلاقی و عرفانی بید آبادی موجب اعراض او از توجه به صاحبان زر و زور بود، آنها به او رو می آوردند و او اعراض می کرد.

بید آبادی شاگردان بسیاری پرورش داده است که عن قریب از آنها یاد خواهیم کرد، و در سال ۱۱۹۷ درگذشت <sup>(۴۷)</sup>.

۲. ملا مهدی نراقی کاشانی. از اعظم فقها و حکماست. او و پسرش ملا احمد نراقی از بزرگان علمای اسلام به شمار می روند و هر دو به جامعیت معروفند. مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی نزد او تحصیل حکمت کرده اند <sup>(۴۸)</sup> و خود وی شاگرد ملا اسماعیل خواجهی بوده است <sup>(۴۹)</sup>.

۳. میرزا ابو القاسم حسینی خاتون آبادی معروف به «مدرس». از مشاهیر مدرسین فلسفه در اصفهان و از خانواده میر محمد حسین خاتون آبادی سبط مجلسی بوده است <sup>(۵۰)</sup>. شاگرد ملا اسماعیل خواجهی بوده <sup>(۵۱)</sup> و در سال ۱۲۰۳ درگذشته است.

۴. ملا محراب گیلانی، حکیم و عارف مشهور. ریحانة الادب او را از شاگردان خواجهی و بید آبادی شمرده است <sup>(۵۲)</sup> ولی روضات از او فقط به عنوان شاگرد خواجهی یاد کرده است <sup>(۵۳)</sup>.

بنابر نقل آقای آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در نقباء البشر (صفحه ۱۱۱۴) مرحوم میرزا عبد الرزاق خان بغایری صاحب کتاب معرفة القبلة که در سال ۱۳۷۲ هجری قمری وفات کرد، از دختر زادگان ملا محراب بوده است. ملا محراب در سال ۱۱۹۷ درگذشته است <sup>(۵۴)</sup>.

۱. ملا علی نوری مازندرانی اصفهانی. از بزرگترین حکمای الهی اسلامی و از افراد معدود انگشت شمار سه چهار قرن اخیر است که تا عمق فلسفه صدرایی نفوذ کرده اند. ابتدای تحصیلش در مازندران و قزوین بوده، سپس به اصفهان آمده و از محضر درس آقا محمد بید آبادی و سید ابو القاسم مدرس اصفهانی استفاده کرده و خود بزرگترین حوزه حکمت را در اصفهان دایر کرده است.

ملا علی نوری از نظر تدریس و تشکیل حوزه درسی و تربیت شاگردان و طولانی بودن مدت کار تدریس و ربیت شاگرد (گفته شده قریب هفتاد سال) و ترویج علوم عقلی، کم نظیر و شاید بی نظیر است.

هنگامی که مرحوم محمد حسین خان مروی مدرسه مروی را در تهران ساخت، از فتحعلیشاه تقاضا کرد ملا علی نوری را از اصفهان برای تدریس معقول در این مدرسه دعوت کند. شاه از او دعوت کرد و او در جواب نوشت در اصفهان دو هزار محصل مشغول تحصیل اند که چهار صد نفر آنها - بلکه متجاوز - که شایسته حضور درس این دعاگو هستند در حوزه درس دعاگو حاضر می شوند، چنانچه به تهران بیاید این حوزه از هم می پاشد. شاه مجدداً از او خواست یکی از بهترین شاگردهای خود را برای تدریس در این مدرسه انتخاب کند و او ملا عبد الله زنوزی را انتخاب کرد و فرستاد. (۵۵)

همه این شاگردان از حومه اصفهان نبوده اند، از اطراف و اکناف در حوزه درس این مرد بزرگ - که می گویند در حدود هفتاد سال تدریس کرده - شرکت کرده اند و به اطراف پراکنده شده و علم و حکمت را با خود پراکنده اند.

صاحب روضات می گوید: در کودکی او را در حالی که پیر مردی سپید مو بود دیده ام. در مسجد سید به نماز مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام می آمد و بعد از نماز با هم جلسه می کردند. سید حجة الاسلام خود زمانی شاگرد او بوده است. او و مرحوم حاجی کلباسی - که مرجعیت و ریاست اصفهان را داشتند و فوق العاده محترم بودند - ملا علی نوری را در مجالس بر خود مقدم می داشتند. (۵۶)

با وجود حکمای بزرگ دیگر در آن زمان، آنچه بعدها ادامه یافت از طریق این مرد بزرگ بود. بعضی حواشی مختصر و کوتاه از او بر اسفار باقی است که در نهایت متانت و دقت است. گویند تفسیر بزرگی بر سوره توحید نوشته است. وی در سال ۱۲۴۶ در گذشته است. (۵۷)

۲. حاج ملا احمد نراقی فرزند حاج ملا مهدی نراقی سابق الذکر. مانند پدر خود جامع الفنون و مفتی و مجتهد و مرجع فتوا بوده است. معقول را از پدر خود فرا گرفته است. در سال ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ در گذشته است. (۵۸)

مرحوم علامه تهرانی در الکرام البررة و نقباء البشر نقل از کتاب لباب الالقب مرحوم ملا حبیب الله کاشانی، نام گروهی از اهل معقول را در قرن ۱۳ و ۱۴ در کاشان می برد که نشان می دهد کاشان تا نزدیک به زمان ما از مراکز معقول بوده است.

ظاهر علوم معقول در کاشان وسیله نراقیها رواج یافت.

۳. میرزا مهدی بن میرزا هدایت الله شهید مشهدی. این مرد از مشاهیر فقها و معاریف علمای آن عصر است. در فقه و اصول از تلامذ و حید بهبهانی است. معاصر سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء است. ظاهراً اصفهانی الاصل است. در اصفهان در حوزه درس آقا محمد بید آبادی حکمت آموخته و در مشهد اقامت کرده و فقه و اصول و معقول تدریس می کرده است. ملا علی نوری که هم دوره و هم درس او در حوزه بید آبادی است، ضمن یک استفتاء از میرزا ابو القاسم قمی - که در روضات مسطور است - به مناسبتی از او به عنوان میرزا مهدی مشهدی یاد می کند. این مرد ریاضیات نیز می دانسته و آن را نزد پدر زن خود شیخ حسین عاملی مشهدی آموخته است. فرزندانش میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد و میرزا داود همه در فنون حکمت وارد بوده اند. دو فرزند اخیر در ریاضیات سرآمد عصر در خراسان به شمار می رفته اند. علم و حکمت در خاندان سید مهدی شهید در حدود صد و پنجاه سال ادامه یافت. مرحوم حاج میرزا حبیب رضوی مجتهد حکیم عارف شاعر مشهدی معروف (متوفی در ۱۳۲۷) نبیره اوست، و همچنین مرحوم آقا بزرگ حکیم شهیدی مشهدی استاد مسلم فلسفه خراسان در حدود نیمه قرن چهاردهم هجری قمری، متوفی در ۱۳۵۵ نبیره دیگر اوست و ذکرش خواهد آمد.

میرزا مهدی اشارات شیخ و پاره‌ای از کتب ریاضی تدریس می‌کرده. در سال ۱۱۵۲ متولد و در سال ۱۲۱۸ در بست‌بالا خیابان مشهد در جریان دفاع از حقوق مردم و مبارزه با دستبرد نادر میرزا نوه نادرشاه به اموال آستانه مقدسه رضوی، به دست نادر میرزا شهید شد<sup>(۵۹)</sup>.

## طبقه بیست و نهم

۱. میرزا حسن نوری فرزند ملا علی نوری. بعد از پدر، حوزه تدریس قابل توجهی تشکیل داد. مرحوم آقا علی مدرس زنوزی تهرانی - که ذکرش خواهد آمد - در مدتی که به اصفهان رفته از محضر درس این استاد استفاده کرده است. بنابر نقل استاد جلال الدین همایی در مقدمه برگزیده‌ای از اشعار سه شاعر بزرگ اصفهان برخی او را بر پدرش ترجیح می‌داده‌اند. از او اثر قابل توجهی در دست نیست که بشود درباره‌اش داوری کرد. ولی شاگردی افرادی نظیر آقا علی مدرس گواه صادقی است بر مراتب فضلش. به هر حال از کسانی است که در انتقال فلسفه از نسل پیش از خودش به نسل بعد از خودش عامل مؤثری بوده است.

۲. ملا اسماعیل بن ملا محمد سمیع در بکوشکی اصفهانی، معروف به واحد العین. از اجلای شاگردان ملا علی نوری و استاد حاج ملا هادی سبزواری است. حوزه درس قابل توجهی داشته. اسفار و م شاعر صدرا و شوارق لاهیجی را حاشیه کرده و عرشیه صدرا را شرح کرده است. در سال ۱۲۷۷ در گذشته است.<sup>(۶۰)</sup>

۳. ملا عبد الله زنوزی. این مرد همان است که به تقاضای محمد حسین خان مروی، حکیم نوری او را برای تدریس فلسفه از اصفهان به تهران فرستاد. مرکزیت تهران در مقابل اصفهان که تدریجا اصفهان از رونق افتاد، از این زمان شروع شد.

۴. ملا عبد الله مطابق گزارشی که فرزند برومند عالیقدرش آقا علی مدرس داده است، مقدمات را در آذربایجان تحصیل کرده و سپس به کربلا رفته و از حوزه فقه صاحب ریاض بهره‌مند شده و آنگاه مدتی در قم از محضر درس میرزای قمی مجتهد معروف بهره‌مند شده. بعد به اصفهان رفته و از محضر حکیم نوری حکمت آموخته و در سال ۱۲۳۷ به تهران منتقل شده است. پس از بیست سال تدریس و افاضه در مدرسه مروی، در سال ۱۲۵۷ به رحمت حق پیوسته است.<sup>(۶۱)</sup>

۴. ملا محمد جعفر لنگرودی لاهیجی. وی معاصر ملا عبد الله زنوزی و شاگرد سید ابو القاسم مدرس اصفهانی و ملا محراب گیلانی و مخصوصا ملا علی نوری است. اثر معروف او شرح مشاعر ملا صدراست. این شرح اخیرا به مناسبت چهارصدمین سال ولادت ملا صدرا با مقدمه‌ای انگلیسی به قلم آقای دکتر سید حسین نصر و مقدمه‌ای فارسی به قلم استاد جلال الدین آشتیانی چاپ شد. وی علاوه بر شرح مشاعر، شرح تجرید قوشجی و حاشیه خفری بر شرح تجرید قوشجی را حاشیه کرده است. حاشیه شرح تجرید وی در سال ۱۲۵۵ مقارن ایام سلطنت محمد شاه تالیف شده است.

تاریخ وفات او را نمی‌دانیم، آقای همایی همین قدر می‌نویسند: «علی التحقیق پیش از ۱۲۹۴ بوده است.»

عجیب این است که علامه تهرانی مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ در کتاب الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة (صفحات ۲۳۹ و ۲۵۷) سه نفر را که هر سه حکیم و همزمان و همنام و گیلانی بوده اند نام می‌برند. یکی تحت عنوان شیخ جعفر لاهیجی و دیگری تحت عنوان شیخ محمد جعفر لنگرودی (که عرشیه ملا صدرا را شرح کرده) و سوم شیخ محمد جعفر لاهیجی که مشاعر را شرح کرده و بر الهیات شرح تجرید حاشیه زده است.

بسیار مستبعد است که سه نفر حکیم به این نام در یک عصر، اهل یک منطقه وجود داشته باشند. لهذا نیازمند به تحقیق بیشتر است.

۵. ملا آقای قزوینی. این مرد نیز از افاضل شاگردان ملا علی نوری است. (۶۲) پس از مراجعت از اصفهان به قزوین، حوزه گرمی دایر کرده و فضلا به حوزه اش می‌شتافته‌اند. مرحوم آقا علی مدرس زنوزی در گزارش زندگانی خود نوشته که مدتی برای کسب فیض از محضر این مرد بزرگ به قزوین رفته است. وی از کسانی است که نزد ملا اسماعیل اصفهانی - که شاگرد بزرگ ملا علی نوری است - نیز تحصیل کرده است. (۶۳) لہذا به اعتباری می‌توان او را از طبقه سی‌ام و هم طبقه حاجی سبزواری شمرد. وی در سال ۱۲۸۲ در گذشته است. (۶۴)

طبقه سی‌ام

۱۰. حاج ملا هادی سبزواری. بعد از ملا صدرا مشهورترین حکمای الهی سه چهار قرن اخیر است. حاجی سبزواری در سال ۱۲۱۲ در سبزواری متولد شد. هفت ساله بود که پدرش مرد. در ده سالگی برای تحصیل به مشهد مقدس رفت و ده سال اقامت کرد. شهرت حکمای اصفهان او را به اصفهان کشانید. در حدود هفت سال از محضر ملا اسماعیل در بکوشکی اصفهانی استفاده کرد و ضمناً در همان وقت دو سه سالی اواخر دوره حکیم نوری را درک کرد. سپس به مشهد مراجعت کرد و چند سالی در مشهد به تدریس پرداخت. آنگاه عازم بیت الله شد. در مراجعت اجباراً دو سه سالی در کرمان اقامت کرد. در مدت اقامت کرمان برای این که نفس خود را تربیت کند و ریاضت دهد، سعی کرد ناشناخته بماند و در همه مدت به کمک خادم مدرسه به خدمت طلاب قیام می‌کرد. بعد دختر همان خادم را به زنی گرفت و رهسپار سبزواری شد. قریب چهل سال بدون آنکه حتی یک نوبت از آن شهر خارج شود در آن شهر توقف کرد و به کار مطالعه و تحقیق و تدریس و تالیف و عبادت و ریاضت نفس و تربیت شاگردان پرداخت تا عمرش به پایان رسید.

از نظر تشکیل حوزه گرم فلسفی و جذب شاگرد از اطراف و اکناف و تربیت آنها و پراکندن آنها در بلاد مختلف، بعد از حکیم نوری کسی به پایه حکیم سبزواری نمی‌رسد. صیت شهرتش در همه ایران و قسمتهای خارج ایران پیچید. طالبان حکمت از هر سو به محضرش می‌شتافتند. شهر متروک سبزواری از پرتو وجود این حکیم عالیقدر قبله جویندگان حکمت الهی گشت و مرکز یک حوزه علمی شد.

کنت گوینو فیلسوف معروف فرانسوی که نظر خاصش در فلسفه تاریخ معروف است، مقارن اوج شهرت حکیم سبزواری سه سال وزیر مختار فرانسه در ایران بوده و کتابی هم به نام سه سال در ایران منتشر کرده است. او می‌نویسد:

«شهرت وصیت او به قدری عالمگیر شده که طلاب زیادی از ممالک هندوستان، ترکیه و عربستان برای استفاده از محضر او به سبزواری آورده و در مدرسه او مشغول تحصیل هستند» (۶۵).

حکیم سبزواری فوق العاده خوش بیان و خوش تقریر بود، با شور و جذبه تدریس می‌کرد. او گذشته از مقامات علمی و حکمی، از ذوق عرفانی سرشاری برخوردار بود. بعلاوه، مردی با انضباط، اهل مراقبه، متعبد، متشرع و بالاخره س‌الک الی الله بود. مجموع اینها سبب شده بود که شاگردان او به او تا سرحد عشق ارادت بورزند. از نظر جاذبه استاد و شاگردی، حکیم سبزواری بی‌مانند است. بعضی از شاگردان او بعد از او با اینکه چهل سال از او فاصله گرفته بودند، باز هم هنگام یاد آوری او به هیجان می‌آمدند و اشک می‌ریختند.

حکیم سبزواری به فارسی و به عربی شعر می‌سروده و در اشعارش به «اسرار» تخلص می‌کرده است. هر چند در هر دو قسمت، شعر دست پایین فراوان دارد اما در هر دو قسمت برخی اشعار دارد که در اوج زیبایی و کمال و شور و حال است.

حکیم سبزواری در سال ۱۲۸۹ در یک حالت جذبه مانندی درگذشت. یکی از شاگردانش در تاریخ وفاتش چنین سروده است:

اسرار چو از جهان بدر شد از فرش به عرش ناله بر شد تاریخ وفاتش اربجویی گویم: «که نمرد، زنده‌تر شد»

شاگردان حاجی تا آنجا که ما فعلا اطلاع داریم عبارتند از:

ملا عبد الکریم خیوشانی(قوچانی) که بر منظومه منطق حاشیه دارد.

میرزا حسین سبزواری مقیم تهران استاد ملا محمد هیدجی و میرزا علی اکبر یزدی مقیم قم. (۶۶)

حاج میرزا حسین علوی سبزواری مقیم سبزواری که در جامعیت و تحقیق در عصر خود بی نظیر شناخته می‌شد. (۶۷)

حکیم عباس دارابی استاد معروف فلسفه در استان فارس. (۶۸)

شیخ ابراهیم سبزواری استاد شیخ رئیس قاجار. (۶۹)

شیخ محمد ابراهیم تهرانی که با حکیم سبزواری مراسلات داشته و علامه تهرانی آنها را نزد شیخ محمد جواد جزایری دیده است. (۷۰)

سید ابو القاسم موسوی زنجانی. (۷۱)

سید عبد الرحیم سبزواری. (۷۲)

ملا محمد صباغ. (۷۳)

شیخ محمد رضا بروغنی استاد آقا شیخ هادی بیرجندی. (۷۴)

میرزا عبد الغفور دارابی. (۷۵)

ملا غلامحسین شیخ الاسلام مشهدی استاد حاج فاضل خراسانی و آقا بزرگ شهیدی مشهدی. (۷۶)

میرزا محمد سروقدی استاد حاج فاضل خراسانی و آقا بزرگ شهیدی مشهدی. (۷۷)

شیخ علی فاضل تبتی. (۷۸)

میرزا آقا حکیم دارابی. (۷۹)

میرزا محمد یزدی. (۸۰)

حاج میرزا ابو طالب زنجانی. (۸۱)

حاج ملا اسماعیل عارف بجنوردی. (۸۲)

شیخ عبد الحسین شیخ العراقین. (۸۳)

میرزا محمد حکیم الهی. (۸۴)

بزرگترین حسنه حکیم سبزواری، مرحوم حکیم ربانی، عارف کامل الهی، فقیه نامدار، آخوند ملا حسینقلی همدانی درجینی قدس سره است. این مرد بزرگ و بزرگووار که فرزند یک چوپان پاک سرشت بود برای ادامه تحصیل از همدان به تهران آمد. صیت شهرت و جاذبه

معنویت حکیم سبزواری او را به سبزواری کشانید. مدتی - که تاریخ و مقدارش را فعلا نمی دانم - در حوزه آن حکیم شرکت کرد. پس از آن به عتبات شتافت و برای تکمیل علوم منقول، جزء شاگردان استاد المتاخرین حاج شیخ مرتضی انصاری قرار گرفت.

در همان ایام توفیق تشریف حضور آقا سید علی شوشتری را یافت و در نزد آن عارف کامل مراحل سیر و سلوک را طی کرد و خود به مقامی از کمال و معرفت رسید که کمتر نظیری برایش می توان جست.

اگر همه شاگردان حوزه حکیم سبزواری به حضور در حوزه او افتخار می کنند، حوزه حکیم به حضور چنین مردی مفتخر است.

حوزه تعلیم و تربیت مرحوم آخوند ملا حسینقلی بیشتر حوزه تربیت بود تا تعلیم، حوزه انسان سازی بود. از این حوزه مردان بزرگی برخاسته اند. از مطالعه مواضع متفرقه کتاب نقباء البشر می توان به وسعت دایره آن پی برد.

طبق آنچه از مدارک و اسناد منتشره درباره سید جمال الدین اسد آبادی معروف به «افغانی» به دست می آید<sup>(۸۵)</sup>، سید در مدت اقامتش در نجف از محضر دو نفر بهره مند شده است: یکی شیخ انصاری و دیگر آخوند ملا حسینقلی. نظر به اینکه تصریح شده که سید در نجف به تحصیل علوم عقلی اشتغال داشته - بعلاوه از آثارش کم و بیش پیداست - و هم تصریح شده که سید از محضر این دو نفر استفاده کرده است، ظاهر این است که سید علوم عقلی را نزد آخوند آموخته است. علیهذا سید جمال با یک واسطه شاگرد حکیم سبزواری است.

سید جمال طبق مدارک موجود، در مدت اقامت در نجف با مرحوم سید احمد کربلایی تهرانی و مرحوم سید سعید حبیبی از شاگردان آخوند همدانی که به وارستگی و طی مراحل سیر و سلوک معروفند رفاقت و صمیمیت داشته است<sup>(۸۶)</sup>، و این یکی دیگر از شگفتیهای زندگی این مرد خارق العاده است و بعد تازه ای به شخصیت او می دهد. تاکنون ندیده ایم کسی متوجه این نکته از زندگی او شده باشد.

۲. آقا علی زونوی، معروف به آقا علی حکیم و آقا علی مدرس. فرزند ملا عبد الله زونوی سابق الذکر و از اساتید کم نظیر دو قرن اخیر است. در سال ۱۲۳۴ در اصفهان (سه سال قبل از حرکت پدرش از اصفهان به تهران) متولد شد. از پدر معقولا و منقولا استفاده کرده است. برای تکمیل علوم منقول به عتبات رفت و پس از مراجعت به تهران به اصفهان رفت و از محضر درس میرزا حسن نوری فرزند ملا علی نوری بهره مند شد. از آنجا به قزوین رفت و از درس ملا آقای قزوینی استفاده کرد. بار دیگر به اصفهان رفت و مجددا در خدمت میرزا حسن نوری به تکمیل تحصیلات پرداخت. آنگاه به تهران مراجعت کرد و سالها در مدرسه سپهسالار قدیم مدرس رسمی بود<sup>(۸۷)</sup> و در سال ۱۳۰۷ در تهران درگذشت.

۳. آقا محمد رضا حکیم قمشه ای. او نیز از اعظام حکما و اساطین عرفان قرون اخیر است. آقا محمد رضا - که شاگردان و دوستانش نام او را به صورت مخفف «آمرضا» تلفظ می کردند - اهل قمشه (شهرضا) اصفهان است. در جوانی برای تحصیل به اصفهان مهاجرت کرد و از محضر میرزا حسن نوری<sup>(۸۸)</sup> و ملا محمد جعفر لنگرودی<sup>(۸۹)</sup> بهره مند شد. سالها در اصفهان عهده دار تدریس فنون حکمت بود. حدود ده سال پایان عمر خود را در تهران به سر برد و در حجره مدرسه صدر مسکن گزید و فضلا از محضر پر فیض استفاده کردند. پرشورترین دوره زندگانی حکیم قمشه ای ده سال آخر است.

وی مردی به تمام معنی وارسته و عارف مشرب بود، با خلوت و تنهایی مانوس بود و از جمع تا حدودی گریزان. در جوانی ثروتمند بود، در خشکسالی ۱۲۸۸ تمام ما یملک منقول و غیر منقول خود را صرف نیازمندان کرد و تا پایان عمر درویشانه زیست.

حکیم قمشه‌ای در اوج شهرت آقا علی حکیم مدرس زنوزی و میرزا ابو الح سن جلوه به تهران آمد و با آنکه مشرب اصلی اش صدراپی بود، کتب بو علی را تدریس کرد و بازار میرزای جلوه را که تخصصش در فلسفه بو علی بود شکست، به طوری که معروف شد: «جلوه از جلوه افتاد.»

حکیم قمشه‌ای هرگز جامه روستایی را از تن دور نکرد و در زی و جامه علما در نیامد. مرحوم جهانگیرخان قشقایی که سالها شاگرد او بوده است نقل کرده که به شوق استفاده از محضر حکیم قمشه ای به تهران رفته. همان شب اول، خود را به محضر او رساندم. وضع لباسهای او علمایی نبود، به کرباس فروش‌های سده می‌مانست. حاجت خود را بدو گفتم. گفت: میعاد من و تو فردا در خرابات. خرابات محلی بود در خارج خندق (قدیم) تهران و در آنجا قهوه‌خانه‌ای بود که درویشی آن را اداره می کرد. روز بعد اسفار ملا صدرا را با خود بردم. او را در خلوتگاهی دیدم که بر حصیری نشسته بود. اسفار را گشودم. او آن را از بر می خواند. سپس به تحقیق مطلب پرداخت. مرا آنچنان به وجد آورد که از خود بی خود شدم، می‌خواستم دیوانه شوم. حکیم حالت مرا دریافت، گفت: آری، «قوت می‌بشکنند ابریق را.»<sup>(۹۰)</sup>»

حکیم قمشه‌ای از ذوق شعری عالی برخوردار بود و به «صهبا» تخلص می کرده است. او در سال ۱۳۰۶ در کنج حجره مدرسه، در تنهایی و خلوت و سکوتی عارفانه از دنیا رفت. قضا را آن روز مصادف بود با فوت مفتی بزرگ شهر مرحوم حاج ملا علی کنی و در شهر غوغایی بر پا بود. دوستان و ارادتمندانش ساعتها پس از فوت او از درگذشتش آگاه شدند. آن گروه معدود او را در سر قبر آقا به خاک سپردند.<sup>(۹۱)</sup>

حکیم قمشه‌ای آنچنان مرد که زیست و آنچنان زیست که خود در بیتی از یک غزل سروده و آرزو کرده بود:

کاخ زرین به شهان خوش که من دیوانه گوشه‌ای خواهم و ویرانه به عالم کم نیست<sup>(۹۲)</sup>

حکیم قمشه‌ای شاگردان بسیاری تربیت کرد. آقا میرزا هاشم اشکوری، آقا میرزا حسن کرمانشاهی، آقا میرزا شهاب نیریزی، جهانگیرخان قشقایی، آخوند ملا محمد کاشی اصفهانی، میرزا علی اکبر یزدی مقیم قم، شیخ علی نوری مدرس مروی معروف به شیخ علی شوارق، میرزا محمد باقر حکیم و مجتهد اصطهباناتی مقیم نجف و مقتول در مشروطیت و مدفون در اصطهبانات، حکیم صفای اصفهانی شاعر عارف معروف، شیخ عبد الله رشتی رضایی، شیخ حیدرخان نهاوندی قاجار، میرزا ابو الفضل کلانتر تهرانی، میرزا سید حسین رضوی قمی، شیخ محمود بروجردی، میرزا محمود قمی از آن جمله‌اند.<sup>(۹۳)</sup>

۴. میرزا ابو الحسن جلوه، از مشاهیر اساتید و مدرسین این طبقه است. سالهای متمادی تدریس کرده و شاگردان بسیاری تربیت کرده است. مرحوم جلوه در سال ۱۲۳۸ متولد شده و در سال ۱۳۱۴ درگذشته است. مرحوم جلوه بیشتر طرفدار بو علی بوده و به فلسفه ملا صدرا اعتقاد چندانی نداشته است. وی اهل اصفهان است و به تهران مهاجرت کرده است. جلوه شاگرد میرزا حسن نوری و میرزا حسن چینی از شاگردان ملا علی نوری است. گویند جلوه ابتدا که به تهران آمد، به قصد رفتن به سبزوار و استفاده از محضر حاجی سبزواری (که نیم طبقه بر او مقدم است) بود ولی منصرف شد و در تهران رحل اقامت افکند. جلوه و حکیم قمشه ای و آقا علی مدرس سه مدرس نامداری بودند که حوزه تهران در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم بر محور وجود آنها می گردید. ولی دو رقیب جلوه بر او از نظر علمی تقدم داشته‌اند. غالباً شاگردان آنها مانند افرادی که در ذیل نام حکیم قمشه‌ای یاد کردیم مشترکند و شاگردان هر سه نفر بوده‌اند.

طبقه سی و یکم

۱. میرزا هاشم اشکوری رشتی. از اساتید مسلم فلسفه و عرفان زمان خود بوده و شاگردان بسیاری از حوزه پر برکتش برخاسته‌اند. او یکی از ارکانی است که واسطه انتقال فلسفه و عرفان به طبقات بعدی است. شهرتش و امتیازش از هم طبقه هایش به تخصص در عرفان نظری

است. مصباح الانس فناری را که شرح مفتاح الغیب قونوی است حاشیه کرده و چاپ شده است. متأسفانه آنقدر بد چاپ شده که یک جفت چشم بها می‌گیرد. حکیم اشکوری از شاگردان حکیم قمشه ای و آقا علی مدرس و میرزای جلوه بوده است. وی در سال ۱۳۳۲ در گذشته است.

۲. میرزا حسن کرمانشاهی. معاصر اشکوری و شاگرد سه استاد مسلم فوق الذکر است. او نیز شاگردان بسیار تربیت کرده است و از ارکان انتقال فلسفه به طبقات متاخرتر است. وی در سال ۱۳۳۶ در گذشته است.

۳. میرزا شهاب الدین نیریزی شیرازی. شاگرد حکیم قمشه‌ای و میرزای جلوه بوده و در فقه و اصول نیز مهارت داشته است.

او نیز در عرفان نظری محیی‌الدینی ید طولا داشته است. حکیم نیریزی مدرسه صدر تهران را - که قبلاً اقامتگاه استادش حکیم قمشه‌ای بود - محل اقامت قرار داد و به کار تحقیق و تدریس و تربیت شاگرد پرداخت. رساله‌ای در «حقیقت وجود» نگاشته است. مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی که شرح حال وی را نگاشته، می‌گوید: نسخه‌ای از این رساله نزد من است. <sup>(۹۴)</sup>

۴. میرزا عباس شیرازی دارابی، معروف به حکیم عباس. از اساتید مسلم فلسفه در استان فارس است. شاگرد حکیم سبزواری بوده و قبلاً از او در ذیل نام حکیم سبزواری یاد کردیم. علامه تهرانی می‌نویسد: در معقول و منقول بارع بود. اسفار را به خط خود نوشته و از خود بر آن حواشی زده است. دعای کمیل و قصیده معروف میرفندرسکی را شرح کرده است. شیخ احمد شیرازی نجفی معروف به شانه ساز و میرزا ابراهیم نیریزی (که هر دو از مدرسان حکمت در شیراز بوده اند) از شاگردان او بوده اند. <sup>(۹۵)</sup> علامه تهرانی می‌گوید تاریخ وفاتش را نمی‌دانم، ولی فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم وفات او را در سال ۱۳۰۰ نوشته است. قبرش در حافظیه شیراز است.

۵. جهانگیرخان قشقای. در بزرگی عشق تحصیل به سرش افتاد و دنبال علم را گرفت تا آنجا که استاد مسلم فلسفه در اصفهان گردید. مرحوم خان علاوه بر مقام علمی و فلسفی، در متانت و وقار و انضباط اخلاقی و تقوا نمونه بوده است. تا آخر عمر در همان لباس عادی اولی خود باقی بوده و فوق العاده مورد ارادت شاگردان و آشنایان بوده است. مرحوم خان شاگرد آقا محمد رضا قمشه‌ای بوده و احتمالاً در ابتدای تحصیل حوزه، درس میرزا عبد الجواد حکیم خراسانی مقیم اصفهان و ملا اسماعیل اصفهانی در بکوشکی را درک کرده است. <sup>(۹۶)</sup> جهانگیرخان در سال ۱۲۴۳ در دهقان اصفهان متولد شده و در سال ۱۳۲۸ در اصفهان در گذشته است و قبرش در تحت فولاد اصفهان معروف است.

۶. آخوند ملا محمد کاشی. مقیم اصفهان، معاصر جهانگیرخان و شاگرد آقا محمد رضا قمشه‌ای بوده است. در مدرسه صدر اصفهان می‌زیسته و تا پایان عمر مانند جهانگیرخان - با تجرد بسر برد. مردی مرتاض بوده و حالات عجیبه از او ظاهر می‌شده است. بسیاری از اکابر و از آن جمله مرجع بزرگ مرحوم آقای حاج آقا حسین بروجردی <sup>(۹۷)</sup> و مرحوم آقای حاج آقا رحیم ارباب و گروهی دیگر از شاگردان اویند.

آخوند کاشی در سال ۱۳۳۲ در اصفهان در گذشت و در تخت فولاد نزدیک قبر جهانگیرخان دفن شد.

۷. آقا میرزا محمد باقر اصطهباناتی. وی نیز از شاگردان آقا علی حکیم و حکیم قمشه‌ای و میرزای جلوه است. برای ادامه تحصیلات در علوم منقول به عتبات رفت. گروهی در آنجا از آن جمله محقق بزرگ معاصر مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی غروی و مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی از محضر او علوم عقلیه را استفاده کردند. مشارالیه در جریان مشروطیت در سال ۱۳۲۶ در اصطهبانات به قتل رسید. <sup>(۹۸)</sup>

۸. میرزا علی اکبر حکمی یزدی قمی. از شاگردان سه استاد فوق الذکر و آقا میرزا حسین سبزواری مقیم تهران است <sup>(۹۹)</sup> و شاید در نزد شخص اخیر ریاضیات آموخته است. <sup>(۱۰۰)</sup> او آخر عمر در قم مقیم بوده است. پس از ورود مجتهد بزرگ، مرحوم حاج شیخ عبد‌الکریم

حائری به قم و تشکیل حوزه و اجتماع فضلا، گروهی و از آن جمله مرحوم آقای حاج سید محمد تقی خوانساری از مراجع تقلید عصر ما و آقای حاج سید احمد خوانساری یکی از مراجع تقلید معاصر، و استاد بزرگ این بنده آیت الله خمینی (مدظله) از محضر معظم له استفاده کرده‌اند. ظاهراً در حدود سال ۱۳۴۵ در گذشته است.

۹. حاج شیخ عبد النبی نوری. جامع المعقول و المنقول بوده است. در منقول شاگرد مرحوم میرزای شیرازی بزرگ و در معقول شاگرد آقا علی مدرس و احتمالاً شاگرد قمشه‌ای و جلوه بوده است. وی در سال ۱۳۴۴ در گذشته و در جوار حضرت عبد العظیم در مقبره ناصر الدین شاه دفن شده است. مرحوم حاج شیخ عبد النبی در جامعیت و حضور ذهن در مسائل علوم مختلف و هم در تقوا در زمان خویش مشهور بوده است. مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی فقیه و حکیم معاصر، متوفی در سال ۱۳۹۱ چهارده سال از محضر این مرد بزرگ بهره گرفته است.

۱۰. حاج میرزا حسین علوی سبزواری. شاگرد حاجی سبزواری در معقول و شاگرد میرزای شیرازی در منقول بوده است. به هوش و ذكاء و حفظ معروف است. گویند تجلیلی که میرزای شیرازی از او در تصدیق اجتهادش کرده است از احدی نکرده است. متأسفانه عمرش در سبزواری گذشت و استفاده قابل توجهی از او نشد. معظم له در سال ۱۲۶۸ متولد و در سال ۱۳۵۲ در گذشته است. (۱۰۱)

۱۱. شیخ غلامحسین شیخ الاسلام خراسانی. وی از شاگردان حاجی سبزواری است. مدت شش سال درس حاجی را در سبزواری درک کرده و خود سالها در مشهد مقدس مشعلدار علوم عقلی بوده است. نامش همراه نام مرحوم حاج میرزا حبیب در داستان «اصحاب سراچه» (که داستان معروفی است در مشهد) برده می‌شود. (۱۰۲)

مرحوم حاج شیخ عباسعلی خراسانی معروف به حاج فاضل از شاگردان او بوده است. وی در سال ۱۲۴۶ متولد و در سال ۱۳۱۹ در گذشته است. (۱۰۳)

۱۲. میرزا محمد سروقدی مشهدی. وی نیز از شاگردان بنام حاجی سبزواری و مدرسان علوم عقلی در مشهد بوده و حاج فاضل خراسانی از محضر او استفاده کرده است. (۱۰۴)

۱۳. ملا محمد هیدجی زنجان. بعد از تحصیل مقدمات در زنجان و قزوین به تهران آمد. ریاضیات را از محضر آقا میرزا حسین سبزواری مقیم تهران، و حکمت و فلسفه را از محضر میرزای جلوه استفاده کرد. سفری به عتبات برای تکمیل معلومات رفت. در آنجا نیز ضمن تحصیل علوم نقلی به تکمیل علوم عقلی پرداخت. پس از مراجعت به تهران، خود حوزه درس داشت، طالبان حکمت از محضرش استفاده می‌کردند. مرحوم هیدجی حاشیه‌ای دارد بر شرح منظومه حکیم سبزواری که مورد استفاده است و مکرر چاپ شده است.

حکیم هیدجی مانند برخی از اسلاف خودش، از تهذیب و صفای نفس بهره کافی داشت و هم مانند برخی از آن اسلاف تا پایان عمر در حال تجرد باقی ماند و در سال ۱۳۳۹ درگذشت. به پارسی و ترکی شعر نیکو می‌گفته است. (۱۰۵) وی وصیتنامه‌ای دیدنی و پند آموز دارد که در آخر دیوانش چاپ شده است.

طبقه سی و دوم

۱۰. حاج شیخ عباسعلی فاضل خراسانی. چنانکه گفتیم در معقول از شاگردان مع الواسطه حاجی سبزواری و در منقول از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است. وی از نمونه‌های فضل و جامعیت یک قرن اخیر است.

سه نفر در آن عصر ضرب المثل جامعیت و دقت و تحقیق بوده‌اند: حاج فاضل خراسانی در مشهد، حاج شیخ عبد النبی نوری در تهران، حاج میرزا حسین علوی سبزواری در سبزواری. می‌گویند حاج میرزا حسین، افضل آنها بوده است. مرحوم حاج فاضل در زمان خودش مدرس رسمی کتب فلسفه در حوزه با رونق مشهد بود. معظم له در همان سال که همتای تهرانی اش مرحوم حاج شیخ عبد النبی در گذشت (سال ۱۳۴۴)، در مشهد وفات یافت.

۲. میرزا عسکری شهیدی مشهدی، معروف به آقا بزرگ حکیم، از احفاد مرحوم میرزا مهدی شهید است که هم طبقه ملا علی نوری است و در طبقه بیست و هشتم از آنها یاد شد. بیت شهیدی در مشهد در حدود صد و پنجاه سال بیت علم و حکمت و روحانیت بود. مرحوم آقا بزرگ فرزند مرحوم میرزا ذبیح الله است و او فرزند و شاگرد مرحوم میرزا هدایت الله و او فرزند و شاگرد مرحوم میرزا مهدی شهید است که شاگرد مرحوم آقا محمد بیدآبادی و شیخ حسین عاملی بوده است.

از تحصیلات مرحوم آقا بزرگ اطلاع درستی نداریم. ظاهراً ابتدا شاگرد پدرش و مرحوم ملا غلامحسین شیخ الاسلام و میرزا محمد سروقدی در مشهد بوده و بعد به تهران آمده و اندکی زمان مرحوم جلوه را درک کرده و نزد حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی نیز درس خوانده است.

این بنده در ابتدای تحصیل مقدمات عربی در مشهد (سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۴ ه.ق) او را که پیر مردی سپید موی و ساده زیست بود دیده بودم. وی فرزندی داشت به نام میرزا مهدی که در همه حوزه عظیم و پر رونق مشهد در آن وقت از نظر فضل و فضیلت مانند ستاره می‌درخشید، استاد شرح منظومه و اسفار و کفایه بود. آن وقت سنین میان سی و چهل را طی می‌کرد. آن جوان در سال ۱۳۵۴ درگذشت و مشهد را عزادار ساخت. سال بعد خود مرحوم آقا بزرگ درگذشت و با درگذشت این دو نفر پرونده روحانیت و حکمت و فلسفه در این خاندان بسته شد.

مرحوم آقا بزرگ به وارستگی و صراحت لهجه و آزادگی و آزادمنشی شهره بود. با اینکه در نهایت فقر می‌زیست، از کسی چیزی نمی‌گرفت. یکی از علمای مرکز که با او سابقه دوستی داشته است پس از اطلاع از فقر او، در تهران با مقامات بالا تماس می‌گیرد و ابلاغ مقررری قابل توجهی برای او صادر می‌شود. آن ابلاغ همراه نامه آن عالم مرکزی به آقا بزرگ داده می‌شود. مرحوم آقا بزرگ پس از اطلاع از محتوا ضمن ناراحتی فراوان از این عمل دو ست تهرانی اش، در پشت پاکت می‌نویسد: «ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم...» و پاکت را با محتوایش پس می‌فرستد.

۳. آقا سید حسین بادکوبه‌ای، مرحوم بادکوبه‌ای در سال ۱۲۹۳ در دهی از دهات بادکوبه متولد شد. پس از تحصیل مقدمات به تهران آمد و ریاضیات را نزد میرزای جلوه (اواخر عمر جلوه) آموخت و فلسفه را از محضر حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی استفاده کرد. آنگاه به نجف رفت و به تکمیل علوم نقلیه در حوزه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ حسن ممقانی پرداخت.

مطابق نقل علامه تهرانی در نقباء البشر مرحوم بادکوبه‌ای در نجف در علوم عقلی و نقلی شهرت یافت و به تدریس رشته‌های مختلف نقلی و عقلی پرداخت. گروه بسیاری از محضرش بهره‌مند شدند. حضرت استادنا العلامة آقای حاج سید محمد حسین طباطبایی (مد ظله) طبیعیات و الهیات شفا را از اول تا آخر نزد این مرد بزرگ در نجف تحصیل کرده‌اند. مطابق نقل علامه تهرانی، این مرد و مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی دو چهره‌ای بودند که در آن زمان در نجف به اطلاع بر علوم عقلیه شناخته می‌شدند. مشارالیه در سال ۱۳۵۸ در نجف اشرف درگذشت. (۱۰۶)

۴. آقای آقا میرزا محمد علی شاه آبادی تهرانی اصفهانی الاصل . جامع المعقول و المنقول بود . در فلسفه و عرفان شاگرد میرزای جلوه و میرزای اشکوری بوده است. در منقول شاگرد حاج میرزا حسن آشتیانی در تهران و آخوند خراسانی و میرزا محمد تقی شیرازی در نجف و سامره بوده است . در تهران به مقام مرجعیت و فتوا رسید . در سالهای اقامت مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری در قم، سالها به قم مهاجرت کرد و فضلا از محضرش کمال بهره را می بردند. در عرفان امتیاز بی رقیبی داشت. استاد بزرگ ما آیت الله خمینی (مد ظله) در آن مدت از محضر پر فیض این مرد بزرگ استفاده برده بود و او را بالاخص در عرفان، بی نهایت می ستود. معظم له در سال ۱۳۶۹ در تهران درگذشت . (۱۰۷)

۵. آقا سید علی مجتهد کازرونی شیرازی، فرزند مرحوم حاج سید عباس مجتهد کازرونی، در ۱۲۷۸ متولد شد. در ۱۲۹۱ از کازرون به شیراز آمد و تا سال ۱۳۰۴ در شیراز به تحصیل معقول و منقول پرداخت. معقول را نزد شیخ احمد شیرازی نجفی - که شاگرد حکیم عباس دارابی بوده - و شیخ محمد حسین شانه ساز تحصیل کرد. احتمالا اواخر دوره تدریس حکیم عباس (متوفای ۱۳۰۰) را نیز درک کرده است. از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۵ در نجف اقامت کرد و از حوزه درس آخوند ملا محمد کاظم بهره مند شد و به مقامات عالی نایل آمد . از سال ۱۳۱۹ تا پایان عمر (۱۳۴۳) در شیراز به تدریس خصوصا تدریس فلسفه و عرفان اشتغال داشت . بسیاری از مدرسین و فضلاء شیرازی در معقول و منقول شاگرد او بوده اند. مرحوم آقا سید علی نمونه ای از سلف صالح بوده است . شاگردان او و سایر مردم شیراز داستانها از صفای نفس و تقوای او دارند .

۶. آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی اصفهانی، معروف به آقا شیخ محمد حکیم و آقا شیخ محمد خراسانی . مقیم مدرسه صدر اصفهان و از شاگردان مرحوم جهانگیرخان و آخوند ملا محمد کاشی (و بیشتر جهانگیرخان) بوده است. بعد از درگذشت آن دو نفر، استاد مسلم فلسفه اصفهان بود. مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی<sup>(۱۰۸)</sup> و آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه تهران، از شاگردان اویند. حکیم خراسانی در وارستگی و پاکی کم نظیر بود و مانند جهانگیرخان و آخوند کاشی تا آخر عمر مجرد زیست. در سال ۱۳۵۵ درگذشت .

پس از درگذشت حکیم خراسانی، در اصفهان دو نفر دیگر بودند که این شمع را روشن نگه می داشتند: مرحوم حاج آقا صدر کوپایی و مرحوم شیخ محمود مفید. با درگذشت این دو نفر این چراغ چهار صد ساله تقریبا به خاموشی گرایید .

۷. حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی . در تقوا و علم، منقولا و معقولا یگانه بود . در سال ۱۲۹۶ در نجف متولد شد . پدرش بازرگانی بود متدین مقیم کاظمین . مرحوم اصفهانی تا نزدیک به بیست سالگی در کاظمین مقیم بود و تحصیل می کرد. بعد به نجف مشرف شد و در درس مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی حاضر شد و تا پایان عمر استاد (۱۳۲۹) ادامه داد .

وی در علوم معقول، شاگرد مرحوم میرزا محمد باقر حکیم اصطهباناتی است . مرحوم اصفهانی تالیفات زیادی در فقه و اصول دارد و اندیشه اش هم اکنون جزء اندیشه های زنده ای است که در میان علما و فضلاء حوزه های درس فقه و اصول مطرح است . منظومه ای در فلسفه دارد بسیار عالی به نام «تحفه الحکیم». رساله ای هم در معاد نوشته است . حضرت استادنا العلامة آقای طباطبایی (مد ظله العالی) در سالهای میان ۱۳۴۴-۱۳۵۴ از محضر این بزرگ بهره های فراوان برده و افتخار شاگردی اش را دارند. معظم له در سال ۱۳۶۱ با سکتة مغزی در گذشت . (۱۰۹)

۸. آقا شیخ محمد تقی آملی . در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد . قسمتی از دروس معقول و منقول را نزد پدرش آقا شیخ محمد آملی (۱۲۶۳-۱۳۳۶) که او خود از فیلسوفان به شمار می رفت، تحصیل کرد. سپس در درس مرحوم میرزای کرمانشاهی شرکت نمود. بعد از فوت کرمانشاهی قریب ۱۴ سال از محضر حاج شیخ عبد النبی مجتهد نوری بهره مند شد. از آن پس به نجف رفت و به تکمیل فقه و

اصول در محضر آقایان حاج میرزا حسین نائی نی و آقا سید ابو الحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی پرداخت و به مقامات عالی رسید. در اخلاق از محضر عارف کامل آقا حاج میرزا علی آقا قاضی فیض می‌گرفت.

معظم له در مدت اقامت در تهران هم منقول تدریس می‌کرد و هم معقول.

مهمترین اثر معقولی او حاشیه اوست بر شرح منظومه سبزواری که مکرر چاپ شده است. و مهمترین اثر منقولی اش شرحی است استدلالی بر عروه الوثقی. معظم له در سال ۱۳۹۱ قمری در تهران درگذشت. (۱۱۰)

۹. آقای آقا میرزا مهدی آشتیانی. از اساتید مسلم و متبحر قرن ما بود. پدرش میرزا جعفر ملقب به میرزا کوچک از شاگردان آقا محمد رضا حکیم قمشاهی بود و مادرش دختر حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف تهران بود.

مرحوم آقا میرزا مهدی از تلامیذ میرزا حسن کرمانشاهی و میرزا هاشم اشکوری بوده است. سالها در تهران مدرس فلسفه و عرفان بود و عنوان مدرس رسمی مدرسه سپهسالار قدیم را- که بر حسب وقف نامه باید ماهر در عقلیات و ناظر در شرعیات باشد- داشت. در حدود سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۵ هجری قمری به استعدادی فضلا و طلاب حوزه علمیه قم چندی به قم مهاجرت کرد و به تدریس و افاضه پرداخت. این بنده در آن مدت قلیل، توفیق استفاده از محضر او را یافت.

معظم له آثار ارزنده ای از خود باقی گذاشت. بر شرح منظومه منطق و فلسفه حاشیه دارد و هر دو چاپ شده است. کتابی به نام «اساس التوحید» درباره «قاعده الواحد» و وحدت وجود دارد که آن نیز چاپ شده است. شاید آثار دیگری هم داشته باشد که من نمی دانم. در سال ۱۳۷۲ درگذشت.

۱۰. آقای آقا میرزا احمد آشتیانی. معظم له کوچکترین فرزند حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی بود. جامع المعقول و المنقول و ضرب المثل تقوا و پارسایی بود. بیش از چهل سال در تهران به تدریس فقه و اصول و معقول پرداخت. معظم له نیز از شاگردان حکیم کرمانشاهی و حکیم اشکوری بود.

در حدود سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۰ برای تکمیل علوم نقلی به نجف رفت و خود نیز تدریس می کرد. در درس اسفار او فضلی درجه اول آن ایام نجف که بسیاری از آنها مجتهد مسلم بودند شرکت می کردند. حضرت استاد علامه طباطبایی در همان ایام از محضر این مرد بزرگ استفاده کرده، قسمتی از اسفار را نزد او خوانده اند. معظم له در سال ۱۳۹۵ در حالی که قریب صد سال از عمرش می گذشت زندگانی را بدرود گفت.

۱۱. آقا میرزا طاهر تنکابنی. او نیز از اساتید مسلم فلسفه در دوران اخیر بود و محض در فلسفه بود. احاطه وی به متون و آراء فلاسفه حیرت انگیز بوده است. در سال ۱۲۸۰ در کلاردشت مازندران متولد شد. برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد. دوره میرزای جلوه و حکیم قمشاهی و حکیم مدرس را درک کرده است. اینکه از درس حکیم کرمانشاهی و حکیم نیریزی استفاده کرده است یا نه، چیزی نمی دانیم. پس از دوره این سه حکیم، او از اساتید مسلم به شمار رفته است و در سال ۱۳۶۰ وفات یافت.

۱۲. آقا سید ابو الحسن رفیعی قزوینی. از مشاهیر و معاریف اساتید در نیم قرن اخیر بود. جامع المعقول و المنقول بود. فلسفه را نزد حکیم کرمانشاهی و حکیم اشکوری آموخته بود. پس از تاسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۰ وسیله مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی، معظم له به قم مهاجرت کرد و ضمن استفاده از محضر آقای حائری، خود به تدریس شرح منظومه سبزواری و اسفار ملا صدرا پرداخت. فضلا از درسش استفاده می کردند. استاد بزرگ ما آیت الله خمینی (مد ظله) شرح منظومه و قسمتی از اسفار را نزد او خوانده اند. او

را بالخصوص از نظر حسن تقریر و بیان می ستودند. مرحوم رفیعی در زمان حیات مرحوم آقای حائری به قزوین مراجعت کرد . طالبان حکمت احیانا برای استفاده از محضرش به قزوین می رفتند. سالهای آخر، تهران را محل اقامت قرار داد و از مراجع تقلید به شمار می رفت. در سال ۱۳۹۴ جهان را وداع گفت.

۱۳. آقا شیخ محمد حسین فاضل بونی. از مشاهیر مدرسان فلسفه در عصر اخیر بود. رساله ای در الهیات دارد. در مقدمه آن رساله نوشته که شاگرد جهانگیرخان و حکیم اشکوری بوده است.

پس از تاسیس دانشگاه، سالها در دانشکده ادبیات و دانشکده معقول و منقول تدریس می کرد. فاضل تونی بر مقدمه شرح فصوص قیصری حاشیه نوشته است. وی در سال ۱۳۰۹ متولد<sup>(۱۱۱)</sup> و در حدود سال ۱۳۸۰ درگذشت.

۱۴. سید محمد کاظم عصار. از اساتید فلسفه عصر اخیر به شمار می رفت. در سال ۱۳۰۵ متولد شد و در هجده سالگی به اصفهان رفت و سه سال به تحصیل فلسفه (علی الظاهر نزد جهانگیرخان و آخوند ملا محمد کاشی) پرداخت. بعد به تهران آمد و شش سال نزد اساتید تهران: حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی و حکیم نیریزی فلسفه تحصیل کرد. آنگاه به عتبات رفت و ده سال علوم منقول را نزد اساتید فن تکمیل کرد و در سن ۳۵ سالگی (سال ۱۳۴۰ قمری) به تهران مراجعت کرد و به تدریس معقول و منقول (بالخصوص معقول) پرداخت. پس از تاسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی (تقریباً ۱۳۵۳ قمری) در دانشکده ادبیات و دانشکده علوم معقول و منقول به تدریس پرداخت. از حدود سال ۱۳۶۵ که مدرسه عالی سپهسالار نام دانشگاه روحانی یافت، در آنجا مشغول تدریس شد و تقریباً تا پایان عمرش ادامه یافت.

مرحوم عصار مردی خوش محضر و بذله گو بود، هیچ چیز را به جد نمی گرفت. از مرحوم عصار آثاری در وحدت وجود و بدا و علم الحدیث و تفسیر باقی مانده است. بعضی از آن آثار اخیراً چاپ شده است. معظم له در سال ۱۳۹۴ درگذشت.<sup>(۱۱۲)</sup>

## طبقه سی و سوم

طبقه سی و سوم؛ طبقه فلاسفه معاصر و به تعبیر مطهری اساتید ایشان است که معظم له به ملاحظاتی از ترجمه این طبقه خودداری کرده و به وقت دیگر و فرصت مناسب تری موقوف نموده است که متأسفانه این فرصت هیچ گاه ایجاد نشد. ما به همین روشن استاد ترجمه چهار تن از بزرگ ترین اساتید فلسفه در دوره معاصر را می آوریم.

۱. **استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی؛** (۱۲۸۱ - ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰) جامع معقول و منقول؛ استاد بی نظیر فلسفه، عرفان و مفسر عالی قدر. اهمیت استاد به دو امر باز می گردد، نخست احیاء قران و تفسیر بر قرآن آن هم با روش بی بدیل و خاص تفسیر قران به قران. دو زنده کردن حکمت و فلسفه اسلامی با توجه به مقتضیات و نیازهای نو. ایشان تنها شارح فلسفه صدرایی نبود، بلکه با اصول خاص به ویژه در معرفت شناسی راهی نو در فلسفه اسلامی بنا نهاد. و آثاری سترگ نگاشت و شاگردانی طراز اول را تربیت کرد که استاد شهید مرتضی مطهری از مبرزترین آنها بودند. هم چنین ایشان در دوره مواجهه اسلام و ایران با دورویة استعمار و استثمار فرهنگی غربیتوانست با طرح جامع معارف ناب اسلامی جامعه فکری ایران را در برابر این هجوم بیمه کند.

وی در عرفان شاگرد آیت الله سید علی قاضی بوده و مهم ترین اثر وی تفسیر المیزان است که در ۲۰ جلد به عربی نگاشته شد و سه کتاب مهم بدایة الحکمة و نهایت الحکمة و اصول فلسفه و روش رئالیسم از کتابهای مهم فلسفی ایشان است که دو کتاب اولی کتاب درسی فلسفی معظم له هستند و کتاب سوم نیز با پاورقی ها استاد شهید مطهری به چاپ رسیده است. در کنار این کتاب ها آثار مهمی در حوزه

معارف اسلامیبه ویژه فلسفه و تفسیر نگاشته است. پرفسور هانری کربن نیز از محضر ایشان بهره‌ها برده است. علامه طباطبائی در شعر نیز طبعی لطیف داشته‌اند.

۲. **حضرت امام روح‌الله خمینی؛** سید روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی (۳۰ شهریور ۱۲۸۱ - ۱۳ خرداد ۱۳۶۸) مرجع تقلید شیعه، فقیه، اصولی، عارف، فیلسوف بود که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ را رهبری کرد و با پیروزی انقلاب، نظام جمهوری اسلامی ایران را بنیان‌گذاری کرد و ضمن ساقط کردن سلطنت دوهزار و پانصدساله، همه حاکمیت تمدن و حاکمیت غرب را نیز به چالش کشید. وی توانست اصل ولایت فقیه را نه تنها در نظر بلکه در عمل هم تبیین و پیاده کند. ایشان در کنار تدریس فقه و اصول در دو حوزه علمی قم و نجف، از اساتید برجسته فلسفه در حوزه علمی قم بود که بسیاری از اساتید دوره بعد از شاگردان مکتب ایشان بوده‌اند.

۳. **علامه ابوالحسن شعرانی؛** در سال ۱۳۲۰ ق. در تهران متولد شد. وی پس از تکمیل تحصیلات علمی و سیر و سلوک عرفانی و عملی، در اوج استبداد رضا خانی، به تهران بازگشت و شروع به تبلیغ و تدریس و تحقیق و ادامه سیر و سلوک کرد. وی علاوه بر مهارت کافی در فقه، اصول، تفسیر، حدیث، فلسفه، ریاضی، عرفان و کلام به چندین زبان - غیر از فارسی و عربی - چون فرانسه، ترکی، انگلیسی و عبری آشنا بود. ایشان این زبان را از یک روحانی یهودی فراگرفته بود.

علامه میرزا ابوالحسن شعرانی شاگردانی فرزانه و حکیم و فقیه تربیت کرد. از جمله آنها آیه الله میرزا هاشم آملی (۱۳۲۲ - ۱۴۱۳ ق)؛ آیه الله شیخ عبدالله جوادی آملی؛ آیه الله شیخ حسن حسن زاده آملی؛ محدث ارموی (۱۳۲۳ ق - ۱۳۵۸ ش) می‌باشند.

از وی آثار قلمی بسیاری به یادگار رسیده است.

سرانجام پس از هفتاد و سه سال زندگی پرافتخار، در شب یکشنبه، هفتم شوال ۱۳۹۳ (۱۳۵۲/۸/۱۲) جان به جان آفرین تسلیم کرد و در جوار ملکوتی حضرت عبدالعظیم حسنی به خاک سپرده شد.

۴. **علامه محمد مهدی محی‌الدین الهی قمشه‌ای؛** متولد ولادت: ۱۳۱۸ ق. وفات: ۱۳۹۳ ق. حکیم، مفسر مقیم تهران و از اساتید معاصر فلسفه اسلامی است. وی از محضر ملا محمد هادی قمشه‌ای، شیخ محمد حکیم خراسانی و آقا حسین فقیه خراسانی استفاده کرده است. و اساتید برجسته علامه محمد رضا ربانی، علامه حسن حسن‌زاده آملی و علامه عبدالله جوادی آملی از ایشان بهره برده‌اند. وی طبعی لطیف و مشرب عرفانی بود. در قنوت نمازش بسیار گریه می‌کرد.

زمانی ایشان کسالتی داشت، عرض کرد: خدایا توسط جبرئیلت چند عدد لیمو برای ما برسان! و هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که پیرمردی دق الباب کرد و ده تا لیموی درشت و خوش‌عطر آورد و گفت: بفرمایید!

۵. **علامه سید جلال‌الدین میری آشتیانی؛** در سال ۱۳۰۴ شمسی و در سال ۱۳۲۳ رهسپار قم شد. وی در قم، به فراگیری معارف و علوم اسلامی - فقه، اصول و فلسفه - پرداخت، استاد فلسفه ا و علامه حاج شیخ مهدی مازندرانی امیرکلاهی و علامه سید محمد حسین طباطبائی و حضرت امام خمینی بوده‌اند. در سال ۱۳۳۸ به عضویت هیأت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد پذیرفته شد و به تشویق هانری کربن، برای احیای فلسفه و عرفان اسلامی به بازسازی و زنده کردن متون فلسفی و عرفانی پرداخت و ده‌ها اثر فلسفی و عرفانی از اکابر مدرسان و محققان چهار قرن اخیر را در تصحیح کرد و در اختیار پژوهشگران فلسفه و عرفان اسلامی قرار داد. و سرانجام در سن هشتاد سالگی در سوم فروردین ماه ۱۳۸۴ هجری شمسی دار فانی را وداع گفت. مهم‌ترین اثر آشتیانی کتاب «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر» است که در چهارجلد منتشر شده است.

۶. علامه محمدتقی جعفری؛ (۱۳۰۲ - ۲۵ آبان ۱۳۷۷ ه.ش) (۱۳۴۳ - ۱۴۱۹ ه. ق)، اسلام‌شناس، فیلسوف، فقیه، و مولوی‌شناسان معاصر؛ در ۱۵ سالگی به تهران مهاجرت کرد و در مدرسه مروی تهران به تحصیل پرداخت، ۳ یال بعد به قم رفت و آنگاه راهی نجف شد. ایشان به دلیل فقر مالی شدید، در طول تحصیل دوران سختی را طی کرد. و در سال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ به ایران بازگشت و در تهران به ترویج معارف اسلامی و تدریس فلسفه پرداخت. وی آثار بسیار نگارش در آورد که مهم‌ترین آثار ترجمه و تفسیر نهج البلاغه در ۲۷ جلد و شرح و تفسیر مثنوی مولوی در ۱۵ جلد است.

در این دوره افراد دیگری چون علامه محمد ربانی و دکتر مهدی حائری یزدی را هم می‌توان نام برد.

## دوره سی و چهارم

این دوره اختصاص به فلاسفه و اندیشمندان اخیر دارد که به اختصار برخی از برجسته‌ترین آنها را نام می‌بریم:

۱. **استاد شهید علامه مرتضی مطهری**؛ در وصف استاد شهید مطهری، شاید بهترین تعبیر کلام امام خمینی باشد: «شهید بزرگوار و متفکر و فیلسوف و فقیه عالی مقام مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی مطهری - قدس سره - که در اسلام‌شناسی و فنون مختلفه اسلام و قرآن کریم کم نظیر بود... در عمر کوتاه خود اثرات جاویدی به یادگار گذاشت که پرتوی از وجدان بیدار و روح سرشار از عشق به مکتب بود. او با قلمی روان و فکری توانا در تحلیل مسائل اسلامی و توضیح حقایق فلسفی با زبان مردم و بی‌قلق و اضطراب به تعلیم و تربیت جامعه پرداخت. آثار قلم و زبان او بی استثنا آموزنده و روان بخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیدت، نشأت می‌گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرحزاست. ...»

استاد بزرگوار در بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی در فریمان از شهرهای استان خراسان پا به جهان نهاد و از همان کودکی به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت، در سال ۱۳۱۶ به حوزه علمی قم مهاجرت کرد و ۱۵ سال در آن دیار به تحصیل و تدریس پرداخت، در قم از محضر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (در فقه و اصول) و حضرت امام خمینی (به مدت ۱۲ سال در فلسفه ملاصدرا و عرفان و اخلاق و اصول) و مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبائی (در فلسفه: الهیات شفای بوعلی و دروس دیگر) بهره می‌گیرد. مدتی نیز از محضر مرحوم آیت الله حاج میرزا علی آقا شیرازی در اخلاق و عرفان بهره‌های معنوی فراوان برده است. وی در مدت اقامت خود در قم علاوه بر تحصیل علم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز مشارکت داشته و از جمله با فدائیان اسلام در ارتباط بوده است. و به سال ۱۳۳۱ به تهران مهاجرت کرد. و به تدریس در مدرسه مروی و تألیف و سخنرانی‌های تحقیقی می‌پردازد. در سال ۱۳۳۴ به دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران رفت. وی در طول مدت اقامت در تهران؛ همواره در امر پژوهش، تالیف، تدریس و سخنرانی‌های تحقیقاتی و علمی حضوری فعال داشت و در همه موارد نیز دقیقاً به مقتضیات روز و جریان‌های فکری معاصر توجه داشت. در کنار فعالیت‌های علمی، حضوری موثر در نهضت امام خمینی داشت، به گونه‌ای که جرعت می‌توان ادعا کرد که مبنای فکری نهضت اسلامی کاملاً بر دوش ایشان بود که الحق هم آن را به بهترین وجه به ثمر رساند.

وی سال ۱۳۵۵ به دنبال یک درگیری با یک استاد کمونیست دانشکده الهیات! زودتر از موعد مقرر بازنشسته می‌شود. در این سال‌ها با همکاری تنی چند از شخصیت‌های روحانی، «جامعه روحانیت مبارز تهران» را بنیان می‌گذارد. پس از شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی و آغاز دوره جدید نهضت اسلامی، استاد مطهری به طور تمام وقت در خدمت نهضت قرار می‌گیرد و در تمام مراحل آن نقشی اساسی ایفا می‌نماید و تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن همواره در کنار رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی و مشاور دلسوز و مورد

اعتماد برای ایشان بود تا اینکه در یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تاریکی شب با گلوله گروه نادان و جنایتکار فرقان که به مغزش اصابت نمود به شهادت می رسد.

مطهری برای یافتن یک دستگاه منسجم فکری و نظام و هندسه معرفتی و توانایی در پاسخ به پرسش ها و شبهات دینی و نیازها و مقتضیات زمان و تحقق پشتوانه علمی برای فعالیت ها و نظام های اجتماعی به فلسفه گرایش پیدا کرد و تلاش های فلسفی مانند تدریس علوم عقلی در حوزه و دانشگاه و تحقیق و تدوین مباحث عقلی - فلسفی را انجام داد.

فرزانگی استاد مطهری در حوزه علوم عقلی زاینده بهره گیری از محضر اساتیدی چون امام خمینی، علامه طباطبایی، میرزا مهدی آشتیانی بود.

مطهری در مشرب و گرایش فلسفی از جریان فلسفه مشاء و اشراق، بهره فراوان برد، اما بر این باور بود که مشرب حکمت متعالیه جامع ترین روش و گرایش فلسفی است که توان مقابله با سایر نظام های فلسفی را دارد و از طرف دیگر می تواند مبانی نظام های اجتماعی را استوار سازد.

پذیرش روش و مشرب حکمت متعالیه از سوی استاد مطهری، به معنای بی توجهی به تحلیل و نقد آراء ملاصدرا و شارحان وی نیست . شهید مطهری، علاوه بر تبیین دقیق و مستند و عالمانه آراء و مکاتب فلسفی، نگرشی نقادانه و تحلیلی داشت، یعنی با معیارهای معرفت شناختی به ارزیابی آراء و اندیشه های حکیمان اسلامی و غربی می پرداخت و دیدگاه برگزیده را مدلل می ساخت. توجه به پیشینه تاریخی مسائل فلسفی نیز از دیگر امتیازهای نظام فکری استاد مطهری است و همین ویژگی از خلط مباحث و مغالطات منطقی و لفظی جلوگیری می کرد. مجموعه آثار استاد در ۲۷ جلد منتشر شده است.

۲. **علامه حسن حسن زاده آملی؛** فقیه، فیلسوف، عارف، طیب و ریاضی دان برجسته. استاد به سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در روستای ایرای لاریجان آمل متولد شد به سال ۱۳۲۳ پس از دروس مقدماتی وارد حوزه علمیه شد، ابتدا به سال ۱۳۲۹ به تهران آمد نزد حضرات آیات سید احمد لواسانی، محمد تقی آملی، علامه م ی رزا ابوالحسن شعرانی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، مهدی الهی قمشه ای تحصیل کرد و اجازه اجتهاد دریافت داشت . آنگاه به سال ۱۳۴۲ هجری به قم مهاجرت کرد و ضمن تحصیل در محضر علامه طباطبائی به تدریس معارف حوزوی و فنون ریاضی پرداخت . وی هم چنین از محضر علامه محمد حسن الهی طباطبائی برادر علامه طباطبائی و حاج سید مهدی قاضی تبریزی فرزند آقاسیدعلی قاضی بزرگ نیز به تحصیل علوم غریبه و علم اعداد و جفر پرداخت . علامه حسن زاده بحق استادی ذوالفنون است که در همه رشته ها به مقام استادی رسیده است.

۳. **استاد علامه آیت الله عبدالله جوادی آملی؛** فیلسوف، عارف، فقیه و مفسر عالیقدر معاصر، در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی در آمل به دنیا آمد. ایشان تا سال ۱۳۲۹ در زادگاه خود به تحصیل پرداخت و بخشی از دروس سطح را در آنجا به پایان برد. پس از آن عازم حوزه علمیه مشهد مقدس شد. ایشان خیلی زود مشهد را ترک کرد و رهسپار تهران شد و حدود ۵ سال در تهران با علوم اسلامی پرداخت و در سال تحصیلی ۳۵ - ۱۳۳۴ به حوزه علمیه قم آمد.

استاد فلسفه را نزد علامه شیخ ابوالحسن شعرانی و آیت الله حاج میرزا مهدی محی الدین الهی قمشه ای فراگرفت. شرح فصوص ابی عربی (شرح قیصری بر فصوص) را در محضر آیت الله محمد حسین فاضل تونی خواند و با هجرت به قم، درس بزرگان قم، از جمله آیت الله بروجردی، حضرت امام خمینی، علامه سید محمد حسین طباطبائی حاضر شد. بزرگ ترین استاد ایشان

علامه طباطبایی بود که نزدیک ۲۵ سال در علوم نقلی و عقلی از ایشان بهره بود و در خلوت و جلوت، انیس این عالم مذهب و عارف مفسر بود.

استاد در طول سالیان متمادی شاگردان میرزی در حوزه های تفسیر، فقه، فلسفه و عرفان تربیت کرده است و آثار بسیاری را نیز برای تشنگن معارف اسلامی به یادگار گذاشته است. خداوند به ایشان طول عمر با عزت بدهد.

۴. **علامه محمد تقی مصباح یزدی**؛ فیلسوف، مفسر و اسلام شناس معاصر در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی دیده به جهان گشود. وی تحصیلات مقدماتی حوزوی را در یزد به پایان رساند و برای تحصیلات تکمیلی علوم اسلامی عازم نجف شد، ولی به علت مشکلات فراوان مالی، بعد از یکسال برای ادامه تحصیل به قم هجرت کرد. در قم از محضر حضرت امام خمینی، علامه طباطبائی و آیت الله بهجت بهره برد.

استاد در زمینه های مختلف علوم اسلامی از قبیل فقه و اصول، تفسیر و فلسفه، و نیز رشته های دانشگاهی علوم انسانی و زبان خارجی (انگلیسی و فرانسه)، تحصیل، مطالعه و تحقیقات جامعی داشته اند. ایشان در تفسیر قرآن کریم و فلسفه از اساتید برجسته حوزه هستند، و به تحقیقات عمیق در این دو رشته معروفند، به ویژه در فلسفه که ابتکارات متعددی دارند. معظم له تالیفات متعددی در حوزه معارف اسلامی دارند که آموزش فلسفه، تعلیق بر نهاییه الحکمه مرحوم علامه طباطبائی و معارف قران مهم ترین آنهاست.

۵. **آیت الله سیدرضی شیرازی**؛ در سال ۱۳۰۷ شمسی دیده به جهان گشود. وی از نوادگان میرزای شیرازی است، عمده تحصیلات ایشان در همان نجف اشرف بوده است، اما علوم عقلی را در تهران و قزوین نزد اساتید حکمت و عرفان به فراگیری مشغول شد. وی از محضر استادان بنام حکمت و عرفان آیت الله سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا احمد آشتیانی، میرزا ابوالحسن شعرانی، محمدعلی حکیم شیرازی، آیت الله مهدی الهی قمشه ای و شیخ محمدحسین فاضل تونی استفاده کرده است. شرح منظومه سبزواری مهم ترین کتاب او است، وی هم اکنون در تهران مشغول تدریس و ارشاد مردم است.

### برخی از اساتید دانشگاهی

با تاسیس دانشگاه تهران و دانشکده الهیات و هم چنین گروه فلسفه دانشکده ادبیات فعالیت فلسفی در دانشگاه تهران نیز ادامه یافت که بحث از اساتید این دانشگاه و دانشگاه های دیگر مجالی دیگر را می طلبد. هم چنین نگاهی به حیات فلسفی در خارج از مرزهای ایران نیز نیاز به مجالی دیگر است. منتها ما در این فرصت به معرفی سه تن از اساتید دانشگاه تهران که نقل بیشتری در حیات فلسفی ایران داشته و دارند، می پردازیم.

۱. **سید احمد مهینی یزدی، دکتر احمد فردید**؛ در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۰۵ به تهران آمد و ضمن تحصیل علوم جدید، نزد اساتید فلسفه و حکمت تحصیل کرد. در سال ۱۳۱۸ به فردید تغییر نام داد، در اوائل سال ۱۳۲۶ برای ادامه تحصیلات به فرانسه اعزام شد و در دانشگاه سوربن به تحصیل پرداخت، در همین زمان طرح «غربزدگی» در تفکر وی پدید آمد، در سال ۱۳۲۷ به آلمان نقل مکان نمود و گویا در دانشگاه هایدلبرگ ادامه تحصیل داد و سرانجام در سال ۱۳۳۴ به ایران باز گشت. در ایران شروع به تدریس در دانشگاه کرد. در این زمان کار اصلی دیگر تدوین فرهنگ اشتقاقی فارسی و عربی بود.

در سال ۱۳۴۷ با رتبه استادی به دانشکده ادبیات منتقل شد.

فردید از انتشار آثار خود خودداری کرد، بطوری که به فیلسوف شفاهی معروف شد. مشغولیت اصلی او حکمت معنوی بود و ضمن اینکه در میان دانشجویان و اساتید محبوبیتی ویژه داشت، به لیل صراحت لهجه دشمنان خاص خودش را نیز داشت. فردید در سال ۱۳۵۱ بازنشسته شد، اما تا مدتی به تدریس ادامه داد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۷ جلسات سخنرانی منظمی برقرار کرد که از فروردین ۱۳۵۸ تا مهر ۱۳۶۱ تداوم یافت. وی در این سخنرانی‌ها به بیان نظرات فلسفی و حکمی خود و همچنین موضع گیری صریح سیاسی و اظهارنظرهای تند در باره جریان‌ها و چهره‌های سیاسی و فکری مطرح آن ایام می‌پرداخت که این موضوع باعث ایجاد مشکلات و تضيیقاتی برای وی شده و نهایتاً جلسات را به تعطیلی کشاند.

با تعطیلی جلسات سخنرانی‌ها منظم هفتگی، فردید جلساتی با شرکت جمع محدودی در منزل خود تشکیل می‌داد. از سال ۱۳۷۰ فردید در حالیکه حدود ۸۰ سال از عمر وی میگذشت جلسات خانگی را نیز تعطیل کرد و سرانجام در ۲۵ مرداد ۱۳۷۳ در منزل شخصی خود در حالی جان بجان آفرین تسلیم کرد.

۲. **دکتر رضا داوری اردکانی**؛ استاد برجسته دانشگاه تهران، متولد خرداد ۱۳۱۲، در سال ۱۳۳۴ برای تحصیل به دانشگاه تهران وارد شد و در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۶ به اخذ درجه دکتری نائل آمد. همان سال به استادیاری فلسفه دانشگاه تهران نائل آمد و به سال ۱۳۶۲ به مرتبه استادی رسید. مشخصه اصلی استاد «فرزانگی و دردمندی» است. در طول حیات فکری خود آثار متعددی را به رشته تحریر درآورده است که از جمله آنها «شاعران در زمانه عسرت»، «فارابی مؤسس فلسفه اسلامی»، «وضع کنونی تفکر در ایران»، «ناسیونالیسم و حاکمیت ملی»، «انقلاب اسلامی و مسائل کنونی عالم»، «مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی» و ده‌ها اثر دیگر است. وی ضمن اینکه نگاهی انتقادی به جریان‌های فکری فاسفی غرب و اسلامی دارد، به دنبال راه حل برای مسائل و موضوعات فکری ایران نیز است.

۳. **دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی**؛ استاد برجسته دانشگاه تهران، متولد ۵ دی ماه سال ۱۳۱۳، برای ادامه تحصیل به حوزه اصفهان و از آنجا به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد و ضمن شرکت در دروس خارج فقه و اصول از محضر علامه طباطبائی استفاده کرد و فلسفه از محضر این اساتید بزرگ فرا گرفت. در کنار جلسات عمومی استاد به جلسه‌های خصوصی تدریس فلسفه در شب‌های پنج‌شنبه و جمعه راه یافت، در مباحثات علامه و هانری کرین نیز حضوری فعال داشت. ایشان پس از ورود به تهران؛ وارد دانشگاه تهران شد و تا اخذ درجه دکتری در رشته فلسفه به تحصیلات خود ادامه داد و پس از اخذ درجه دکتری به دانشگاه فردوسی شهر منتقل می‌شود و در آنجا به تدریس فلسفه اسلامی مشغول می‌شود و در سال ۱۳۶۲ به دانشگاه تهران منتقل می‌شود و در گروه فلسفه آن دانشگاه به تدریس فلسفه اشتغال پیدا می‌کند. استاد دینانی ضمن تربیت دانشجویان فراوان، به تالیف آثار متعددی در حوزه فلسفه اسلامی نیز پرداخته‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از «قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی» در سه مجلد، «شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی»، «ماجرای فکر فلسفی در جهتن اسلام» در سه مجلد و «دفتر عقل و آیت عشق».

### فلسفه اسلامی در دوران معاصر

فلسفه ملاصدرا که به همت امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی در دوران معاصر احیا شد و به دست توانای جوادی آملی، مصباح یزدی، حسن زاده آملی ترویج یافت و توسط کرین و ایزوتسو و نصر به اندیشمندان مغرب زمین معرفی و اکنون مقام معظم رهبری بر ضرورت فلسفه‌آموزی در حوزه‌های علمیه تأکید می‌کنند.

در فلسفه اسلامی، سه مشرب معروف است؛ ۱ (مکتب مشائی؛ که همان فلسفه‌ای که از ارسطویان مأثور است و دو تن از بزرگان فلسفه اسلامی - فارابی و ابن سینا - آن را تبیین کردند و مطالبی بر آن افزودند. قوام این فلسفه، به آن است که فقط به استدلال عقلی اعتماد می‌کند.

۲ (پس از ابن سینا، گرایشی میان فلاسفه اسلامی پدید آمد که نمونه‌ای هم در فلسفه‌های یونان باستان و افلاطونیان داشته و آن این بود که برای رسیدن به حقایق فلسفی، علاوه بر استدلال عقلی، احتیاج به تصفیه روح و تزکیه و تهذیب اخلاق و ریاضت نفسانی است تا انسان بتواند از راه شهود و مکاشفات و... مطالبی را درک کند، بلکه اعتماد به اینها، بیش از استدلال عقلی است. کسی که بیشتر این مشرب را مطرح و از آن دفاع کرد، شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به «شیخ اشراق» بود. پس از او هم، کسانی این روش را دنبال کردند. به این ترتیب، دو نحله فلسفی بین فلاسفه مسلمان رواج یافت؛ یکی نحله مشائی، که مأثور از ارسطویان بود و مبین و مفسر و مکملش فارابی و ابن سینا بودند، و یکی هم نحله ای، مشابه نحله افلاطونیان که بیش از استدلال عقلی به مشاهدات و مکاشفات اعتماد می‌کرد و به نام «فلسفه اشراقی» معروف شد. به نظر آیت الله مصباح یزدی در مقام بحث، کمابیش بین طرفداران این دو نحله اختلافاتی داشتند. البته این طور نبود که مشائیان در همه مسائل اتفاق نظر داشته باشند؛ چنان که کسانی هم که منتسب به نحله اشراقی بودند نیز در همه مسائل با هم توافق نداشتند، ولی در چند مسئله اصلی و مهم بین مشائیان و اشراقیان یک اختلاف نظر اصولی پدید آمد که مقوم این دو مکتب شمرده می‌شد. این موجب گشت که فلاسفه اسلامی تقریباً در دو جناح قرار بگیرند. این مسئله تا زمان صدرالمتألهین برجا ماند. ایشان بود که درصدد برآمد تا این دو نحله را به هم نزدیک کند و نتایجی را که از استدلال عقلی گرفته می‌شود، با مکاشفات و... تطبیق کند و آنها را به هم نزدیک و بلکه متحد کند. علاوه بر این، سعی کرد بین گرایش‌های رایج عرفانی آن زمان - که در مواردی با نتایج بحث‌های فلسفی اختلاف داشتند - و نظریه‌های فلسفی آشتی برقرار کند. همچنین سعی کرد نظریه‌های فلسفی را، که از روش عقلی و یا شهودی بهره می‌بردند، بر مضامین آیات و روایات تطبیق کند و بگوید بین عقل و نقل، اختلافی نیست؛ چنان که بین عقل و شهود تعارضی نیست.

\*جمع بین روش‌های فلسفی و عرفانی و نقلی ممیزه فلسفه صدرالمتألهین است

۳ (جمع بین روش‌های فلسفی و عرفانی و نقلی ممیزه فلسفه صدرالمتألهین است. مجموعه این روش را «حکمت متعالیه» می‌گویند. شاید تعبیر دقیق‌تر این باشد که نظریه‌های فلسفی را که صدرالمتألهین به آنها قائل است و آنها را هم با استدلال عقلی و هم با مکاشفات تأیید می‌کند، «حکمت متعالیه» بنامیم. قوام این نظریه «اصالت وجود» و «تشکیک وجود» است. به هر حال، وجود سه مکتب مشائی، اشراقی و حکمت متعالیه در فلسفه اسلامی معنایش این نیست که بین مبانی و مسائل اصلی این فلسفه‌ها اختلافات جدی وجود دارد. بیشتر اختلاف‌ها بر سر روش است. طبیعی است که در هر مسئله‌ای که پیچیدگی داشته باشد و نتایجش قریب به بدیهی نباشد، اختلاف نظر بین صاحب نظران پیش می‌آید. چنانکه اتباع مشائیان هم با یکدیگر اختلاف نظرهایی دارند، اشراقیین هم با یکدیگر اختلاف نظرهایی دارند. اما اینها موجب نشده است که این مکاتب رویاروی هم قرار بگیرند. غالباً در مسائل مهم، به ویژه آنجا که با عقاید دینی و اسلامی ارتباط پیدا می‌کند، اختلافی بین آنها وجود ندارد. اما در غرب این چنین نبوده است. در غرب اولاً، پس از افول فلسفه یونانی، بار دیگر، فعالیت‌های فلسفی رواج پیدا کرد و این به برکت نفوذ مسلمانان در مغرب زمین و اروپا بود و عمدتاً در مکتب اندلس و اسکندریه، که تحت سیطره مسلمانان بود، نظریه‌های فلسفی، حتی نظریه‌های یونانی، به وسیله مسلمانان بار دیگر به اروپا برگشت. آنها نظریه‌هایی را که به فلاسفه قدیم نسبت می‌دادند، بیشتر از کتاب‌های مسلمانان اخذ می‌کردند تا از منابع اصلی یونانی. البته بعدها به منابع اصلی هم دسترسی پیدا کردند و وقتی فیلسوفان برجسته‌ای در بین آنها پیدا شدند، کم کم به منابع اصلی یونانی هم مراجعه کردند، ولی در ابتدا فلسفه‌هایی که در اروپا مطرح می‌شد،

صرف نظر از اختلافات و کشمکش‌هایی که با کلیسا داشتند، بیشتر صبغه‌ی مشائی داشت و از کتاب‌های ابن‌سینا گرفته شده بود. مهم‌ترین فیلسوفی که در آن زمان و در بین مسلمانان هم برجسته شد، ابن رشد بود. در بین فیلسوفان اروپایی و غربی هم، فلسفه‌ی توماس آکوئیناس مطرح شد. او هم افکارش بسیار متأثر از ابن‌سینا بود و خیلی جاها هم رسماً از کتاب‌های ابن‌سینا با اسم نقل کرده است.

در سده‌های اخیر با کوشش‌های کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۳۱۴-۱۲۵۴ ق.) که پرورش یافته حوزه‌های علمی ایران و پیرو فلسفه صدرایی بود تدریجاً فلسفه و تفکر عقلی در برخی از ممالک اسلامی حیات تازه‌ای یافت. سید جمال در مصر به احیای فلسفه پرداخت بطوری که این کشور یکی از کانون‌های فعالیت‌های عقلی و فلسفی گردید و محققان چندی به احیای میراث فلسفی اسلامی و نظریه‌پردازی فلسفی پرداختند که در میان آن‌ها باید از محمد عبده (۱۳۲۳-۱۲۶۶ ق.)، مصطفی عبدالرزاق و اخیراً عبدالرحمن بدوی نام برد. اما با این همه فلسفه اسلامی در کشورهای عربی جایگاه شایسته خود را پیدا نکرد. بسیاری از کسانی که امروزه در کشورهای عربی به فلسفه اشتغال دارند بیشتر تحت تأثیر فلسفه غربند تا فلسفه اسلامی. در شبه قاره هند نیز حیات فلسفی ریشه چندین قرنه دارد. در سده‌های اخیر نیز علاقمندان به فلسفه در گوشه و کنار این دیار کم نبوده‌اند. فلسفه ملاصدرا از قرن یازدهم در هندوستان گسترش یافت و فلاسفه آن دیار شرح‌هایی بر آن نوشتند. برخی از آثار ملاصدرا مانند شرح هدایه از متون درسی در بعضی از مدارس اسلامی هند شد. از میان متفکران تأثیرگذار هند باید از شاه ولی‌الله دهلوی (۱۱۷۶-۱۱۱۴ ق.) و سید احمدخان بهادری (۱۳۱۵-۱۲۳۲ ق.) نام برد. سید احمد خان تحت تأثیر امواج تجددگرایی غربی به بازنگری در میراث اسلامی پرداخت. بی‌شک تأثیرگذارترین فیلسوف این منطقه محمد اقبال لاهوری (۱۳۵۷-۱۲۸۹ ق.) است که همچنان کانون توجه و مطالعات فلسفی در شبه قاره است. وی با آشنائی که با فلسفه و تفکر غربی از یکسو و فلسفه و معارف اسلامی بویژه اندیشه‌های جلال‌الدین مولوی از سوی دیگر داشت نتوانست اندیشه‌هایش را، با محوریت بازگشت به خویشتن و احیای فکر اسلامی برپایه سازگاری عقل و دین و تجربه معنوی، در صیاحتی امروزمین عرضه کند. قوت اقبال در سرودن شعر فارسی و اردو و ارائه اندیشه‌هایش به زبان شعر نام وی را به عنوان اندیشمندی اصیل ماندگار کرده است.

بدینسان فلسفه اسلامی در دوران معاصر کم و بیش مورد توجه مسلمانان واقع شده است و اندیشمندان مسلمان بسیاری در جهان اسلام هستند که در زمینه‌های فلسفی می‌اندیشند و فعالیت‌های فلسفی گوناگونی در برخی از کشورهای اسلامی صورت می‌گیرد که شایسته است مورد بررسی و پژوهش مستقل واقع شود.

\*اغلب پژوهش‌های فلسفی معاصر در جهان اسلام تحت تأثیر تجددگرایی غربی است

نکته شایان توجه این است که اغلب پژوهش‌های فلسفی معاصر در جهان اسلام اعم از شبه قاره هند، شرق آسیا و کشورهای عربی تحت تأثیر تجددگرایی غربی است و حضور سنت فلسفی اسلامی در این پژوهش‌ها چندان نیرومند نیست. توجه به فلسفه غرب و کوشش برای تعیین نسبت بین فکر اسلامی و غربی در بین این متفکران تا حد زیادی معلول آن است که اغلب این ممالک در دوران سیاه استعمار بطور مستقیم با هجوم و نفوذ فکر و فلسفه غربی مواجه بوده‌اند. اکثر مشتغلان به فلسفه در این ممالک تحصیلات فلسفی خود را یا در کشورهای غربی و یا در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی که برنامه‌هایشان را از الگوی غربی برگرفته‌اند گذرانده‌اند. در ایران، اما، وضعیت به گونه‌ای دیگر بوده است. عواملی همچون پیشینه کهن حکمت در ایران پیش از اسلام، سابقه حضور بیش از هزار سال سنت مستمر فلسفی در دوره اسلامی در ایران، تفکر عقل‌گرای شیعی، و این واقعیت که ایران هیچگاه مستعمره قدرت‌های سلطه‌گر غرب واقع نشد موجب گردید که فلسفه اسلامی در ایران در مقایسه با سایر ممالک اسلامی دارای جایگاهی ویژه گردد. هر چند موج

تجدد و غرب گرائی به ایران نیز رسید و جای پای نیز برای خود ایجاد کرد، اما به دلیل همان زمینه های تاریخی و فرهنگی نتوانست یکه تاز میدان شود و تفکر فلسفی اسلامی را تحت الشعاع قرار دهد.

\*سنت دیرین فلسفه اسلامی را بیش از هر جای دیگر باید در ایران جست و جو کرد

از این رو، سنت دیرین فلسفه اسلامی را بیش از هر جای دیگر باید در ایران جست و جو کرد که همچون گذشته محور فعالیت های فلسفی در دنیای اسلام و از این رو کانون بحث در این پژوهش است. قرن هاست که سلسله پیوسته استادی و شاگردی در ایران برقرار است و میراث فلسفی اسلامی-ایرانی با طی سیر تکاملی خود از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. با اینکه چراغ حکمت همواره در بین ایرانیان روشن بوده است و چهره هایی همچون فارابی، ابن سینا، سهروردی، نصیرالدین طوسی و ملاصدرا در این فرهنگ ظهور کرده اند، اما هیچگاه فلسفه رونق و رواج امروزینش را نداشته است.

\*امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی وارث و حامل سنت عقلی و معنوی اسلامی به نسل بعد از خود هستند

علاوه بر تحولات جهانی که منشأ تغییرات بنیادین بی سابقه ای در همه علوم و معارف از جمله فلسفه شده است، این تحول نوین در ایران بیش از هر چیزی مرهون مساعی دو شخصیت بزرگ است: امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی که وارث و حامل سنت عقلی و معنوی اسلامی و آموزگار و واسطه انتقال آن به نسل بعد از خود اند. اینان دو قطب مهم فلسفی و عرفانی می باشند که اغلب فیلسوفان و فلسفه پژوهان در ایران معاصر مستقیم یا غیر مستقیم از سرچشمه حکمت آن ها سیراب شده اند. فلاسفه اسلامی معاصر یا شاگردان بی واسطه و یا با واسطه آنها بوده اند و یا از اندیشه ها و آثار آن ها بهرمنند شده اند. برخی از این فیلسوفان عبارتند از: شهید مرتضی مطهری، مهدی حائری یزدی، شهید سید محمدباقر صدر، محمدتقی جعفری، سید جلال الدین آشتیانی، حسن زاده آملی، جوادی آملی و مصباح یزدی. اساتید یاد شده هم آثار فلسفی ارزشمندی از خود برجای گذاشته اند و هم شاگردان بسیاری را در این زمینه پرورش داده اند. این واقعیت نشان می دهد که تفکر فلسفی در جهان اسلام استمرار دارد و نه تنها عهد فلسفه اسلامی به پایان نرسیده بلکه این سنت با شور و نشاط بیشتری در پی گشودن افق های جدیدی در تفکر فلسفی به پیش می رود.

**منابع تحقیق در تاریخ فلسفه** اگر به منابع تحقیق درباره تاریخ فلسفه در ایران، بنگریم با چند نوع مآخذ و منبع مختلف مواجه می شویم که هر یک سه می در روشن ساختن سیر فلسفه دارد. اهم این منابع به این قرار است:

۱- تواریخ حکما و فلاسفه: یکی از انواع تاریخ نویسی که در دوره اسلامی متداول شد و مبتنی بر نمونه های موجز و ساده یونانی و سریانی بسط و تکمیل یافت، تاریخ حکما و فلاسفه است که طبعاً اولین منبع محققان تاریخ فلسفه است. از تاریخ الحکمای حنین بن اسحق، و پسر او اسحق بن حنین، و صوان الحکمه از ابوسلیمان سجستانی، و تتمه صوان الحکمه از بیهقی، و طبقات الاطباء ابن جلجل، و الفهرست ابن ندیم و الامد علی الابد ابوالحسن عامری، و طبقات الامم قاضی صاعد اندلسی، و نزهة الارواح شهرزوری، و تاریخ الحکماء ابن القفطی، و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه گرفته تا محبوب القلوب قطب الدین اشکوری، و روضات الجنات میرزا محمد خوانساری، و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری، و نامه دانشوران و ریحانة الادب محمد علی تبریزی، مجموعه ای از تاریخ حکما در دست است که در آن نتایج یک دوره بیش از هزار سال آثار و افکار حکما و فلاسفه اسلامی به طور کلی و ایران بالاخص درج و ضبط شده و در دسترس دانشمندان امروز قرار گرفته است. بین این منابع هنوز بسیاری از مهم ترین آن ها مانند کتب ابوالحسن عامری، و ابوسلیمان سجستانی، و شهرزوری به طبع نرسیده است، گرچه نسخه های کامل و یا دست کم قسمت هایی از بسیاری از این نوع مراجع موجود است (\*).

۲- کلمات قصار و گفته فلاسفه: در حالیکه تواریخ حکما بیشتر درباره شرح زندگی و آثار حکیمان است، نوع دوم از منابع که کتاب های شامل گفتار آنان است طریق بهتری است جهت آشنایی با افکار فیلسوفان. این نوع کتب از قبیل مختارالحکم ابن فاتک آمری و سمرالافلسفه از عبدالستار لاهوری که شامل گفتار حکمای یونان نیز هست، نه تنها منبع مهمی برای آشنایی با برخی مآخذ یونان است که اصل آن در دست نیست، بلکه بعضی از مسائل فلسفی مخصوصا مسائل متعلق به قرون اولیه تمدن اسلامی را روشن می سازد.

۳- فهرست کتب و مآخذ و اعلام: فهرست نویسان اسلامی که در صدد ذکر نام و آثار دانشمندان اسلامی برآمده اند، ضمنا مطالب بس مهمی درباره فلاسفه جمع آوری کرده اند. کشف الظنون و اعیان الشیعه و الذریعه نمونه های بارزی از این نوع منابع است. گاه گاهی نیز حکیم یا محقق بزرگی خود به جمع آوری و نقد آثار دانشمند دیگر کمر همت بسته است، مانند فهرست مصناف رازی که به دست ابوریحان بیرونی جمع آوری شده و از زنده ترین منابع تاریخ فلسفه و علوم قرن چهارم است. اهمیت این نوع کتب بیش از همه در روشن ساختن ارتباط بین کتب مهم فلسفی و آشنایی فلاسفه با منابع پیشین و نیز آشکار ساختن آثاری است که در دوره های بعدی فلسفه به فراموشی سپرده شده است. ۴- کتب تاریخی: از آن جا که بسیاری از کتب بزرگ تاریخی در دوره اسلامی با سیر انبیا و حکما نیز سر و کار داشته است، اکثر این کتب اطلاعات سودمندی درباره سیر فلسفه در بر دارد، کتبی از قبیل تواریخ طبری و یعقوبی و ثعالبی و التنبیه و الاشراف مسعودی و تاریخ بیهق، و در دوران بعدی جامع التواریخ و تاریخ عالم آرای عباسی و روضه الصفا و ناسخ التواریخ و غیره، همه فصولی درباره تاریخ فلسفه و علوم مخصوصا علوم مربوط به عصر نگارنده در بر دارد. همچنین تاریخ های مختصر تر، یا محدود به یک ناحیه و دوره، یا درباره شرح اوضاع و احوال و امور فرهنگی یک عصر، مانند چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی و تذکره ها و تواریخ ادبی نیز حاکی از مطالب فراوانی درباره تاریخ فلسفه است. ۵- کتب کلامی و ملل و نحل و مباحثات و مناظرات دینی: از آن جا که آغاز فلسفه اسلامی با پیدایش کلام توأم بوده و همواره منازعه و مناظره بین متکلمین و فلاسفه ادامه داشته است، از بهترین منابع تاریخ فلسفه در ایران، همانا کتب کلامی و ملل و نحل و فرق و مناظرات علمی و کلامی است. آثار جاحظ و بغدادی و ابوحیان توحیدی و شهرستانی و امام فخر رازی مخصوصا المباحث المشرقیة حاوی نکات دقیق درباره مسائل اساسی فلسفی و نظریات حکمای بزرگ درباره آن هاست. اسباب تأسف است که تاکنون استفاده بیشتری از این گونه منابع، در تحقیقات درباره تاریخ فلسفه اسلامی، نشده است. ۶- کتب عرفانی: همچنین کتب عرفانی اگرچه ظاهرا دور از مطالب فلسفه استدلالی است، رابطه مهمی با فلسفه داشته است، مخصوصا بعد از قرن ششم هجری هنگامی که سهروردی باب نوینی در حکمت گشود و ابن عربی عرفان را به صورت علمی و نظری در آورد. شرح هایی که بر فصوص الحکم ابن عربی نگاشته شده است از مهم ترین منابع سیر فلسفه و حکمت است. در ایران، در هفت قرن اخیر، و به علت عدم توجه به این منابع است که بسیاری از مسائل فلسفی این دوره مبهم مانده است. ۷- متون فلسفی: بالاخره باید به خود متون فلسفی، نه تنها از لحاظ این که منبع افکار فلسفی است بلکه به عنوان مآخذ تاریخ فلسفه در ایران، توجه کرد. اکثر کتب قدیم تاریخی به ذکر نام آثار فلاسفه و یا برخی حوادث برجسته حیات آن ها اکتفا کرده است و کمتر می توان شرح حال جامع و عمیقی از حکما، مانند شرح شهرزوری در نزهة الارواح از سهروردی و یا شرح حال بوعلی از بوزجانی به دست آورد و حتی از این امر مشکل تر، امکان پی بردن به سیر افکار فلسفی از منابع متداول است. فقط بررسی دقیق رسائل کندی و فارابی و بوعلی می تواند تحول افکار مشایی را در این دوره روشن سازد، یا متن شفا خود از تاریخ فلسفه در قرون قبلی حکایت می کند و کتاب تعلیقات شیخ الرئیس نیز مباحث فلاسفه و منطقیون قبل از خود را منعکس می سازد، و یا برخی کتب که زیاد شرح شده است مانند اشارات با شروح فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی، سیر چند قرن فلسفه مشایی را در بردارد. همچنین می توان در شرح های متعددی که بر کتاب کلامی تجرید از خواجه نصیرالدین طوسی و فصوص الحکم ابن عربی نوشته شده است، برخی از مهم ترین تحولات فلسفی قرون هفتم تا دهم را جست و جو کرد.

بین متون فلسفی به عنوان منبع تاریخ فلسفه، هیچ یک اهمیت اسفار ملاصدرا را ندارد، که علاوه بر بحث مسائل حکمی سیر افکار را نیز ذکر کرده است. ملاصدرا با کتب و رسائل زیادی آشنایی داشته است که اکنون در دست نیست. بنابراین در کاوش های تاریخ فلسفه اسلامی، از شاهکار فلسفی او یعنی کتاب اسفار، می توان بهره های فراوان برد. مهم ترین وظیفه محققان در مرحله کنونی، چاپ دقیق و منقح متون مهم فلسفی و تحقیق درباره آن هاست، متونی که بیشتر آن ها هنوز در دسترس نیست و محقق ناچار است به جای تفحص در سیر و تحول افکار و مباحث فلسفی وقت خود را برای خواندن نسخ مشکل، معمولاً به علت عدم فهرست های لازم، جست و جوی اسم ها و مطالب گوناگون صرف کند. امید می رود که در مرحله فعلی تحقیق با علاقه ای که به شناختن تاریخ ایران دیده می شود، قدمی نیز در این راه برداشته شود تا تاریخ فکری ایران که سایه خود را بر جمیع شیء و اجتماع و فرهنگی این سرزمین افکنده است تا حدی روشن شود. هنگامی که به آنچه اکنون از تاریخ فلسفه اسلامی در ایران در دست است می نگریم، این امر آشکار می شود که در حالیکه در همه ادوار احتیاج به تحقیقات گوناگون زیاد است، دست کم در برخی موارد مسائل نسبتاً بررسی شده است. با آنکه در موارد دیگر، مسائل و موانع اساسی هنوز پابرجاست. مثلاً تحقیقات دانشمندان مغرب زمین و نیز برخی محققان عرب تا حدی سیر فلسفی سه قرن اول فلسفه اسلامی را روشن ساخته است. نیز بر اثر تحقیقات سالیان اخیر نکات درخشان تر نهضت های فلسفی دوره صفویه، کم و بیش، معروف شده است در حالیکه تحولات بعدی این مکتب ها یعنی، استمرار مکتب ملاصدرا و یا پیروان مکتب مشایی از قرن دهم تا سیزدهم، به هیچ وجه روشن نیست. شهرزوری، زهه الارواح، ترجمه فارسی ضیاء الدین دری، در دو جلد در تهران، ۱۳۱۷، به طبع رسیده است در حالیکه اصل متن عربی هنوز چاپ نشده است. نیز الامدعلی الابد عامری با وجود در دست بودن نسخ متعدد، هنوز به طبع نرسیده است. نیمه دوم صوان الحکمة سجستانی نیز که موجود است هنوز چاپ نشده است.

مرحوم شهید مطهری در کتاب مقالات فلسفی، جلد ۳ می فرماید مسائل فلسفه اسلامی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

- ۱- مسائلی که تقریباً به همان صورت اولی که وارد حوزه اسلامی شده است باقی مانده و مسلمانان هیچ گونه تصرف یا تکمیلی در آن به عمل نیاورده اند، یا آنچه کرده اند به قدری نبوده که شکل و قیافه مسأله را عوض کند. مانند اکثر مسائل منطق، بحث مقولات عشر و علل اربعه، تقسیمات علوم و تقسیمات قوای نفس و ...
- ۲- مسائلی که فلاسفه اسلامی آنها را تکمیل کرده اند به این صورت که یا با تکثیر براهین پایه های آن را محکمتر و مستدل تر کرده اند، یا شکل برهان را عوض کرده اند مانند: مسأله امتناع تسلسل، تجرّد نفس و بقاء آن، اثبات واجب، توحید واجب، قاعده الواحد، و امتناع صدور کثیر از واحد، اتحاد عاقل و معقول، جوهریت صور نوعیه و ...
- ۳- مسائلی که در دوره اسلامی از ابهام خارج گردیده و مشخص شده است و به لحاظ محتوا تغییرات اساسی کرده است مثل: مسأله مُثُل افلاطونی، رابطه خدا و عالم، مسأله صرف الوجود بودن واجب، اقسام تقدم، اقسام حدث، انواع ضرورت و امکان، اقسام وحدت و کثرت و ...
- ۴- مسائلی که برای اولین بار در جهان اسلام طرح و عنوان شده است و در دوره ی یونانی و اسکندرانی سابقه نداشته است. مانند: مسائل اساسی وجود، وحدت وجود، وجود ذهنی، احکام عدم، مسأله جعل، مناط احتیاج معلول به علت، قاعده بسیط الحقیقه، حرکت جوهریه، تجرّد نفس در مرتبه حیوانی، تجرّد نفس در مرتبه خیال، اعتبارات ماهیت، مقولات ثانیه، قاعده امکان اشرف، کیفیت علم حق تعالی، امکان استعدادی، بعد چهارم بودن زمان، جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس، وحدت نفس و بدن، ترکیب اتحادی ماده و صورت و ...

بعضی گفته اند: در عالم اسلام فلسفه ملاصدرا چهار راهی است که فلسفه مشاء، اشراق، عرفان، کلام، قرآن و حدیث را به هم متصل کرد و آن به این ترتیب بود که کلام به تدریج تحت نفوذ فلسفه قرار گرفت و آخر کار در فلسفه هضم شد. تشکیکات متکلمین در عمیق شدن و گسترش فلسفه دخیل بود: در مسائل وجود که اساس فلسفه ملاصدرا است هم متکلمین دخیل بوده اند و هم عرفا. مسأله مناط احتیاج معلول به علت، معلول ستیزه گری کلام با فلسفه است. فلسفه اسلامی اگر چه کلام را تسلیم کرد، ولی خود تسلیم قرآن و معارف اهل بیت و عرفان شد و بیشترین تأثیرات را از قرآن و نهج البلاغه و حدیث گرفت. پس در اثر تلاقی وحی و عقل و قلب (مکاشفه) و در اثر تشکیکات و ایرادات متکلمان در حوزه اسلامی نوعی جدید از فلسفه متولد می شود، و مراحل تکاملی خود را پشت سر می گذارد؛ و در حکمت متعالیه ملاصدرا به کمال خود می رسد. متکلمان از آن جهت که در مقابل فلسفه قد علم کردند، و اظهار داشتند که از این اسمهای پرتطنئه سقراط و افلاطون و ارسطو نباید ترسید، به حریت فکر در جهان اسلامی خدمت کردند. ایشان توانستند سوالات و تشکیکات خود را در فلسفه منعکس کنند؛ فلاسفه را در بن بست هایی قرار دهند و به چاره جوئی وا دارند و موجبات ظهور افکار و اندیشه های جدید را فراهم آورند. و در میان ایشان نقش غزالی و فخررازی از همه برجسته تر است که لازم است با آن که ایشان از متکلمانند بحثی هر چند مختصر درباره افکار و آثار ایشان داشته باشیم.

## نهضت ترجمه؛ نتایج و پی آمدهای آن

فاطمه جان احمدی

آنچه فرا رو دارید مقاله ای است با عنوان: «بررسی تاریخ ترجمه در دوره اول خلافت عباسیان» در این مقاله نگارنده تلاش دارد تا ضمن معرفی هر چه بهتر و دقیق تر نهضت بزرگ علمی جهان اسلام - نهضت ترجمه - تلاش های راستین محققان طراز اول و دانشوران سازنده آن دوره را بیان نماید. در این عرصه به برخی ویژگی های فرهنگی عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی نیز اشاره خواهد شد.

در این مقاله به بررسی موارد ذیل خواهیم پرداخت:

۱- آغاز نخستین حرکت علمی مسلمانان و معرفی اولین بنیان گذاران آن در عصر اموی.

۲- نهضت ترجمه در عصر طلایی عباسیان.

۳- نهضت ترجمه در اندلس و دلایل توجه مسلمانان به ترجمه آثار پیشینیان.

۴- روش های مترجمان در ترجمه نصوص و متون کهن.

در پایان، نتایج و پی آمدهای نهضت ترجمه را مورد بررسی قرار می دهیم.

## حرکت علمی مسلمانان در قرون نخستین اسلامی:

محیط جغرافیایی خشن، نامساعد و در عین حال متکی بر طبیعت شبه جزیره عربستان، سادگی معیشت را برای ساکنان آن به ارمغان آورده بود. بازتاب این سادگی تنها در ظاهر عرب جاهلی خلاصه نمی شد، بلکه بی نیازی آنان را به علوم مختلف نیز در بر داشت. اگرچه در برخی علوم چون طب<sup>(۲)</sup> و نجوم<sup>(۳)</sup> تجربه هایی کسب کرده بودند، لیکن هنوز معرفت علمی آنان تکوین نیافته و متکی بر علل مبهم و ناشناخته پدیده های طبیعی بود.

با ظهور اسلام، بر اساس توصیه‌های قرآن کریم<sup>(۴)</sup> و سفارش‌های پیامبر اکرم (ص)،<sup>(۵)</sup> عرب مسلمان به خواندن و نوشتن روی آورد و نخستین گام‌های معرفتی خود را با فراگرفتن قرآن آغاز نمود. اما هنوز اتکالی بر قوه حافظه سرشار و به تبع آن قبح نگارش، مانع از یادگیری نوشتن و ثبت آموخته‌ها می‌شد<sup>(۶)</sup> و همین عامل مانع بزرگ رسیدن جامعه اسلامی به مراحل تکمیلی بود.

فرایند عصر فتوحات اسلامی، رویارویی فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف و کهنی بود که در سایه آمیختگی آن‌ها، فرهنگ و تمدن اسلامی با همه ویژگی‌های بارز خود شکل گرفت. هرچند در مراحل نخستین خلافت اسلامی و تا اواسط حکومت امویان، هنوز اعتقاد به عدم پذیرش هر چیز غیر از قرآن و تاکید بر قوه حافظه و اجتناب از نگارش، بی‌اقتبالی بسیاری از علوم را فراهم آورده بود، اما با گذشت زمان و در پی رشد معرفتی مسلمانان و نیاز مبرم تمدن نوحاسته اسلامی به آموختن و رسیدن به سرچشمه‌های اصلی معرفت و علم، مسلمانان ناگزیر به روی آوردن به ترجمه و نقل متون گردیدند.

با استقرار خلافت امویان در شام و نزدیکی آنان به رومیان و تسلط بر مدارس علمی رها (ادسا)، نصیبین، حران و انطاکیه، رفته رفته زمینه‌های آغاز حرکت علمی مهیا گردید. خلفای نخستین اموی با خواندن و شنیدن سرگذشت پر عظمت پیشینیان، به تاریخ علاقمند شدند؛ چنان‌که درباره معاویه آورده‌اند:

...تا یک ثلث شب به اخبار و ایام عرب و عجم و ملوک آن‌ها و رفتار آنان با رعیت و سیرت شاهان ملل و جنگ‌ها و حيله‌ها و رعیت پروری‌شان می‌گذشت ... هنوز سه یکی از شب مانده برمی‌خاست و دفترهایی را که سرگذشت اخبار و جنگ‌ها و خدعه‌های ملوک در آن ثبت بود، می‌خواست و غلامان مخصوص که مامور نگهداری و قرائت دفترها بودند به خواندن آن می‌پرداختند و هرشب بر بخشی از اخبار و سرگذشت‌ها و آثار و انواع سیاست‌مداری‌ها واقف می‌شد<sup>(۷)</sup>.

همین تمایل وافر به اطلاع از اخبار ملوک گذشته<sup>(۸)</sup> موجب شد تا خبرگانی را برای ترجمه و یا قرائت گزیده‌هایی از متون تاریخی و پزشکی به دربار دعوت نمایند. بنابر قول مشهور، نخستین ترجمه عهد اموی به خالد بن یزید بن معاویه (م ۸۵ه) اختصاص دارد<sup>(۹)</sup>. خالد به دلیل علاقه بسیار به علم و دانش،<sup>(۱۰)</sup> حکیم آل مروان<sup>(۱۱)</sup> نام گرفت و با پشتکار فراوان به فراگرفتن علم کیمیا (شیمی) پرداخت و به ترجمه متون علمی از زبان یونانی و قبطی به عربی توجهی ویژه مبذول داشت<sup>(۱۲)</sup>. عمر بن عبدالعزیز در مورد او می‌گوید: «در میان بنی‌امیه مانند خالد زاده نشده است»<sup>(۱۳)</sup>.

از دیگر خلفای برجسته اموی که نامی در ترجمه و نقل منابع و یا جمع‌آوری کتاب از خود برجای نهاد، عمر بن عبدالعزیز است. در مورد اقدامات وی مطالب فراوانی در منابع آمده است، از جمله این که او در گنجینه کتاب‌های شام، اثری از علم پزشکی، نوشته قس بن هارون بن‌اعین،<sup>(۱۴)</sup> یافت که از بهترین کناش‌های<sup>(۱۵)</sup> قدیمی به‌شمار می‌آمد. این اثر ارزشمند و بی‌نظیر که اهرن، (Heron) نام داشت، توسط ماسرجویه<sup>(۱۶)</sup> ماسرجیس<sup>(۱۷)</sup> (به عربی برگردان شد. عده‌ای از خلیفه خواستند تا از آن کتاب رونویسی کرده و آن را منتشر نمایند، اما خلیفه سخت‌گیر راضی نمی‌شد. سرانجام پافشاری‌های بسیار آنان خلیفه را وادار نمود تا پس از چهل روز اندیشیدن و استخاره کردن، کتاب را عرضه نموده، اجازه طبع و نشر آن را صادر نماید<sup>(۱۸)</sup>).

این‌گونه تردید و تنگ‌نظری خلفای اموی نسبت به علوم، سالیان متمادی آثار ارزشمند و نفیسی را در گنجینه‌ها و کتاب‌های آنان متروک باقی نهاد. با این توصیف، از میان مترجمان این عصر می‌توان به صالح بن عبدالرحمن،<sup>(۱۹)</sup> ماسرجویه<sup>(۲۰)</sup> سرجون بن منصور<sup>(۲۱)</sup> تیاذوق،<sup>(۲۲)</sup> اصطفی بن قنانه بن متی،<sup>(۲۳)</sup> و حسان نبطی<sup>(۲۴)</sup> اشاره کرد.

سقوط خاندان بنی امیه و طلوع اقبال آل عباس دوره جدیدی از تحولات تاریخی، فرهنگی و علمی را در تمامی ممالک تابعه خلافت اسلامی به دنبال داشت. دوره‌ای که اربابان قلم آن را عصر طلایی اسلام (عصر الاسلام الذهبی)، دوره مدنیت اسلامی، و عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی نام نهاده‌اند<sup>(۲۷)</sup>. انتقال مرکز خلافت از دمشق به مدینه الاسلام بغداد و نزدیکی آن به کانون علمی جندی شاپور و حضور بی‌شائبه وزیران کاردان و مستشاران با کفایت ایرانی در دربار خلافت اسلامی و علاقه وافر خلفای نخستین بنی عباس به علم، ادب و فرهنگ پروری، نهضت بزرگ علمی و فرهنگی جهان اسلام را به بار نشاند.

اگرچه بنیان‌گذار خلافت عباسیان، ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶ هـ) به دلایل متعدد هم‌چون دشواری‌های عصر استقرار، مقابله با مخالفان و معارضات حکومت نوخاسته، و کوتاهی عمر خلافتش، هرگز نتوانست به علوم توجهی شایسته مبذول دارد، اما برادر او منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ) به رغم همه مشکلات عصر تثبیت، به خوبی بر اریکه قدرت سامان گرفت<sup>(۲۸)</sup> و با بنای شهر بغداد<sup>(۲۹)</sup> و انتقال مرکز خلافت به آن‌جا، دولتی قدرتمند و کارآمد تشکیل داد. علاقه و اعتقاد بیش از حد منصور به تنجیم و احکام ستارگان و طالع بینی موجب شده بود تا بدون اجازه منجمان به کاری دست نیازد. از این‌رو با فراخوان سرآمدان نجوم از ایران و هند نام خود را به عنوان نخستین خلیفه ای که منجمان و ستاره‌شناسان را به دربار فراخواند،<sup>(۳۰)</sup> رقم زد.

به دنبال این نیاز و توجه خلیفه منجمان و آگاهان به علم ستاره شناسی از ایران و هند به دربار خلافت راه یافتند. در راس این جماعت، «نوبخت منجم»، از اعظم و بزرگان خاندان مشهور نوبختی<sup>(۳۱)</sup> قرار داشت که از سرآمدان ستاره شناسی عصر خود محسوب می‌شد و دارای زیج‌ها و جداول فلکی مشهوری بود<sup>(۳۲)</sup>. منصور در ساختن شهر بغداد و انتخاب محل آن، بارها از نظرات نوبخت استفاده نمود<sup>(۳۳)</sup>. فعالیت با نشاط و مهارت وی در کار تنجیم، به استمرار حضور خاندان نوبختیان در دربار خلفای بعدی انجامید<sup>(۳۴)</sup>.

علاوه بر این، ستاره‌شناسان هندی نیز در دربار منصور آمد و شد داشتند؛ در حدود سال ۱۵۶ هـ که هیاتی از آنان به حضور منصور رسیده بودند، یکی از آن‌ها کتابی به نام «سندهند»<sup>۲</sup> «با خود داشت که دارای اطلاعات جامعی در مورد نجوم و حساب هندی بود<sup>(۳۵)</sup> و خلیفه یکی از مترجمان طراز اول دربار به نام ابراهیم فزاری را مامور ترجمه آن نمود. حاصل تلاش ابراهیم کتابی شد با عنوان «سند هند کبیر»<sup>(۳۶)</sup> که بعدها در عصر مامون، توسط محمدبن موسی خوارزمی خلاصه گردید و تا مدت‌ها اساس زیج منجمان اسلامی بود<sup>(۳۷)</sup>. به استناد منابع، در همین دوره است که کتاب‌های بسیاری از علم نجوم و احکام مربوط به آن‌ها برای عباسیان ترجمه شد. از میان مترجمان آثار ستاره‌شناسی دربار منصور می‌توان به ابراهیم فزاری<sup>(۳۸)</sup> و فرزندش محمد<sup>(۳۹)</sup> و علی بن عیسی اسطرلابی<sup>(۴۰)</sup> که نام و آوازه‌ای بس بلند در این عرصه داشتند، اشاره نمود.

علاقه و اشتیاق فراوان منصور به کسب معارف جدید، او را متوجه مرزهای خارجی خلافت نمود. از این‌رو، با اعزام هیات‌هایی بلندپایه به دربار قیصر روم، از او خواست تا کتاب‌ها و متون قدیمی یونانی را برای وی بفرستد<sup>(۴۱)</sup>. رومیان هم کتاب اقلیدس و برخی آثار علوم طبیعی<sup>(۴۲)</sup> و شاید کتاب مجسطی بطلمیوس<sup>(۴۳)</sup> را به دربار خلافت اسلامی ارسال نمودند. در پی این اقدام، خلیفه عده‌ای از دانشمندان و سرآمدان فن ترجمه را مامور کرد تا به برگردان این کتاب‌ها به زبان عربی مبادرت نمایند. مسعودی معتقد است که منصور اولین خلیفه‌ای بود که از زبان‌های بیگانه برای او آثاری به عربی ترجمه کردند<sup>(۴۴)</sup>؛ درحالی‌که ابن ندیم بر این باور است که نخستین ترجمه‌ها به امویان اختصاص دارد<sup>(۴۵)</sup>.

در هر صورت، از نخستین آثاری که از زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید، می توان از کتاب «کلیله و دمنه» نام برد. این کتاب ارزشمند از مشهورترین آثار ادبی هندی است که در عهد ساسانیان توسط برزویه طبیب از سانسکریت به پهلوی برگردان شد،<sup>(۴۶)</sup> و ابن مقفع در این دوره، یعنی آغاز عصر ترجمه، آن را از پهلوی به عربی ترجمه نمود<sup>(۴۷)</sup>. علاوه بر آن، کتاب سند هند هم توسط مترجمان عالی رتبه هندی به عربی ترجمه شد<sup>(۴۸)</sup>. در کنار ترجمه برخی آثار یونانی چون مجسطی بطمیوس<sup>(۴۹)</sup> و کتاب اقلیدس، تعدادی از کتاب های ارسطو و هم چنین کتاب ارثماتیکی<sup>(۵۰)</sup> (Arithmeetic) و دیگر آثار کهن یونانی نیز به عربی ترجمه شد.

بدین سان، خلافت منصور عباسی فرصتی مناسب برای مؤلفان و اربابان قلم بود تا آن چه را که پیشتر اجازه نگارش و نشر آن را نداشتند، اکنون به رشته تحریر درآورند. از جمله آنان، مورخ نامی «محمدبن اسحاق» صاحب کتاب «المغازی و السیر و اخبار المبتداء» است. بنابر اظهار مسعودی، این کتاب پیش از آن، مدون و معروف نشده بود<sup>(۵۱)</sup>.

در کنار تلاش های بی وقفه محققان علم نجوم و سایر علوم، پزشکان کارآمد نیز در اعتلای علم پزشکی تلاشی در خور اعتنا نمودند. در میان پزشکان پرکار دربار منصور، جورجیس بن بختیشوع از جایگاه والایی برخوردار بود. او که رئیس دارالعلم و بیمارستان جندی شاپور بود، به دنبال بیماری صعب العلاج منصور که پیشتر - در سال ۱۴۸ هـ - بر او عارض شده و اشتهای او را به شدت کاهش داده و درد شکم امان او را بریده بود، به دربار خلیفه راه یافت. در اندک زمانی وقار، عفت،<sup>(۵۲)</sup> زبان آوری، کمال ادب و مهارت در طبابت بر هیبت پزشکی نصرانی نزد خلیفه افزود و چیزی نگذشت که از ملازمان نزدیک خلیفه گردید<sup>(۵۳)</sup>. او در مدت اقامتش در دربار بغداد کتاب های پزشکی بسیاری را به رشته تحریر درآورد و از آن جا که به زبان های سریانی، یونانی، فارسی و عربی به خوبی آشنا بود توانست کتاب های طبی یونان باستان را برای خلیفه ترجمه نماید<sup>(۵۴)</sup>. مهارت، حسن سیرت و کاردانی او، حضور فرزندان و نوادگانش را در دربار شش خلیفه عباسی (منصور، هارون، مامون، معتصم، واثق و متوکل) تضمین نمود<sup>(۵۵)</sup>.

با این توصیف شاید بتوان این ادعا را پذیرفت که منصور نخستین خلیفه ای بود که به طور رسمی به نقل و ترجمه متون کهن علمی توجه کرد، اگر چه این امر با لبا در دو زمینه طب و نجوم خلاصه می شد. ادامه روند نهضت علمی که منصور آغاز کرده بود هم چنان با فرازونشیب هایی جدی در عصر مهدی (۱۵۸-۱۶۹ هـ) دنبال شد. اختلافات مذهبی به همراه درگیری های دینی و گفت و گوهای جدلی متکلمان<sup>(۵۶)</sup> در این عصر که بی تردید در نتیجه نفوذ و رواج اندیشه های مذهبی سرزمین های تابعه خلافت عباسی بروز کرده بود، نشاطی تازه به این نهضت بخشید.

با ترجمه بسیاری از آثار فکری و فلسفی این سرزمین ها، بویژه ایران و روم، بازار نشر آرا و عقاید کلامی، مجادلات و مناظرات فرقه ای گرم تر گردید و همین امر موجب شد تا خلیفه، متکلمان و محققان را از اقصی نقاط به دربار دعوت نموده و آنان را به تالیف کتاب های ضد زندیق تشویق نماید<sup>(۵۷)</sup>. بدین ترتیب نام او به عنوان نخستین خلیفه اهل تحقیق که متکلمین را برای تصنیف آثار کلامی ترغیب می نمود، رقم خورد<sup>(۵۸)</sup>. اما از آن جا که بخش عمده حکومت مهدی به تنعم و خوش گذرانی، بذل و بخشش و افزودن به تجملات گذشت، هرگز فرصتی نیافت تا بتواند طرحی را که پدرش در انداخته بود، به غایت رساند. با مرگ او، موسی الهادی به خلافت رسید، اما دوره یک ساله (۱۶۹-۱۷۰ هـ) حکومت او نیز همه در آشوب و التهاب سپری شد؛ از این رو، وی نتوانست کمک مفیدی به جریان نهضت ترجمه نماید. لیکن حکومت طولانی هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هـ) فرصتی مناسب برای انجام فعالیت های فرهنگی ایجاد نمود، هر چند او میراث دار خلافتی از هم گسیخته بود. چنان که ممالک تابعه یکی پس از دیگری دچار بحران شده و این بحر ان ها در برخی نواحی، حاکمیت خلافت اسلامی را به مخاطره انداخته بود؛ برای نمونه، ایران به عنوان وسیع ترین سرزمین تابعه خلافت اسلامی، شرایط دشوار و آشفته ای را

می‌گذراند و مغرب نشینان خلافت اسلامی هم پیوسته در تزلزل بودند و بیزانسیان فرصت طلب نیز مرزهای شمالی حکومت اسلامی را تهدید می‌کردند .

به رغم همه این مشکلات، خلیفه مقتدر که تربیت شده شایستگان و خبرگانی چون خاندان محتشم برمکیان بود،<sup>(۵۹)</sup> خیلی زود بر مشکلات فائق آمد و به مدد خوش فکری خود همه آشوب‌ها و هیجان‌های سرزمین‌های تابعه را خاتمه داد و بار دیگر آرامش و صلح را به همه مرزهای داخلی و خارجی باز گرداند. حضور فعال و همه جانبه مستشاران با کفایت و رایزنان با درایت ایرانی یکی از درخشان ترین ادوار تاریخی خلافت اسلامی را به وجود آورد. دوره‌ای که نزد محققان به عصر طلایی (عصر الاسلام الذهبی)، عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی،<sup>(۶۰)</sup> و روزگار پرنعمت مملکت اسلامی موسوم است<sup>(۶۱)</sup>. خزانه آکنده از ثروت،<sup>(۶۲)</sup> صلح و آرامش ناشی از تمرکز قدرت که لازمه انجام امور فرهنگی و علمی است، وجود برمکیان باذوق و صاحب درایت که خود آمیزه ای از فرهنگ و ادب بودند،<sup>(۶۳)</sup> در اندک زمانی پایتخت خلافت بغداد را به شهر افسانه‌های هزارویک‌شب<sup>(۶۴)</sup> مبدل نمود. تا جایی که مردم به دلیل رونق و رفاه عمومی، این عصر را «ایام عروس» نامیده‌اند<sup>(۶۵)</sup>.

او از سویی درهای گشوده دارالعلم بغداد، محفل‌ها و انجمن‌های پررونق علم و ادب، مجالس وعظ و مجادلات علمی، فرهیختگان بی شماری را به سوی مرکز خلافت جلب و جذب نمود. به دنبال حضور بی شائبه این دانشمندان که بی شک از حمایت‌های همه جانبه خلیفه علم دوست<sup>(۶۶)</sup> بهره‌مند بودند، به همراه تلاش‌های بی‌وقفه برمکیان که خود از طرفداران سرسخت نهضت علمی به شمار می‌آمدند،<sup>(۶۷)</sup> جریان ترجمه شتابی تازه گرفت.

با شکوفایی اذهان عمومی و توجه مردم به علوم و فنون، علاقه مندی ایشان به کتاب‌های علمی پیشینیان افزایش یافت و البته خلیفه هارون‌الرشید نیز خود از شیفتگان تاریخ ملوک و اکاسره و اخبار گذشتگان بود. همو بعدها متأثر از افکار پزشکان و دانشمندان مقرب دربار خلافت که عمده از دوست داران منطق و فلسفه محسوب می شدند و از حکمت هم بهره ای داشتند، به منطق و فلسفه علاقه مند شد. از این‌رو خلیفه در پی کسب آثار علمی، فرمان داد تا در سرزمین های فتح شده و یا ممالک تابعه، هر کتابی یافت می شد، به بغداد منتقل نمایند؛ برای نمونه، پس از فتح عموریه و آنقره (آنکارا) در آسیای صغیر، کتاب‌های بی شماری به دست آمد که همگی را به بغداد منتقل کردند<sup>(۶۸)</sup> و هارون، یوحنا بن ماسویه، پزشک و مترجم دربار را برای ترجمه آن‌ها مامور نمود<sup>(۶۹)</sup>. سیوطی در مورد علاقه هارون به کسب معارف جدید می‌نویسد: «نمی‌شناسم ملکی را که فقط در کسب علم سفر کند بجز رشید<sup>(۷۰)</sup>».

این سیاست خلیفه مبنی بر جمع آوری کتاب از زبان های مختلف، حضور مترجمان خبره و کارآمد را در دربار ضروری می نمود. در پی احساس این نیاز اساسی، مقدمات مهاجرت پزشکان، متکلمان و ادیبان ایرانی، هندی و سریانی به مرکز خلافت فراهم شد. آشنایان و دانایان به فن ترجمه به نقل و ترجمه این آثار مبادرت نمودند. در میان این خیل بی شمار، نخبگانی چون یوحنا ماسویه<sup>(۷۱)</sup> و حنین ابن اسحاق حضور داشتند. در بسیاری از موارد، این خبرگان از جانب خلیفه با میل باطنی به سفرهای دور و دراز رفته، کتاب‌ها و آثار کهن مورد نیاز جامعه علمی آن روز را یافته و برای ترجمه به دربار می آوردند<sup>(۷۲)</sup>. نتیجه قطعی این سیاست خلیفه، رونق علمی مرکز خلافت اسلامی بود. همین عامل اساسی می توانست از جاذبه‌هایی باشد که جمع زیادی از دانشمندان خواهان علم و حکمت را به دربار بغداد رهنمون سازد. اما بی شک آن‌چه در ماندگاری و ترغیب و تشویق خبرگان ترجمه برای مارست بیشتر و مستمر مؤثر افتاد، گشاده دستی خلیفه در پرداخت عطایا و هدایای گران قیمت به مترجمان بود و شاید همین موضوع، در کنار علاقه محققان و مترجمان به کسب علم، از عوامل مهم و تعیین کننده جلب و جذب و ماندگاری دانشمندان - حتی به صورت خاندانی - در دربار خلافت اسلامی باشد. برای نمونه،

خاندان بختیشوع و یا خاندان نوبخت، خاندان حنین و خاندان شاکر از خدمتگزاران دربار عباسیان بودند که بطور مستمر چند نسل در کنار خلفای بنی عباس ماندند و نقش مهمی را در نهضت ترجمه و اعتلای علمی این عصر ایفا نمودند .

بنابر آن چه گذشت، پس از زمانی کوتاه وجود انبوه کتاب های گسیل شده به مرکز خلافت، به همراه رواج کاغذ<sup>(۷۳)</sup> که از مهم ترین پدیده‌های این عصر به شمار می آید و به دنبال آن، ترجمه ها و نسخه های متعددی که رونویسان (نساخان و وراقان ) از آن ها تهیه می کردند، تاسیس مکانی برای حفظ و نگهداری آن ها را ضروری نمود . از این رو کتابخانه ای عمومی در مکانی فراخ با درهای گشوده و اتاق هایی مملو از کتاب به نام «بیت الحکمه» بنیان نهاده شد<sup>(۷۴)</sup> تا علاوه بر حفظ آثار مکتوب، جایگاه مناسبی برای مطالعه محققان و طالبان علم باشد . اگرچه هنوز میان محققان برای معرفی نخستین مؤسس آن اختلاف نظر وجود دارد، اما بنابر شواهد و قراین موجود، نخستین گام های بنیان این مؤسسه بزرگ علمی در عهد هارون برداشته شد<sup>(۷۵)</sup> و بعدها در عصر مامون با بذل عنایت وی و تلاش صاحبان اندیشه به عنوان نخستین فرهنگستان بزرگ علمی طراز اول جهان اسلام مشهور گشت .

مرگ ناگهانی هارون در توس (۵۱۹۳) نه تنها خلافت اسلامی را به لحاظ سیاسی دچار بحران نمود، بلکه وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ممالک تابعه را نیز مختل کرد. بخشی از این نابسامانی و آشفتگی ها محصول تردید خلیفه در واپسین سال های خلافت وی برای تعیین جانشین بود. نتیجه این تردید به نزاع خاندانی برای کسب قدرت میان وارثان خلافت انجامید . فاتح این رقابت کسی جز مامون، خلیفه مقتدر عباسی، نبود؛ شخصیتی که با پشتیبانی و رایزنی های وزیر ایرانی خود، فضل بن سهل ذوالریاستین - ریاست بر دیوان قلم و شمشیر -<sup>(۷۷)</sup> توانست رقیبان را کنار زده، چون فاتحی بی رقیب بر مسند خلافت تکیه زند .

سیاست های خاص مامون به همراه ویژگی های بارزی چون خوش فکری، گشاده دستی، دور اندیشی، علم دوستی،<sup>(۷۸)</sup> فرهنگ پروری، تحمل آرای مخالف و تسامح در پذیرش افکار دیگران، دوره ای درخشان و کم نظیر را در تاریخ اسلام در سده های نخستین به وجود آورد. نکته قابل توجه حکومت چندین ساله وی در خطه دانش پرور مرو<sup>(۷۹)</sup> و در دامان دانشمندان و فضلالی این از مداین به مرو برده بود،<sup>(۸۱)</sup> توجه کامل او به علوم مختلف بود و البته هرگز نایستی آموزه های او از محضر علی بن موسی الرضا را نادیده گرفت، چه این خود یکی از مهم ترین موضوعاتی بود که می توانست در بینش باز خلیفه مؤثر باشد .

بازگشت مامون به بغداد فصلی نوین در تاریخ عباسیان گشود. حضور وی در دارالخلافه بغداد هم زمان با تکوین مذهب اجتهادی شیعه و رواج مکتب فکری و کلامی معتزله، رونقی تازه به جریان علمی بخشید . شرایط موجود حاکم بر مرکز خلافت اسلامی، مامون را به سوی گرایش های معتزلی رهنمون ساخت و چیزی نگذشت که به مدد مطالعات پیشین او در مرو پیرامون موضوع رای و قیاس، علاقه مندی وی به مباحث علمی، فلسفی و کلامی دوچندان شد و در نتیجه، از طرفداران سرسخت مکتب اعتزال گردید<sup>(۸۲)</sup> . در پرتو این تمایل ها به گردآوری علما و متکلمان و فراخوان آگاهان به زبان عربی، دانایان به فلسفه و علوم اوائل از اقصای نقاط مبادرت نمود<sup>(۸۳)</sup> و بدین وسیله روح تازه ای از کمال طلبی و علم جویی را در کالبد جامعه اسلامی دمید. مسعودی در این باره آورده است :

[مامون] در آغاز کار به علت نفوذی که فضل بن سهل و دیگران در او داشتند در احکام و قضایای نجوم می نگرست و تسلیم مقتضیات آن بود و روش شاهان قدیم ساسانی چون اردشیر و دیگران را گرفت و به خواندن کتاب های گذشته کوشید و مطالعه بسیار کرد و مطالب آن را دانست و وقتی کار فضل بن سهل چنان شد که معروف است و مامون به عراق آمد، از این همه روی گرداند و به توحید و وعد و وعید اعتقاد پیدا کرد و با متکلمان نشست و بسیار کس از جدلیان معروف چون ابوهدیل محمدبن هذیل علاف<sup>(۸۴)</sup> و ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظام<sup>(۸۵)</sup> و دیگران که موافق یا مخالف آن ها بودند به وی تقرب یافتند و فقیهان و ادیبان به مجلس او نشستند و آن ها را از ولایات

بیاورد و مقرری داد و مردم به تحقیق و نظر راغب شدند و بحث و جدل آموختند و هر گروه کتاب ها در تایید مذهب و گفتار خویش تالیف کردند (۸۶).

با توسعه فضای باز فرهنگی آمیخته با تسامح مذهبی، فراهم آمدن زمینه‌های ابراز عقاید و اظهار نظرهای فرهنگی و مذهبی به همراه رواج روحیه خردگرایی و آزاد اندیشی و شکوفایی شخصیت انسانی در محیطی مناسب و پر جنب و جوش علمی و فرهنگی که البته رونق اقتصادی نیز بدان دامن می‌زد، بغداد به دارالعلمی افسانه‌ای و مدینه‌ای فاضله با همه ویژگی‌های خاص خود مبدل شد، تا آن‌جا که شافعی در اواخر قرن دوم درباره آن می‌نویسد: «هر کس بغداد را ندیده نه جهان را دیده است و نه مردم جهان را» (۸۷).

گرایش‌های اعتزالی خلیفه و رونق مجالس علمی و فلسفی، ترجمه و تالیف کتاب‌های بی‌شماری را در رد یا اثبات نظریه‌ها و آرای طرفین مخالف یا موافق در پی داشت. خلیفه نیز برای تثبیت آرای معتزله و شاید هجوم شبهات وارد شده به عقاید اسلامی، فرمان داد تا بسیاری از تالیفات فلسفی بویژه آثار ارسطو، جمع آوری شده و به عربی ترجمه شوند. هر چند برخی از منابع، دلیل این اقدام و توجه او را خواب مشهور مامون و هم صحبتی وی با ارسطو طالیس می‌دانند، (۸۸) اما هر چه که باشد، شکی نیست که خلیفه در ترجمه کتاب‌های فلاسفه یونان تلاش قابل توجهی مبذول داشت و در این راه از هیچ بخششی دریغ نکرد (۸۹). گاهی گشاده دستی وی به حدی می‌رسید که هم وزن کتاب ترجمه شده طلا می‌بخشید (۹۰). بی‌تردید همین سیاست گشاده دستی و بخشش هدایا به دانشوران و مترجمان (۹۱) آثار کهن علاوه بر جذب آنان به دربار خلافت، سبب ماندگاری ایشان در بیت الحکمه می‌شد (۹۲).

ناگفته پیداست که این رفتار مامون تأثیر مستقیمی بر اطرافیان، درباری‌ها، ثروتمندان و صاحب نفوذان دولت عباسی داشت (۹۳)؛ چه آن‌ها نیز به تبع خلیفه به ترجمه کتاب‌های کهن پزشکی، نجوم و فلسفه علاقه نشان می‌دادند و با تکریم دانشمندان و ایجاد شرایط مطلوب برای محققان و مترجمان، به حرکت و نشاط علمی سرعت بیشتری می‌بخشیدند. همین امر موجب تشدید روند مهاجرت مترجمان چیره‌دست و دانایان زبان و ادبیات عربی، ایرانی، یونانی، سریانی و هندی به دارالعلم بغداد شده بود. اما این روند چندان به طول نیانجامید، زیرا آزادی اندیشه و تسامح ظاهری خلیفه نسبت به سایر عقاید که تا حدود زیادی به حضور فعال نسطوریان، یعقوبیان، زرتشتیان، صابئین و برهمن‌ها در مرکز خلافت اسلامی دامن زده بود، با سیطره کامل معتزله و تبعیت محض خلیفه از آرای آنان به پایان رسید و سرفصل نوینی در تاریخ این عهد گشوده شد. به عبارتی، از این دوره به بعد ظواهر افول نهضت ترجمه نمایان شد؛ مجالس مناظرات علمی با حضور اندیشمندان معتزله اداره می‌شد؛ هر جا محفل گفتگو یا نشست آزاد منعقد می‌شد، جدل که از مهم‌ترین ابزار معتزله بود، پیروز و کامیاب عرصه مجادلات و مناظرات علمی بود (۹۴).

با همه این مطالب، از آن‌جا که تجهیز کتابخانه بیت الحکمه و دست‌یابی به کتاب‌های ارزشمند علمی سایر سرزمین‌ها در سرلوحه سیاست مامون قرار داشت، با ارسال نامه‌هایی برای سران و حاکمان سرزمین‌های روم، (۹۵) قبرس، (۹۶) صقلیه (سیسیل) (۹۷) و خراسان، از آن‌ها خواست تا کتاب‌های قدیمی بویژه آثار فلسفی را برای او ارسال دارند. هر چند گاهی مقاومت‌هایی از سوی حاکمان این سرزمین‌ها صورت می‌گرفت، اما در نهایت کتاب‌های زیادی به دربار خلافت بغداد گسیل شد؛ به عنوان مثال، از روم حدود پنج‌بار شتر کتاب (۹۸) و از خراسان صد بار شتر کتاب (۹۹) به بغداد رسید. در میان کتاب‌های اهدایی رومیان، کتاب‌های فلسفی مشاهیر یونان باستان (۱۰۰) و همچنین آثاری از طب و نجوم و هندسه از جمله کتاب اقلدیس (۱۰۱) وجود داشت. خلیفه نیز بهترین مترجمان دربار چون حجاج بن یوسف بن مطر، یوحنا بن بطریق و حنین بن اسحاق را مامور ترجمه آن‌ها کرد (۱۰۲).

با ورود این آثار نفیس و ارزشمند به مرکز خلافت و آشنایی دانشمندان با ذخایر علمی بیگانگان، بسیاری از محققان برای یافتن سایر کتاب‌های کهن راهی سرزمین‌های دوردست شدند تا خود به آن‌چه در نظر داشتند دست یابند. یوحنا بن بطریق (۱۰۳) و حنین بن اسحاق

(۱۰۴) و قسطنین لوقا (۱۰۵) در سرلوحه این جماعت بودند. ققطی در تایید این مطلب آورده است: «بعد از این سایر مردم به جستجوی امثال آن کتب افتادند و هر یک به وسیله چیزی از آن به دست آوردند تا رفته رفته قدر کثیری از آن کتب در بلاد اسلام شایع گردید (۱۰۶)».

سیاست جمع‌آوری کتب و آثار علمی از اقصی نقاط و گردآوری مجموعه‌های اهدایی حاکمان به رونق بیش از پیش نهاد علمی و تحقیقاتی بیت‌الحکمه انجامید. میراث فرهنگی یونانیان، ایرانیان و هندیان و سریانی‌ها یک‌جا گرد آمد و با ترجمه بسیاری از آن‌ها، و با توجه به سیاست خلیفه مبنی بر تشویق و ترغیب مردم برای مطالعه آثار ترجمه شده، تحول علمی عمیقی در جامعه اسلامی پدید آمد. یکی از مهم‌ترین نتایج ورود این آثار و ترجمه آن‌ها به زبان عربی، ایجاد مسائل و سؤالات زیادی در اذهان عامه مردم بود که البته حضور دانشمندان سایر ادیان نیز بر این موضوع دامن می‌زد. به دنبال چنین شرایطی، بازار مجالس علمی و مناظرات فلسفی گرم تر شد. خلیفه خود نیز نقش فعالی را در برپایی این گونه مجالس برعهده داشت، تا آن‌جا که هر هفته روزهای سه شنبه مجلس مناظرات فلسفی می‌آراست و علما و محققان و متکلمان را دعوت می‌کرد تا در حضور او به مناظره و گفتگو بنشینند (۱۰۷). برخی محققان، مشوق مامون در راه‌اندازی این‌گونه مجالس مناظره را استاد وی، ابوهدیل محمدبن هذیل علاف، از معتزلیان طراز اول، می‌دانند (۱۰۸). وی که از مشهورترین جدلیان عصر مامون به شمار می‌آید، دارای بهترین مجالس مناظرات فلسفی بود و در این مجالس توانسته بود تعداد زیادی از پیروان مذاهب دیگر را به دین اسلام دعوت نماید (۱۰۹).

البته در این که مشوق اصلی مامون در راه‌اندازی چنین مجالسی ابوهدیل بوده است جای شک و تردید است، زیرا طبق اسناد موجود، مجالس علمی مامون سابقه‌ای طولانی داشت، چه او بیشتر هنگام اقامت در نیشابور و مرو به تشکیل چنین مجالسی مبادرت نموده بود. (۱۱۰) آورده‌اند که: گاهی در این مجالس علی بن موسی‌الرضا نیز شرکت می‌جست و با نمایندگان نصارا، ثنویه و زنادقه به بحث و گفتگو می‌نشست (۱۱۱).

شایان ذکر است که این مناظرات تنها اختصاص به خلیفه و دربار وی نداشت، بلکه همه جای جامعه اسلامی، از مسجد گرفته تا بازار، می‌توانست محلی برای گفت‌وگوهای علمی و مناظرات جدلی باشد. گاه اهمیت حضور در این مجالس به حدی می‌رسید که برخی مسائل عاطفی دانش‌پژوهان را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌داد؛ به عنوان مثال، آورده‌اند که: «دانشجویی فرزندی دل‌بند را از دست داد، کسی را گفت تا به خاکش بسپارد، از ترس این‌که مبادا یک نشست از درس استاد و بهره‌گیری از محضر او را از دست بدهد.»

بدیهی است ثمره مهم چنین عصری اعتلای اندیشه اسلامی بود. یکی از مهم‌ترین نتایج ورود اندیشه‌ها به عالم اسلام و تلاش و مساعی معتزلیان و مناظرات آنان با مخالفان، پیدایش و رواج علم کلام بود. از این پس متکلمان مجهز به منطق و استدلال و دلگرم به حمایت‌های خلیفه، در عرصه مناظرات و انجمن‌های علمی حاضر شده و به نشر علوم عقلی می‌پرداختند. بدین‌گونه آن‌چه را که منصور و هارون آغاز کرده بودند، مامون با شور و اشتیاق به انجام رسانید و عصر طلایی ترجمه و تالیف در عهد او به بار نشست.

با مرگ مامون از شتاب رو به رشد نهضت ترجمه کاسته شد و عصر معتصم (۲۱۸-۲۲۷ه) در حالی سپری گردید که رقابت عناصر ترک‌نژاد با صاحب‌نفوذان ایرانی و عرب عرصه را بر دانشمندان تنگ نموده بود. با وجود حضور بسیاری از مترجمان طراز اول در این عصر، بیت‌الحکمه دیگر رونق روزگار مامون را نداشت. بی‌تدبیری‌های متعصم و عدم رغبت او به علم (۱۱۲) از یک سو، و انتقال مرکز خلافت به سامرا (۱۱۳) از دیگر سوی، تا حدود زیادی از شکوه دارالعلم بغداد کاست. نخستین بازتاب آشفتنگی‌های این عصر در نهضت ترجمه متجلی گشت. از این دوره به بعد تا عصر متوکل که چراغ تابان نهضت علمی به خاموشی گرایید، بسیاری از دانشمندان به اقصی نقاط مهاجرت نمودند و کانون فرهنگ بغداد از هم پاشیده شد. افول اقبال علمی بغداد، رونق سایر مراکز و دربار فاطمیان مصر را به دنبال داشت (۱۱۵). حکومت کوتاه‌هاتق (۲۳۲-۲۳۷ه) هم نتوانست مشکل انحطاط علمی بغداد را حل نماید. تا این‌که حکومت به متوکل عباسی

رسید. به رغم همه سختگیری‌ها و تعصبات مذهبی خلیفه سنی، بار دیگر بیت‌الحکمه به مدد مترجمان عالی رتبه‌ای چون حنین بن اسحاق و فرزندان و شاگردانش حیاتی دوباره یافت.

اگر چه آثار انحطاط علمی در دوره متوکل به خوبی قابل تشخیص است، اما بنا بر دلایلی شاید بتوان عصر وی را دوره بهترین و منسجم‌ترین ترجمه‌ها دانست، زیرا کارآموزان ترجمه و مترجمین نوپای عصر مامون در این دوره به کمال رسیده بودند و ترجمه‌های بسیار خوبی به بازار علم عرضه می‌کردند و هم اینان فرهنگستان بیت‌الحکمه را برای مدت کوتاهی رونقی قابل توجه بخشیدند.

با این وجود، سیاست نادرست و ممانعت از راه اندازی مجالس مناظره، از یک سو، و مجازات مجریان و کسانی که در این امر تلاش می‌نمودند، از سوی دیگر، علاوه بر درهم پیچیدن طومار عصر آزاد اندیشی مامون، موجبات رنجش مترجمان طراز اول و یا مه اجرت آنان از مرکز خلافت را فراهم آورد<sup>(۱۱۶)</sup>. همین امر به همراه سایر عوامل سیاسی، فرهنگی که میراث عصر معتصم بود، ارکان فرهنگی جامعه اسلامی را سست نمود و عصر طلایی نهضت علمی اسلامی به خاموشی گرایید.

### معرفی ادوار نهضت ترجمه در عصر عباسیان

بیشتر محققان، سیر تحول نهضت علمی عصر عباسیان را به سه دوره تقسیم نموده اند. در میان این سه دوره، تنها عصر هارون و مامون عباسی بود که به دلیل ویژگی‌های خاص خود، به عصر طلایی اسلام موسوم گشت. عصری که در آن جهشی عظیم برای انتقال علوم از دیگر ممالک به جهان اسلام صورت گرفت و بخش عظیمی از آثار مکتوب پیشینیان به زبان‌های سریانی و عربی ترجمه، شرح و تفسیر گردید. سرآمدان این نهضت که از ابتدا در جریان نهضت علمی حضور داشتند، عمده تا پایان عصر متوکل به حیات علمی خود ادامه دادند و با مرگ آنان و روی کار آمدن برخی خلفای نالایق که شاید توجهی به پیشبرد علوم نداشتند، جریان عظیم علمی رو به افول نهاد. با این توصیف سه دوره سابق‌الذکر عبارتند از:

دوره نخست: از خلافت منصور آغاز و به وفات هارون الرشید (از سال ۱۳۶ تا ۱۹۳ ه) ختم می‌شود. با توجه به شرایط خاص این دوره می‌توان ادعا نمود که نخستین گام‌های نهضت ترجمه در این عصر برداشته شد. یکی از ویژگی‌های این عصر حضور بی‌شائبه پزشکان، منجمان و برخی ادیبان در دربار خلافت اسلامی و توجه بیش از پیش خلفا به تنجیم، پزشکی، سیاست، قصص و سیر است. از این رو غالب آثاری که در این دوره ترجمه شده اند، مربوط به علم نجوم، پزشکی و سیرالملوک بود. در این میان، کتاب‌های بقراط، جالینوس و آثار هندی و ایرانی بسیاری به عربی ترجمه گردید.

### طبقه اول مترجمان برجسته در این عصر عبارتند از:

نوبخت منجم: در پی علاقه و اعتقاد منصور به تنجیم، طالع بینی و پیشگویی، خاندان نوبخت که از سرآمدان و نام‌آوران علم نجوم بودند به دربار خلافت راه یافتند و در اندک زمانی، وی (نوبخت) و پسرش ابوسهل از موقعیت خوبی در دربار برخوردار شدند. نام اصلی ابوسهل، طیما زاه مابادار خسرو ابهشاذ بود و منصور نام او را به ابوسهل برگرداند<sup>(۱۱۷)</sup>. چنان‌که آورده‌اند، منصور هنگام بنای شهر بغداد، از مشاوره نوبخت کمال بهره را برد<sup>(۱۱۸)</sup>. خاندان نوبختی هم چون دیگر خاندان‌های ایرانی به قدر سهم خویش در نهضت ترجمه خدمت‌های قابل توجهی ارائه کردند و کتاب‌های بسیاری را از فارسی به عربی ترجمه نمودند<sup>(۱۱۹)</sup>.

عبدالله بن مقفع (روزبه): یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ایرانی در نهضت ترجمه است. قفطی در مورد او می‌گوید: «اول کسی است در ملت اسلامی که همت بر ترجمه کتب منطقیه گماشت<sup>(۱۲۰)</sup>». «وی ترجمه کتاب‌های منطقی ارسطو یعنی: قاطیغوریاس (مقولات عشر)،

باری ارمنیاس و انولوپتقا (تحلیل قیاس) را به ابن مقفع نسبت داده است<sup>(۱۲۱)</sup>. با وجود شبهاتی که در انتساب این ترجمه ها به ابن مقفع وجود دارد،<sup>(۱۲۲)</sup> هرگز نبایستی توانایی های وی را نادیده گرفت. تسلط او به زبان پهلوی و کارآمدی وی در امر ترجمه به زبان عربی بر هیچ اهل علمی پوشیده نیست. ابن ابی اصیبعه ترجمه های او را ستوده و آن ها را نزدیک به اصل می داند<sup>(۱۲۳)</sup>.

از میان برجسته ترین آثار ادبی این عصر، کتاب کلیله و دمنه<sup>(۱۲۴)</sup> کلیگ و دمنگ) است که از مشهورترین کتاب های هندی به زبان سانسکریت به شمار می آید. این کتاب که پیشتر در عهد ساسانیان توسط برزویه طبیب از سانسکریت به پهلوی برگردان شده بود، در آغاز عصر نخست نهضت علمی، توسط ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شد. علاقه برمکیان، بویژه جعفر و یحیی بن خالد، به حفظ محتویات این کتاب موجب شد تا ابان بن عبدالحمید بن لاحق ترجمه عربی ابن مقفع را به شعر تنظیم نماید<sup>(۱۲۵)</sup> و با اهدای آن به جعفر برمکی یکصد درهم جایزه بگیرد. علاوه بر این، یحیی بن خالد بابت این اقدام به او سیزده هزار دینار و فضل بن یحیی به او پنج هزار دینار جایزه اعطا نمود<sup>(۱۲۶)</sup>. این کتاب منظوم دارای چهارده هزار بیت شعر بود<sup>(۱۲۷)</sup> که در مدت سی ماه به نظم درآمد<sup>(۱۲۸)</sup>. ترجمه گرانمایه ابن مقفع به عنوان نمونه ای عالی از ادبیات کهن تا به امروز در مدارس جهان تدریس می شود.

از دیگر آثار این مترجم ایرانی، ترجمه «خداینامه» از پهلوی به عربی است. با توجه به موضوع این کتاب که شرح حال شاهان ایرانی بود، ترجمه آن، «سیر ملوک العجم» نام گرفت. علاوه بر این، ترجمه کتاب های دیگری چون آیین نامه، مزدک، التاج فی سیره انوشیروان، الادب الکبیر و الادب الصغیر و الیتیمیه نیز به او منسوب است<sup>(۱۲۹)</sup>.

جورجیس بن بختیشوع (۱۴۸-۵۱۵۲): رئیس بیمارستان و دارالعلم جندی شاپور، پزشک و مترجم دربار منصور عباسی بود<sup>(۱۳۰)</sup>. به برکت حضور طولانی مدت وی و فرزندان و نوادگانش<sup>(۱۳۱)</sup> در دربار خلافت عباسی مقدمات اصلی تکوین و تکامل علم پزشکی و هم چنین نخستین مراحل نهضت ترجمه فراهم آمد، زیرا جورجیس نخستین کسی است که آثار پزشکی یونانی را به سریانی ترجمه نمود<sup>(۱۳۲)</sup>.

ابواسحاق ابراهیم بن حبیب فزاری: از منجمان و مترجمان دربار منصور بود<sup>(۱۳۳)</sup>. نام و آوازه بلند وی بیشتر به سبب اختراع تجهیزات نجومی بود؛ چنان که ابن ندیم وی را نخستین مخترع اسطرلاب در اسلام معرفی نموده است<sup>(۱۳۴)</sup>.

تئوفیل منجم: از مارونیان جبل عامل بود و در عهد مهدی به بغداد آمد. تسلط وی به زبان یونانی و آگاهی کافی او به پیچیدگی های زبان عربی موجب شد تا کتاب های بسیاری را در نهایت فصاحت از یونانی به سریانی ترجمه نماید<sup>(۱۳۵)</sup>.

یوحنا بن ماسویه نصرانی: از قدیمی ترین و مشهورترین دانشمندان سریانی نژاد است. مهارت در پزشکی و نیز ویژگی های فردی او به مدد عمر طولانی وی (م ۵۲۳۴) موجب شد تا در دربار خلفای عباسی، از رشید تا متوکل، از اقبال بالایی برخوردار شود<sup>(۱۳۶)</sup>. به دلیل آگاهی و تسلط یوحنا به زبان های یونانی و سریانی، عهده دار امر ترجمه بیشتر کتاب هایی که از فتح عموریه و آنقره و برخی از نواحی آسیای صغیر و سرزمین روم به مرکز خلافت اسلامی می رسید، شد. مقام و اعتبار یوحنا نزد هارون بسیار زیاد بود، تا حدی که وی ضمن دارا بودن مشاغل متعدد علمی، مدت ها عهده دار منصب ریاست درالترجمه دربار بود<sup>(۱۳۷)</sup>. براساس گزارش منابع، محافل علمی یوحنا از کهن ترین مجالس بحث و مناظراتی بود که از همه اصناف و طبقات در آن گرد می آمدند. متکلمان، فیلسوفان، صاحبان اندیشه و حکمت، منجمان و پزشکان عالی رتبه با افتخار در این انجمن علمی شرکت جسته و به بحث و گفتگو می پرداختند<sup>(۱۳۸)</sup>. حاصل حضور پرثمر او در بیت الحکمه، ترجمه و تلخیص کتاب های بی شماری بود که منابع موجود اسامی تعداد زیادی از آن ها را ثبت کرده اند<sup>(۱۳۹)</sup>. اما اقدامات علمی و فرهنگی او به همین مقدار خلاصه نشد، بلکه او با همت بسیار به ربیت شاگردانی چون حنین بن اسحاق پرداخت که بعدها هر یک منشا خدمات مهمی در نهضت ترجمه شدن.

علان شعوبی: علان، یا غیلان بن حسن الوراق، معروف به شعوبی، از نزدیکان و ملازمان دربار برمکیان بود. وی مدت‌ها در بیت الحکمه هارون و سپس مامون، به امر خطیر نساخی و رونویسی آثار متعدد مشغول بود<sup>(۱۴۰)</sup>. علاقه و تخصص او بیشتر به تالیف کتاب‌های انساب و مثالب و یا ثبت تاریخ منافرات و مناظرات عرب بود<sup>(۱۴۱)</sup>. در این آثار، کانون توجه او به هتک حرمت عرب جاهلی و ذکر مثالب قبائل آنان بود؛ به عنوان مثال، او کتاب مثالب قریش، مثالب تیم بن مره، مثالب بنی اسد، مثالب عبدالدار بن قصی، مثالب بن عدی و<sup>(۱۴۲)</sup> ... را به رشته تحریر درآورد. همین تعصب و ضدیت با اقوام عرب موجب شد که او را شعوبی بنامند.

فضل بن نوبخت: یکی از خاندان محتشم نوبختیان است. بنابر نقل منابع، وی از ائمه متکلمین و از مشهورترین آن‌ها به شمار می‌رفت. در عصر هارون متولی خزانه کتب حکمت بود<sup>(۱۴۳)</sup> و کتاب‌های بی‌شماری را از فارسی به عربی ترجمه نمود<sup>(۱۴۴)</sup>.

بختیشوع بن جورجیس: او نیز چون پدرش پزشکی حاذق بود و در دربار هارون علاوه بر طبابت، در عرصه ترجمه نیز خدمات شایان توجهی را عرضه نمود<sup>(۱۴۵)</sup>. یکی از فرزندان او جبرئیل نام دارد که به دلیل تبحر و مهارت در حرفه پزشکی با حمایت برمکیان به دربار هارون راه یافت<sup>(۱۴۶)</sup> و تا عصر مامون در آن‌جا باقی ماند.

قفطی ضمن معرفی او، به طور مفصل گزارش مالی و سپاهه های دریافتی شگفت آور او را ثبت نموده است<sup>(۱۴۷)</sup>. جهشیاری به نقل از جبرئیل آورده است که او بارها به مامون می‌گفت: «این رفاه و نعمت نه از تو و نه از پدرت به من رسیده است، بلکه آن را از یحیی بن خالد و فرزندانش دارم<sup>(۱۴۸)</sup>». اما دلیل این امر هرچه که باشد افزون بر شگفتی، حکایت از جایگاه بالا و والای پزشک نصرانی در دربار هارون و مامون دارد.

گفتنی است در کنار پزشکان، منجمان و مترجمان ایرانی، سریانی و قبطی، جمع بسیاری از دانشمندان هندی نیز در دربار هارون حضور داشتند. این گروه که با اشاره برمکیان به بغداد آمده بودند، در امر ترجمه آثار هندی و سانسکریت به عربی فعالانه شرکت داشتند و منشا انتقال علوم هندی به جهان اسلام شدند. از میان آنان می‌توان به صالح بهله هندی، بازیگر، قلیرفل سندباز،<sup>(۱۴۹)</sup> منکه هندی،<sup>(۱۵۰)</sup> کنکه هندی<sup>(۱۵۱)</sup> و ابن‌دهن - پزشک دربار هارون<sup>(۱۵۲)</sup> که در بیمارستان برامکه هم مشغول خدمت بود<sup>(۱۵۳)</sup> اشاره نمود.

دوره دوم: از سال ۱۹۸ تا سال ۳۰۰ هجری قمری را در بر می‌گیرد. این دوره طولانی با خلافت مامون آغاز و به خلافت مقتدر ختم می‌شود. برخی محققان تمام این دوره را عصر طلایی نامیده‌اند،<sup>(۱۵۴)</sup> حال آن‌که با توجه به قراین تاریخی، در اواخر خلافت مامون و با روی کار آمدن برخی خلفای بی‌تدبیر و بی‌توجه به علوم چون معتصم و واثق، نشانه‌های ضعف دولت عباسی و البته نهضت ترجمه نمودار شده بود.

از مهم‌ترین ویژگی‌های این عصر توجه خلفا به علوم عقلی و مباحث کلامی و فعالیت متکلمان معتزلی است. حضور فعال صاحبان اندیشه و متکلمان برجسته، بازار مجالس خطابه، مناظره و مباحث علمی را در بغداد گرم تر نموده بود. جانب‌داری و حمایت خلیفه از برپایی چنین مجالسی، بر رونق این مناظرات افزود. از این رو توجه بیشتر مترجمان به کتاب‌هایی معطوف بود که در حوزه علوم عقلی نگاشته شده بودند؛ برای نمونه، عمده آثار ارسطو و بخشی از کتاب‌های افلاطون با زمینه و محتوای منطق و فلسفه ترجمه و تفسیر گردیدند.

سرآمدان فن ترجمه در این عصر بسیارند. مهارت، تسلط به زبان‌های زنده آن عصر، علاقه و پشتکار از ویژگی‌های بارز مترجمان دوره دوم است. بی‌شک معرفی همه آن‌ها در حوصله این گفتار نیست، لذا به رسم اختصار تنها به گزیده‌ای از این نخبگان ترجمه اشاره خواهد شد:

حنین بن اسحاق (م ۵۲۶۰): وی ملقب به ابی زید العبادی و از نسطوریان مقیم بغداد بود که در علم پزشکی و فن ترجمه و تالیف از سرآمدان عصر خود به شمار می‌آمد. قفطی در مورد او می‌نویسد:

طبیعی بوده صاحب نظر در تالیف و علاج، در صناعت کحال ماهر، در لسان یونانی و عربی فصیحی بارع و شاعری نادر و خطیبی زبان آور، از مترجمین کتب حکمت (از سریانی به عربی) به جودت نقل و ترجمه ممتاز<sup>(۱۵۵)</sup>.

سال‌ها شاگردی در محضر بزرگی چون یوحنا بن ماسویه<sup>(۱۵۶)</sup> او را عالمی وارسته گردانید، اما روح لطیف و نقاد وی توهین استاد را به اهل حیره نپذیرفت و پس از مدت‌ها کسب فیض و شاگردی، از محضر یوحنا کناره گرفت و برای یادگیری زبان یونانی به دیار غربت شتافت و پس از مدتی با کوله‌باری از تجربه و آثار علمی یونان به بغداد باز گشت و به ترجمه متون یونانی مشغول شد<sup>(۱۵۷)</sup>.

حنین علاوه بر اشتغال به طبابت و کار مترجمی، چشم پزشکی حاذق بود. تسلط او به زبان‌های سریانی، عربی و یونانی<sup>(۱۵۸)</sup> موجب شده بود تا در ترجمه آثار کهن به افتخارات بی شماری نائل آید و در اندک زمانی منصب ریاست دارالترجمه یا امین‌الترجمه دربار را به خود اختصاص دهد<sup>(۱۵۹)</sup>. از آن‌جا که در شعر و زبان آوری هم تبحر فراوانی داشت، بیشتر کتاب‌هایی که به عربی و حتی سریانی ترجمه نمود، از شیوایی و فصاحت بالایی برخوردارند<sup>(۱۶۰)</sup>. در دارالترجمه مامون، نویسندگان و مترجمان زیادی زیر نظر او به امر ترجمه مشغول بودند که از میان آن‌ها می‌توان به موسی بن خالد ترجمانی<sup>(۱۶۱)</sup>، اصطفی بن بسیل<sup>(۱۶۲)</sup>، حبیب بن حسن اعسم، یحیی بن هارون<sup>(۱۶۳)</sup> اشاره نمود. کارنامه فرهنگی حنین گواهی بر پرکاری و تلاش بی‌وقفه اوست<sup>(۱۶۴)</sup>.

تخصص او در امر پزشکی موجب شد تا بیشتر کتاب‌های بقراط که توسط جالینوس تفسیر شده بود را به عربی و سریانی ترجمه نماید. <sup>(۱۶۵)</sup> برخی از کتاب‌های طبی بقراط عبارتند از: عهد بقراط (ترجمه به سریانی)، کتاب الفصول (نقل به سریانی برای محمد بن موسی خوارزمی)، کتاب الکسر (نقل به سریانی برای محمد بن موسی)، مقدمه المعرفه، قاطیطیون (نقل به سریانی برای محمد بن موسی)، الماء و الهواء، و طبیعة الانسان. از میان انبوه کتاب‌های طبی جالینوس نیز که توسط حنین ترجمه شد می‌توان به این موارد اشاره نمود: کتاب علل الصوت الحركات المجهوله، افضل الهیئات، سوء المزاج المختلف، الادویه لمفرده، المولود لسبعة اشهر (نوزاد هفت ماه)، محنه الطیب، مداواه الامراض و<sup>(۱۶۶)</sup>....

حنین بارها به یونان سفر کرد و هر بار با خود کتاب‌های ارزشمندی را برای ترجمه آورد، تا این که پس از بازگشت از آخرین مسافرتش به بغداد، از ملازمان خاندان محتشم موسی بن شاکر گردید و آن‌ها وی را به ترجمه کتاب‌های یونانی ترغیب و تشویق فراوان نمودند. بنابر نقل منابع، او باقی عمر پربرکت خود را در راه ترجمه، تفسیر و تالیف صرف نمود<sup>(۱۶۷)</sup>. از این رو به حق او را شیخ‌المترجمین نام نهاده‌اند<sup>(۱۶۸)</sup>. خلف شایسته او، فرزندش اسحاق، راه پر صعوبت پدر را ادامه داد و با ترجمه بسیاری از کتاب‌های یونانی و سریانی به عربی<sup>(۱۶۹)</sup> بویژه کتاب‌های فلسفی حکمای یونانی، از نام‌آوران عصر خود گردید<sup>(۱۷۰)</sup>.

ابویعقوب بن اسحاق کندی: ملقب به فیلسوف عرب، از مشهورترین دانشمندان و سرآمدان عصر عباسی است که بیشتر دوران حیات پربرکت او در دوره نهضت ترجمه گذشت. مهارت او در پزشکی، شیمی، فلسفه، تاریخ و جغرافیا به همراه تسلط بر متون حکمت یونانی، فارسی و هندی چیزی نیست که از کسی پوشیده باشد. قفطی در این مورد می‌نویسد:

یعقوب مذکور در ملت اسلامیة، به تبحر در فنون حکمت‌یونانیة و فارسیه و هندیة مشهور و معروف و به معرفت احکام و سایر علوم ممتاز و فیلسوف عرب بوده. یافت نشد در ملت اسلام کسی که از غایت مهارت در علوم فلاسفه مستحق اسم فیلسوف شده باشد بغیر یعقوب.

همین مهارت و تسلط بر علوم مختلف موجب شد تا مدت‌ها به عنوان ریاست دارالترجمه دربار مامون به کار گمارده شود .

دستاورد حضور فعال او در بیت الحکمه به همراه علاقه و توجه بسیارش به امر ترجمه و تالیف، آثار بی شماری است که اسامی آن‌ها را ابن ندیم و قفطی در هفت صفحه فهرست کرده اند. موضوع این آثار عبارتند از : منطقیات، حسابات، کریات، موسیقیات، نجومیات، هندسیات، فلکیات، طبییات، احکامیات، جدلیات، نفسانیات، سیاسیات، احداثیات، ابعادیات، تقدمیات و انواعیات<sup>(۱۷۲)</sup> .

علاقه و اهتمام بسیار کندی به فلسفه،<sup>(۱۷۳)</sup> او را به سمت راه اندازی نخستین مرکز تعلیم فلسفه رهنمون ساخت<sup>(۱۷۴)</sup> . به برکت وجود همین مدرسه وی توانست شاگردان بزرگی را تربیت نماید . از بارزترین دانش آموختگان مکتب کندی، ابوحمیدین طیب، قویری و ابن کرنیب ابواحمد حسین بوده‌اند<sup>(۱۷۵)</sup> . علاوه بر این، در کنار او همواره شاگردان و کاتبانی حضور داشتند که دست نوشته‌ها و یا اقوال او را جمع‌آوری می‌کردند. از میان مشهورترین آن‌ها می‌توان به حسنویه، نطفویه، سلمویه و رحمویه اشاره نمود<sup>(۱۷۶)</sup> .

حبیب بن حسن اعسم نصرانی : از شاگردان و تربیت یافتگان و همکاران حنین بن اسحاق و به روایتی خواهرزاده او بود<sup>(۱۷۷)</sup> . وی پزشکی حاذق و مترجمی دقیق بود. دقت نظر، ویژگی‌ها و شایستگی‌های فردی و تبحر در امر نقل و ترجمه موجب شده بود تا نزد استاد و مرادش حنین از جایگاه والایی برخوردار شود. قفطی در مورد او می‌نویسد :

گویند از سعادت‌های حنین یکی صحبت حبیب بود. زیرا که اکثر آن‌چه در واقع نقل حبیب است به حنین منسوب می‌دارند، چنان‌که بسا باشد که جهال چیزی از کتب قدیمه مترجم بینند به نقل حبیب پندارند غلطی است که ناسخ کرده، و بر این پندار آن را حک و اصلاح کنند. و بدل حبیب حنین نویسند<sup>(۱۷۸)</sup> .

وی با ممارست در امر ترجمه کتاب‌های طبی، بویژه متن‌های یونانی بقراط و کتاب‌های گیاه‌شناسی دیوسکوریدس، پایه‌گذار و کتاب‌های بسیاری را در علم طب و داروسازی نوشت<sup>(۱۸۰)</sup> . مهم‌ترین کتاب‌هایی که او ترجمه نمود عبارتند از : کتاب التشریح الکبیر، اختلاف التشریح، تشریح الحيوان الحی، تشریح الحيوان المیت، علم بقراط بالتشریح، الحاجه الی النبض، علوم ارسطو، تشریح الرحم، آرای بقراط و افلاطون، العادات، خصب البدن، منافع الاعضاء، ترکیب الادویه، الریاضه بالکره الصغیره، الریاضه بالکره الکبیره، الحث علی تعلیم الطب، قوی النفس و مزاج بدن، الکیموس، و ده‌ها کتاب دیگر<sup>(۱۸۱)</sup> ...

یحیی بن ابی منصور : منجمی فاضل و جلیل‌القدر بود و در دربار مامون تقرب و تقدیمی خاص داشت<sup>(۱۸۲)</sup> . از این‌رو مامون او را به رصد ستارگان و راه اندازی رصدخانه‌ای مجهز مامور کرد<sup>(۱۸۳)</sup> . یحیی در کنار ترجمه برخی آثار یونانی به امر تالیف توجه بیشتری مبذول داشت و کتبی در علم نجوم به رشته تحریر درآورد<sup>(۱۸۴)</sup> .

یوحنا بن بطریق : از مترجمان نامدار و پرکار دربار مامون بود . به دلیل تسلط به زبان یونانی و آگاهی از رموز فن ترجمه ، کتاب‌های بسیاری را به عربی ترجمه نمود و تا مدت‌ها رئیس دارالترجمه مامون بود<sup>(۱۸۵)</sup> . علاقه عمده وی به ترجمه آثار فلسفی بود ؛ از این‌رو در طول اقامتش در دربار مامون بارها برای یافتن کتاب‌های فلسفی یونانی به روم اعزام شد که شرح مسافرت‌های طولانی، مهیج و پرماجرایی وی در منابع آمده است<sup>(۱۸۶)</sup> . از میان مهم‌ترین ترجمه‌های وی می‌توان به کتاب‌های طیماوس (افلاطون)،<sup>(۱۸۷)</sup> الحيوان و السماء و العالم (ارسطو)، التریاق (جالینوس) اشاره نمود<sup>(۱۸۸)</sup> .

عیسی بن یحیی بن ابراهیم: از شاگردان و دانش آموختگان مکتب حنین است که علاوه بر امر ترجمه، کتاب‌های بسیاری نیز تالیف نموده است<sup>(۱۸۹)</sup>. برخی از کتاب‌هایی که او ترجمه کرده عبارتند از: تقدمه المعرفة، طبیعه الانسان، الامراض الحاده؛ (نویسنده هر سه کتاب بقراط می‌باشد)، الادویه و الادواء، تقدمه المعرفة؛ (این دو کتاب از آثار جالینوس می‌باشد)<sup>(۱۹۰)</sup>.

عبدالله بن ابوسهل بن نوبخت: از منجمان قدیم العهد و جلیل القدر دربار مامون بود<sup>(۱۹۱)</sup>.

خاندان خوارزمی: محمد، احمد و حسن فرزندان موسی بن شاکر هستند که در تاریخ علم به بنی المنجم مشهورند<sup>(۱۹۲)</sup>. عنایت مامون به آن‌ها موجب شد تا در بیت الحکمه زیر نظر اسحاق بن مصعبی به تعلیم و تعلم مشغول شوند. اسحاق در این مورد می‌گوید: «مامون من را دایه اولاد موسی بن شاکر گردانید<sup>(۱۹۳)</sup>». «آن‌ها با بهره‌گیری از هوش و استعداد سرشار و نیز ممارست و جدیت تمام توانستند علاوه بر تالیف کتاب‌های بسیاری در زمینه هندسه، حیل، نجوم و حرکت کواکب، و موسیقی،<sup>(۱۹۴)</sup> آثار بی‌شماری را نیز به زبان عربی ترجمه نمایند<sup>(۱۹۵)</sup>. آن‌ها در جریان نهضت علمی، بارها برای یافتن آثار و متون باستانی به نواحی دوردست سفر کردند<sup>(۱۹۶)</sup> و گاهی نیز با اعزام هیات‌هایی سعی در انتقال مواریث کهن علمی از سایر سرزمین‌ها به بغداد داشتند. همین اقدام آنان موجب شد تا برخی منابع، آنان را دلالان علم و معرفت‌بنامند<sup>(۱۹۷)</sup>.

یکی از سه پسر مشهور موسی بن شاکر، ابوجعفر محمد (م ۲۵۹هـ) است که در علم نجوم<sup>(۱۹۸)</sup> و هندسه<sup>(۱۹۹)</sup> از سرآمدان عصر خود به شمار می‌رفت. وی اقلیدس و مجسطی را نیکو می‌دانست و در جمع‌آوری کتاب‌های علمی بسیار جدی و حریص بود<sup>(۲۰۰)</sup> و در بیت الحکمه مامون مامور خزانه داری کتب حکمت‌شده بود. زیج‌ها و کتاب‌های بسیاری را به او نسبت داده‌اند<sup>(۲۰۱)</sup>.

فرزند دیگر موسی، حسن نیز در فن هندسه طبعی بلند و شگفت داشت. با آن‌که کتاب اقلیدس را به طور کامل نخوانده بود، لیکن با تاکید بر قوه حافظه و درک و فهم سرشار علمی، راه حل‌های نوینی برای حل مسایل هندسه طراحی کرد. قفطی معتقد است: «او بیشتر این علم را از تخیل و خلاقیت قوی خودش اخذ نمود<sup>(۲۰۲)</sup>».

ماشاءالله بن ائری یهودی (یا: میشا بن ابری<sup>(۲۰۳)</sup>): (از دانشمندان مسلم علم اخبار و یگانه دوران در ثبت حوادث بود. او در سهم الغیب نیز حظی وافر داشت<sup>(۲۰۴)</sup>. با اندک تاملی در منابع، به خوبی می‌توان از زحمات بی‌دریغ او آگاهی یافت. ابن ندیم حدود ۲۵ عنوان کتاب از او را نام می‌برد<sup>(۲۰۵)</sup>.

احمد بن عبدالله حاسب مروزی، ملقب به حبش<sup>(۲۰۶)</sup>: از منجمان برجسته عصر مامون است که نزدیک به صد سال عمر نمود. حاصل عمر طولانی و پربرکت او علاوه بر طبع کتاب‌های بسیار، سه زیج است که از شهرت بسزایی برخوردار می‌باشد. اولین آن‌ها به روش «سند هند» تالیف شده است و در بسیاری از موارد با نظر محمد خوارزمی و ابراهیم فزاری مخالف است. دومین آن‌ها زیج «ممتحن» نام دارد که از مهم‌ترین و مشهورترین زیج‌های آن عصر به‌شمار می‌رود. بنابر نظر قفطی، او پس از رصد کواکب بر اقتضای امتحان و آزمون آن‌ها را نگاشت. سومین زیج او معروف به «شاه» است<sup>(۲۰۷)</sup>.

قسطنطین بن لوقا بعلبکی: پزشک، ریاضی‌دان، فیلسوف و منجم پرآوازه دربار مامون بود. ثمره تسلط او بر زبان‌های سریانی، یونانی و عربی، هم‌چنین آگاهی وی به فن ترجمه، تالیف و نقل آثار بسیاری توسط او بود<sup>(۲۰۸)</sup>. ابن ندیم از ۳۷ عنوان تالیف او نام می‌برد<sup>(۲۰۹)</sup> و قفطی هم به ۲۰ عنوان کتاب او اشاره می‌کند<sup>(۲۱۰)</sup>. بنابر نقل منابع، او در امر تصنیف طریقه ای نیکو داشت<sup>(۲۱۱)</sup>. به گفته قفطی: «فاضل‌تر کسی است که مباشر تصنیف شده باشد. از غایت احتواء کتب او بر علوم و فضائل، با اختصار الفاظ و جمع معانی<sup>(۲۱۲)</sup>». گزارش سفرهای علمی او به اقصی نقاط شام و روم<sup>(۲۱۳)</sup> برای به دست آوردن کتاب‌های کهن، نشان از توجه و علاقه وی به علم و علم‌اندوزی دارد.

حجاج بن یوسف بن مطر: از نخستین مترجمان دربار عباسیان است <sup>(۲۱۴)</sup> که موفق به ترجمه کتاب مجسطی بطلمیوس <sup>(۲۱۵)</sup> و مرآه ارسطو <sup>(۲۱۶)</sup> و کتاب اصول اقلیدس شد. کتاب اخیر یکبار برای هارون و یکبار برای مامون ترجمه گردید <sup>(۲۱۷)</sup>. برای سهولت در تمایز این دو از یکدیگر اولین ترجمه را هارونیه و دومین آن را مامونیه نام نهاده‌اند.

دوره سوم: از سال ۳۰۰ هجری تا نیمه اول قرن چهارم است. این دوره، به رغم تلاش‌های نخبگان بلندمرتبه فن ترجمه، عصر افول نهضت علمی مسلمانان به شمار می‌آید. بی‌توجهی خلفا به علوم، از یک سو و ضعف عمده دستگاه خلافت اسلامی و رقابت نخبگان سیاسی، از سوی دیگر، موجبات اصلی این رکود و افول را فراهم آورد. به دنبال کم سو شدن اختردارالعلم بغداد، دامنه جریان نهضت علمی به سایر ممالک تابعه خلافت اسلامی کشیده شد و با کم رنگ شدن نقش فرهنگی بیت الحکمه و مهاجرت سرآمدان علم و دانش به دیگر نقاط، رونق دیرینه بیت الحکمه به سایر مراکز علمی جهان اسلام منتقل شده و کتابخانه‌های آن‌ها رونقی تازه گرفت. از جمله کتابخانه فاطمیان در مصر، <sup>(۲۱۸)</sup> سامانیان و آل بویه در ایران و یا کتابخانه‌های اندلس، <sup>(۲۱۹)</sup> ضمن جلب و جذب محققان، دانشمندان و طلاب، با پرداخت امتیازاتی به آن‌ها بر روند این جابجایی افزودند.

قابل ذکر است که: بیشتر مساعی محققان و مترجمان این دوره به شرح و تفسیر آثار کهن و یا تصحیح ترجمه‌های پیشین گذشت. شاید از مهم‌ترین ویژگی‌های بارز این عصر، ترجمه آثار فکری، فرهنگی و مجموعه‌های ادبی، شعری و حماسی سایر سرزمین‌ها و ممالک تابعه خلافت اسلامی باشد؛ برای نمونه، کتاب شعر ارسطو که به سریانی ترجمه شده بود، توسط ابوبشر متی بن یونس به عربی برگردان شد. <sup>(۲۲۰)</sup>

مهم‌ترین مترجمان و مفسران <sup>(۲۲۱)</sup> این دوره عبارتند از: «ابوبشر متی بن یونس» <sup>(۲۲۲)</sup>، مترجم و مفسر از زبان سریانی به عربی، ثابت بن قروه <sup>(۲۲۳)</sup> دانشمند مسلم و یکی از مترجمان چهارگانه مشهور که ماهرتر از ایشان کسی نبود. پسرش ابراهیم نیز از سرآمدان روزگار بود <sup>(۲۲۴)</sup>. یحیی بن عدی، <sup>(۲۲۵)</sup> ابوعلی عیسی بن اسحاق بن زرعه، <sup>(۲۲۶)</sup> هلال بن ابی هلال حمصی، <sup>(۲۲۷)</sup> ابوالخیرالحسن بن سواربن بابابن بهرام، مشهور به ابن خمار <sup>(۲۲۸)</sup> نیز از دیگر مترجمان برجسته دوره سوم نهضت ترجمه به‌شمار می‌روند.

### نهضت ترجمه در اندلس :

بذر نهضت علمی ای را که خلفای عباسی بغداد افکندند، در خراسان، ری، خوزستان، آذربایجان، ماوراءالنهر، مصر، شام و اندلس به بار نشست <sup>(۲۲۹)</sup>. بنابر گزارش‌های موجود، مرحله نهایی نهضت ترجمه در اندلس صورت گرفت. در خلال کشتار امویان، عبدالرحمن بن معاویة بن هشام، امیر اموی، در سال ۱۳۶ هجری به اندلس گریخت و به یاری قبایل عرب ساکن آن جا، دولت مستقلی را تشکیل داد. <sup>(۲۳۰)</sup> اختلاف وی سال‌ها حکومت قدرتمند امویان را در اندلس اداره کردند، تا این که حکومت به عبدالرحمن بن محمد (عبدالرحمن ناصر سوم) رسید. وی در سال ۳۰۰ هجری لقب امیرالمؤمنین بر خود نهاد <sup>(۲۳۱)</sup> و به مدت پنجاه سال حکومت امویان را در اندلس با اقتدار اداره نمود. این در حالی بود که عباسیان مشرق زمین به دلیل سیطره ترکان و کشمکش‌های داخلی در ضعف و انحطاط به سر می‌بردند. از این زمان به بعد دو خلیفه یکی در شرق و دیگری در غرب بر جهان اسلام حکم می‌راندند <sup>(۲۳۲)</sup>.

با وجود پیشینه درخشان تاریخی و علمی مغرب نشینان و تسلط آنان بر ذخائر یونانیان، به صراحت می‌توان گفت که بیشتر منابع علوم اصلی، ابتدا در بغداد تکمیل شد و سپس به اندلس منتقل گردید؛ از جمله موسیقی، طب، شعر و ادب و حتی فقه به طریق مختلف از دارالعلم بغداد به قبه الاسلام قرطبه راه یافت، چنان که حتی یهودیان اندلس مسایل فقهی را از یهودیان بغداد استخراج می‌کردند <sup>(۲۳۳)</sup>. اما فلسفه و ستاره‌شناسی نزد اهل اندلس اقبالی نیافت. این بی‌توجهی به حدی بود که گاه کسی را که به فلسفه یا نجوم اهتمام یا علاقه ای

داشت، زندیق می‌نامیدند<sup>(۲۳۴)</sup>. با این اوصاف، تا مدت‌های مدید، رقابتی شدید بر دربار خلافت اسلامی شرق و غرب (قرطبه و بغداد) حکمفرما بود. این رویارویی تنها در مسایل سیاسی خلاصه نمی‌شد، بلکه هم‌چشمی‌ها و رقابت‌های فرهنگی، ادبی، هنری و حتی مذهبی<sup>(۲۳۵)</sup> نیز دامنه گسترده‌ای داشت. این رقابت‌ها در عصر خلیفه الحکم المستنصر اموی بیشتر شد<sup>(۲۳۶)</sup>.

کارگزاران، جاسوسان و نمایندگان دربار خلافت امویان اندلس، در کسوت تاجر، سراسر خاور زمین و شهر بغداد را در می‌نوردیدند تا صاحبان علم را پیدا نموده و با صرف هزینه فراوان آن‌ها را برای رفتن به دیار مغرب و اندلس تشویق و ترغیب نمایند<sup>(۲۳۷)</sup>. از این‌رو، محصولات فکری و کتاب‌های علمی و ادبی دانشمندان مشرق زمین را با بهای گزاف می‌خریدند و یا با انواع ترفند و حیل ربوده، با خود به قرطبه می‌بردند؛ چنان‌که آورده‌اند:

هنگامی که ابوالفرج اصفهانی کتاب مهم و بزرگ خود «الآغانی» را تالیف نمود، نسخه‌ای از آن را برداشته راه بغداد در پیش گرفت. در میان راه، کارگزاران خلیفه اموی اندلس به او رسیدند و هزار دینار زر به او عرضه کردند تا نسخه‌ای از آن کتاب را به ایشان بدهد و از این‌رو این کتاب پیش از آن‌که در بغداد و دربار خلیفه عباسی شهرتی یابد، در شهر قرطبه و دربار خلافت امویان منتشر شد<sup>(۲۳۸)</sup>.

این مطلب مؤید قدرت نفوذ جاسوسان خلیفه اموی و میزان اطلاع رسانی عمال آنان است، تا جایی که از آثار علمی نواحی دور دست چون ایران نیز اطلاع کافی داشتند.

علاوه بر این، کتابخانه‌های اندلس در این دوره از مهم‌ترین و بهترین گنجینه‌هایی بودند که نادرترین متون کهن در آن‌جا نگهداری می‌شد؛<sup>(۲۳۹)</sup> برای نمونه، تنها در غرناطه<sup>(۲۴۰)</sup> حدود هفتاد کتابخانه عمومی وجود داشت<sup>(۲۴۱)</sup>. در مرکز خلافت اسلامی اندلس، یعنی قرطبه، نیز کتابخانه‌ها و گنجینه‌های عظیم آثار فرهنگی راه اندازی شده بود که در کنار آن هزاران دانشمند و هنرور نساخ، خطاط و جلدساز<sup>(۲۴۲)</sup> یونانی و اموی فعالانه تلاش می‌کردند<sup>(۲۴۳)</sup>.

گفتنی است که در نتیجه دوستی دیرینه خلفای اموی اندلس با امپراطوران بیزانس (روم شرقی)، علاوه بر ردوبدل شدن هدایا و تحف بسیار، کتاب‌های ارزشمندی هم توسط امپراطور بیزانس برای دربار خلیفه اموی فرستاده می‌شد و در پاره‌ای موارد، به همراه کتاب، مترجمانی برجسته چون نیکلا (نیقلا) به قرطبه اعزام می‌شدند تا کتاب‌های یونانی را ترجمه و یا ترجمه‌های پیشین را اصلاح کنند<sup>(۲۴۴)</sup>. بچین ترتیب، امویان اندلس از این فرصت‌گران مایه و امکانات وسیع و شگفت‌آور استفاده نمودند. بدون شک دست مایه غنی آنان در راه‌اندازی چنان حکومت قدرتمند و با فرهنگی، عناصر عربی اصیل و گنجینه‌های نفیس آثار فرهنگی مدنیت کهن یونان و روم باستان بود که همسایه دیوار به دیوار امویان، ضمن صدور بسیاری از موارث فرهنگی، بقایای کتابخانه‌های خود را به آن‌جا منتقل کرده، آن‌ها را با رویی گشاده در اختیار مسلمانان این سرزمین می‌گذاشتند.

با مقایسه خلفای اموی اندلس و عباسیان، به جرات می‌توان ادعا نمود که از لحاظ فرهنگی و جهش علمی، قرطبه همسنگ بغداد بود. اگر خلیفه‌ای چون هارون در بغداد خوش درخشید و اقبال عباسیان را برکشید، خلیفه الناصر نیز در قرطبه عصری زرین را پایه گذاشت و فرزندش الحکم المستنصر (م ۳۶۶هـ) همچون مامون، با عشق ورزیدن به علم و تکریم علما، موجبات رونق علمی دارالاسلام قرطبه را فراهم آورد.

پس از سقوط خاندان اموی اندلس (۳۱۲هـ) مدت‌ها این دیار دچار بی‌سامانی شد و سراسر آن را کشمش و آتش جنگ و ستیز فرا گرفت. در گوشه و کنار آن، هر سرجنبانی به سرکشی برخاست و بدین ترتیب عصر سیطره ملوک الطوائف آغاز شد. نخستین بازتاب این شرایط

رخت‌پهستن امنیت و آرامش از اندلس بود و با سست بنیان شدن دولت اسلامی، مجد و عظمت آن در سرآشویی زوال و نیستی قرار گرفت .

### دلایل توجه مسلمانان به ترجمه

بی‌تردید عوامل بسیاری مسلمانان را به ترجمه کتاب ها و متون کهن علمی ترغیب و تشویق نمود که در یک دسته بندی کلی می‌توان، آن‌ها را به دو بخش عوامل درونی و عوامل بیرونی تقسیم نمود :

#### الف - عوامل درونی :

۱. تاکید قرآن به علم، دانش، خرد و خردورزی : بی‌شک از مهم‌ترین عوامل درونی، توصیه‌های قرآن کریم به عنوان کلام الهی به علم و دانش بود (۲۴۵) .

۲. توصیه‌های مؤکد پیامبر (ص) مبری بر کسب علم و علم اندوزی حتی از کافران (۲۴۶) یا از دورترین مکان ها، می‌توانست در تشویق مسلمانان مؤثر باشد. برخی احادیث نیز حکایت از این دارد که علم و دانش از گمشده‌های مؤمن است که می‌بایست در یافتن آن تلاش زیادی نماید. همه این موارد، مسلمانان را در انجام سفرهای دور و دراز و حتی تسامح و تساهل علمی ترغیب می‌نمود .

۳. در جریان رفت و آمدهای تجاری و حتی علمی به نواحی دور دست چون مصر، یمن و جندی شاپور که سابقه ای طولانی در علم و معرفت داشتند، مسلمانان متوجه ضعف علمی خود در مقابل سایر ملل متمدن شده بودند .

۴. عدول از روحیه بدوی‌گری و بیابان‌گردی و روی آوری به زندگی شهری (گذر از زندگی وبری و ورود به حیات حضری): حیات شهری در قدم اول نیازمند برخی علوم و معارف اسلامی است که از طریق آموزش قابل یادگیری است .

۵. نیاز خلفا به علمی چون پزشکی، برای گریز از درد و رنج‌پیماری (۲۴۷) .

۶. اعتقاد خلفا به تنجیم، طالع بینی، و علاقه آنان به حالت‌های کواکب و میزان تاثیر آن‌ها بر زندگی و سرنوشت (۲۴۸) .

۷. رسیدگی به دفاتر مالیاتی، گرداندن امور مالی حکومت، مساحی مناطق تحت سلطه حکومت اسلامی و اخذ خراج و جزیه، نیاز خلفا به علمی چون ریاضی، حساب و هندسه را مسلم می‌کرد .

۸. تحقق برنامه‌های اقتصادی و افزایش رفاه عمومی به همراه توسعه و آبادانی، ساختن کاریز، قنات، سد، راه و سایر امکانات، به نوعی گردانندگان حکومت را متوجه علمی چون هندسه و حساب می‌نمود .

۹. سیاست مذهبی خلفا، بویژه اعطای نوعی آزاد اندیشی و شاید سهل‌گیری در ارتباط با اهل ذمه، حضور اندیشمندان سایر مذاهب را در دربار خلافت اسلامی به دنبال داشت، که این مساله رهایی مسلمانان از قیود تقلید و جهل کورکورانه و تعصبات نابجا را دربر داشت . به عبارتی دیگر، این امر وزیران شیعی و سنی، مشاوران صابی‌ئی و یهودی و نصرانی، و اندیشمندان یعقوبی و زرتشتی و هندی را کنار یکدیگر قرار داد، بدون این‌که در پوستین هم افتند. همین امر موجب شد تا حرکت علمی، سرعت و نشاطی وصف ناپذیر یابد .

۱۰. سیاست گشاده‌دستی و بخشندگی خلفا در پرداخت هدایا و مقرری‌های بسیار (۲۴۹) .

۱۱. تکریم دانشمندان، محققان، ادیبان و مبالغه در بزرگداشت آنان به همراه مجالست نزدیک با آن ها، موجبات مهاجرت و ماندگاری آنان را در دربار خلافت و بیت‌الحکمه فراهم کرده بود .

۱۲. فراغ خاطر و آسودگی اهل علم در نتیجه رفاه نسبی، نشاط هرچه بیشتر جریان نهضت علمی را در پی داشت (۲۵۰).

۱۳. تقویت فرق گذشته و ظهور نحله های جدید، بویژه اوج فعالیت فرقه معتزله و گرایش خلفا به آن در این عصر، به گرم تر شدن مجالس مناظرات علمی و یا ترجمه کتاب‌های حکمت و فلسفه انجامید .

۱۴. برپایی مجالس سخنرانی و مناظرات علمی در عین آزادی کلام و اندیشه (۲۵۱).

## ب - عوامل بیرونی :

۱. فتوحات اسلامی و رویارویی مسلمانان با تمدن‌های مختلف .

۲. انتقال مرکز خلافت از شام به بغداد و تاثیر عظیم فرهنگ ایرانی بر دربار خلافت اسلامی (۲۵۲).

۳. نزدیکی بغداد به دارالعلم جندی شاپور (۲۵۳) و انتقال بسیاری از علوم و شارحان و دانشمندان آن به بغداد .

۴. ارتباط تنگاتنگ رونق اقتصادی، رفاه اجتماعی، آرامش سیاسی با علم اندوزی و توجه به معارف جدید . در پی تحقق شرایط مطلوب حیات اجتماعی در عصر اول خلافت عباسیان، توجه به علم نیز افزایش یافت .

۵. مهاجرت اهل ذمه به پایتخت خلافت اسلامی و انتقال علوم و معارف سرزمین‌های متبوع، به آن جا؛ چنان‌که آورده‌اند: کسانی که علوم عقلی و نقلی را وارد اسلام نمودند بیشتر عجم بودند (۲۵۴).

۶. حضور اندیشمندان با گرایش‌های مذهبی و ملیت‌های مختلف در دربار عباسیان، به واسطه تسامح و تساهل فرهنگی و مذهبی خلفا و وزرای آن‌ها .

۷. حضور فعال نخبگان علم‌دوست ایرانی بویژه دانشمندان اهل مرو (۲۵۵) در دربار عباسیان .

## روش‌های ترجمه کتاب

دانشوران نهضت ترجمه در برگردان آثار کهن به زبان عربی و یا سریانی، دارای روش های مختلفی بوده‌اند؛ برخی از دانشمندان، به بررسی این روش‌ها پرداخته‌اند. عده‌ای نیز در مقام نقد و بررسی آن ها بر آمده‌اند (۲۵۶). از این میان، صلاح الدین صفدی یکی از معروف‌ترین آن‌ها است. وی در کتاب ارزشمند خود «الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم» این روش‌ها را چنین توصیف می‌کند :

مترجمان را در نقل کتاب‌ها به زبان عربی دو روش بوده است: یکی روش یوحنا بن بطریق و ابن ناعمه حمصی و دیگران، و آن این بود که به کلمات مفرد یونانی و معنی آن نظر می‌افکنند و کلمه‌ای مفرد از زبان عربی را که مرادف آن در دلالت بر آن معنی باشد، انتخاب می‌کردند. به این ترتیب، کلمه یونانی به کلمه عربی تبدیل می‌شد و با آن تبیین می‌گردید و با پیوستن کلمات، جمله ای عربی پدید می‌آمد. این روش از دو جهت نادرست است: یکی آن که در کلمات عربی کلماتی یافت نمی‌شود که برابر کلمات یونانی باشد. از این جهت است که در خلال ترجمه، بسیاری از الفاظ یونانی به صورت خود باقی مانده است؛ و دو آن که خواص ترکیب و روابط اسنادی یک زبان همیشه با زبان دیگر تطبیق نمی‌کند و نیز در استعمال مجازات که در هر زبانی موجود است خلل وارد می‌آید .

روش دیگر روش حنین بن اسحاق و جوهری و دیگران است که محصول معنای جمله ای را در ذهن می آوردند و آن محصول معنا را طی جمله ای در زبان دیگر تعبیر می کردند و این روش درست تر است از این جهت که کتاب های حنین بن اسحاق نیازی به تهذیب ندارد مگر در علوم ریاضی که او مهارتی در آن نداشت. بر خلاف کتاب های پزشکی و منطق و علوم طبیعی و الهیات که ترجمه های او از این کتب، نیازی به اصلاح ندارند (۲۵۷).

ناگفته پیداست که روش های ترجمه تنها به این دو محدود نبود؛ چه این که سرآمدان فن ترجمه در این عصر، به تناسب حال و فراخور آثار، شیوه های دیگری را به کار می بستند و گاهی نیز در جریان برگردان آثار علمی به عربی ابتکاراتی را خلق می کردند که در جای خود بسیار جالب توجه اند. با این همه شاید بتوان مهم ترین این روش ها را به انضمام آن چه صفدی ذکر نموده در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. ترجمه لغت به لغت: اولین روشی را که می توان از مترجمان خبره و کارآمد انتظار داشت، ترجمه کلمه به کلمه متون مختلف است. در این روش، مترجم می بایست به هر دو زبان، هم زبان متن مورد ترجمه و هم ادبیات زبانی که بدان ترجمه می کند، مسلط باشد (۲۵۸). روش ترجمه حنین بن اسحاق و ثابت بن ابراهیم (۲۵۹) بر این بنیان استوار بوده است. برخی از مترجمان نیز، که یا تبصر بیشتری در زبان سریانی داشتند و یا به رموز زبان عربی واقف نبودند، و شاید هم به تبعیت از مترجمان گذشته، (۲۶۰) ابتدا آثار کهن را به صورت کلمه به کلمه، به زبان سریانی ترجمه می کردند و مترجمان دیگری آن را به عربی برمی گرداندند؛ در این صورت، ترجمه اول به لحاظ اسلوب نگارشی از دقت بیشتری برخوردار و به متن اصلی نزدیک تر بود. قفطی در همین مورد می نویسد: «شرح سریانی نیکوتر از شرح عربی است» (۲۶۱). برای نمونه، حنین بن اسحاق که از بارزترین شخصیت های علمی عصر ترجمه است، کتاب های بسیاری را به سریانی ترجمه نمود؛ بویژه بیشتر کتاب های منطق ارسطو را به سریانی ترجمه نمود و پسرش هم آنان را به عربی برگرداند (۲۶۲). علاوه بر این، او آثار طبی بقراط و تفسیر جالینوس را ابتدا به سریانی ترجمه کرد و بعدها توسط حبیب بن اعسم و عیسی بن یحیی به عربی برگردان شد، (۲۶۳) و یا ترجمه های بختیشوع در طب که به روش لغت به لغت از یونانی به سریانی ترجمه شده بود.

۲. ترجمه تحت اللفظی: در برخی موارد، مترجم از عهده ترجمه کلمه به کلمه بر نمی آمد؛ از این رو با خواندن متن، آن چه را که فهم می نمود یادداشت می کرد؛ برای نمونه، در حاشیه الموضوع الجدلیه آمده است: «در این مقاله مواضعی چند است که چون معنی درستش را نمی دانستیم، تحت اللفظی ترجمه کردیم» (۲۶۴). «...البته این شیوه مورد پسند محققان طراز اول نبود، چنان که قفطی آورده است:

...جبائی را در کتاب تصفح روی داده، زیرا او کلام ارسطو را نقل کرده و بر آن چه خود از کلام او فهم کرده، ایرادات نموده، و حال آن که او عالم به قواعد منطقیه نبوده، پس اعتراضات فاسده کرده (۲۶۵).

۳. اصلاح ترجمه: در نظر نخست شاید نتوان اصلاح ترجمه ها را جزء شیوه های ترجمه دانست، اما با کمی دقت در روش مترجمان در برگردان متون قدیمی به عربی می توان به خوبی به روشی دیگر پی برد که هنگام بازبینی مجدد و در جریان اصلاح کتاب صورت می گرفت. مترجمان و ناقلان علوم در ترجمه و اصلاح منابع کهن، همواره با دشواری های جدی مواجه بودند (۲۶۶)؛ برای نمونه، جا افتادگی کلمات و گاه ناخوانا بودن برخی از آن ها مصحح را ناگزیر می نمود تا به جایگزین کردن کلمه ای معادل روی آورد که این امر علاوه بر تبصر، به علم و تخصص کافی نیز نیاز داشت.

در روش اصلاح، ابتدا کتاب های ترجمه شده به عربی، توسط دانشوران فن ترجمه مورد بازبینی قرار می گرفت و سپس اشکالات آن ها رفع می شد. در بسیاری از موارد، مترجم دوم در حاشیه کتاب می نوشت که مترجم اول از عهده کار برنیامده است (۲۶۷). گفتنی است بسیاری از آثار دوره نخست ترجمه که گاه با شتاب زدگی صورت گرفته بود، در دوره دوم مجدداً ترجمه و یا اصلاح شد؛ برای نمونه، در عصر یحیی

بن خالد برمکی و به دستور وی کتاب مجسطی توسط مترجمین ترجمه شد، اما آن‌ها چنان‌که می‌بایست، از عهده کار بر نیامدند؛ به همین خاطر، برای بار دوم، و این بار توسط یحیی ابوحسان، ترجمه گردید که این ترجمه، مورد ضایع یحیی قرار گرفت. قفطی در همین مورد می‌نویسد:

یحیی سعی و اجتهاد در تصحیح آن مبذول داشت و احضار نمود جماعتی را که در نقل و ترجمه صاحب ید بودند و آزمون و اختبار به کار بست و آن را که افصح و اوضح و اصح دانست، اختیار نمود. بعضی گفته‌اند حجاج بن مطر نیز آن را نقلی نموده، اما نقلی که نیرزی کرده و ثابت آن را اصلاح نموده است، چندان مرضی نیست و اسحاق نیز کتاب مذکور را نقلی نمود و ثابت اصلاح کرده، اصلاحی نازل تر از اول (۲۶۸).

البته این شیوه، یعنی اصلاح و ایضاح متون ترجمه شده، در اندلس نیز رایج بود و برخی از کتاب‌هایی که از بغداد به آن جا منتقل می‌شد، دوباره مورد اصلاح و تجدید نظر قرار می‌گرفت.

۴. تلخیص و مختصر نمودن: گاهی متون قدیمی با توجه به چگونگی آن‌ها تلخیص می‌شدند (۲۶۹). بهترین تلخیص‌های این دوره به حنین بن اسحاق منسوب است. وی بیشتر کتاب‌های بقراط و جالینوس را علاوه بر ترجمه تلخیص نیز نموده است (۲۷۰).

۵. تالیف: گاهی مترجمان ضمن ترجمه متن اصلی، برای زیادت فایده و مفهوم س اختن مطالب آن‌ها، به شرح و تفسیر موضوع نیز می‌پرداختند. در این صورت، مجموعه فراهم آمده با ترجمه آن اثر بسیار متفاوت بود؛ برای نمونه، کتاب بقراط که توسط حنین ترجمه شد بیشتر به صورت یک تالیف ارائه شد تا ترجمه، زیرا حنین مطالب بسیاری بدان افزود (۲۷۱).

در پان، گفتنی است: چنان‌که از منابع برمی‌آید، غالباً یک کتاب چندین بار ترجمه می‌شد. محققان و مترجمان دوره‌های بعد ترجمه‌های مختلف را کنار هم نهاده و آن‌ها را با هم تطبیق می‌کردند. از این رو، گاهی منابع برای یک کتاب مترجمان مختلفی را نام برده اند (۲۷۲) که بی شک سبک هریک با دیگری متفاوت بوده است.

## نتایج و پیامدهای نهضت ترجمه

نهضت علمی پانزده ساله مسلمانان، برکات و نتایج بسیاری را از خود برجای گذاشت. بی شک پرداختن به همه این نتایج از حوصله این بحث خارج است؛ از این رو، تنها در این جا به مهم‌ترین این نتایج اشاره خواهد شد:

۱. از مهم‌ترین نتایج نهضت ترجمه، توسعه تمدن اسلامی از طریق رویارویی و آمیختگی با مفاهیم تمدن‌های سریانی، ایرانی، یونانی، هندی و مصری بود. به دنبال فتوحات چشمگیر و موفقیت‌آمیز مسلمانان در خارج از محدوده جزیره‌العرب، فرهنگ اسلامی با تمدن‌های کهن در هم آمیخت و بسیاری از موارث علمی مکتوب آنان به جامعه اسلامی منتقل شد. مهم‌ترین دستاورد این رخداد، توسعه تمدن اسلامی بود.

۲. ظهور و بروز استعدادهای علمی خلاق و عرضه دست‌آوردهای بزرگ علمی به علم بشریت، از دیگر دستاوردهای این نهضت بود (۲۷۳)؛ چنان‌که در پرتو این انقلاب فکری و فرهنگی، تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف به وقوع پیوست. از مهم‌ترین دست‌آوردهای این نهضت، اکتشافات، اختراعات، ابداعات و ابتکارات علمی، ساختن ابزار و تجهیزات رصدخانه، باروت و اسلحه گرم، ترکیبات آلی شیمی و ساختن انواع اسیدها از جمله اسیدازتیک و سولفوریک، و پیشرفت‌های بسیار در داروسازی و گیاهان پزشکی بود.

۳. شاید بتوان یکی از مهم‌ترین پی‌آمدهای برخورد مسلمانان با علوم بیگانه و روی آوردن به امر ترجمه آن‌ها را خروج مسلمانان از ایمان ساده توأم با تعبد و تقلید دانست. به عبارت دیگر، این برخورد علمی، مسلمانان را وادار نمود تا هرچه را به تعبد فرا گرفته بودند، به محک عقل بسنجند. از این‌رو فرقه‌های مختلف با دیدگاه‌های متفاوت پدید آمدند و فرقه‌هایی نیز که از پیش به علل سیاسی ظهور کرده بودند، تقویت شده، برای اثبات حقانیت خود و ابطال دلائل مخالفین ناگزیر، به استدلال‌های منطقی روی آوردند.

۴. از دیگر نتایج مهم نهضت بزرگ علمی مسلمانان، آغاز عصر تفسیر قرآن و جدایی آن از علم حدیث بود. به عبارت دیگر، علم تفسیر در این دوره تطور و تحولی شگرفت‌یافت. مسلمانان پیشتر قرآن کریم را با احادیث پیامبر (ص) و یا اقوال صحابه و تابعین تفسیر می‌کردند، اما در عصر عباسیان و در جریان نهضت ترجمه، تفسیر قرآن از علم حدیث مستقل شد و بیشتر مفسران و شارحان، قرآن را با دلائل عقلی تفسیر می‌کردند و تنها در برخی مواقع از احادیث بهره می‌جستند.

۵. رشد علم کلام در نتیجه نفوذ فلسفه یونان، از دیگر نتایج نهضت ترجمه بود (۲۷۴).

۶. از دیگر نتایج این نهضت علمی، به وجود آمدن گروه‌های اجتماعی و فرهنگی بود که به تدریج از چارچوب جدل دینی به سوی گفتگوهای علمی و فلسفی روی آوردند؛ چنان‌که دانشمندان این عصر ضمن ترجمه‌هایی که می‌کردند، تغذیه عقلی نیز می‌شدند و عبارت دیگر، گاه چنان به کار ترجمه علاقه‌مند بودند که به جاه، مال و مقام اهمیتی نمی‌دادند (۲۷۵).

۷. نزدیکی موالی به عباسیان و بالا رفتن منزلت آنان بویژه خراسانیان و اهالی مرو که بنی عباس را در بنیان مبنای حکومتی یاری رساندند، نتیجه دیگر این نهضت بود.

۸. حضور فعال اهل ذمه در بغداد و گرامی داشتن آنان توسط خلفا منجر به شکوفایی حرکت علمی در عصر اول خلافت عباسیان شد. با حضور این جماعت، مدارس علمی رونق گرفته، اهتمام به ترجمه آثار تمدن‌های مختلف دو چندان شد.

۹. رشد و گسترش زبان عربی به عنوان زبان علمی جهان اسلام نیز از نتایج مهم این نهضت به‌شمار می‌رود. اگر چه پیشتر زبان تازی از طریق تجارت و بازرگانی به سایر نواحی گام نهاده بود، اما در هنگام فتوحات، همپای سپاهیان مسلمان و حتی جلوتر از آن‌ها به سرزمین‌های فتح شده، و یا ممالک همجوار راه یافت. پس از استقرار خلافت عباسیان، با راه اندازی نهضت بزرگ علمی و مهاجرت علم‌اندوزان و دانشوران صاحب نام به بغداد و اعزام نخبگان آنان به اقصی نقاط برای دست‌یابی به کتاب‌های علمی و ترجمه آن‌ها به عربی، در اندک زمانی زبان تازی به نهایت گستردگی و وسعت خود رسید. در یک نظر کلی می‌توان ادعا نمود که این رشد چندان به سود زبان عربی نبود، زیرا از یک سو به تباهی آن انجامید، و از سوی دیگر، نادرستی کلمات چون ننگی بزرگ به شمار می‌آمد که آن‌ها برای گریز از آن به دامان بیابان که میهن زبان فصیح بود، پناهنده شدند، زیرا بدویان صحرائشین چون تنها در بیابان می‌زیستند، زبان سره تازی خود را حفظ نموده بودند. ابن ندیم فهرست کاملی از بیابانیان پرآوازه که به شهرها می‌آمدند و آموزش زبان سره را برعهده داشتند، ثبت کرده است؛ برای نمونه می‌توان از ابوالبیداء الریاحی که در بصره ساکن شده و به کودکان زبان می‌آموخت و دستم زد دریافت می‌کرد، (۲۷۶) هم‌چنین، ابوجاموس ثور بن یزید بدوی که به بصره آمد و ابن مقفع از او فصاحت را آموخت، (۲۷۷) و نیز عبدالله بن خلید ابوالعمیث اعرابی که به خراسان رفته و آموزگار فرزند عبدالله بن طاهر شد و به دلیل فصاحت بیان و زیبایی کلام از امیر طاهری ج‌وایز و هدایای بسیاری دریافت نمود، نام برد (۲۷۸).

با این توصیف شاید بتوان فخرفروشی دانشمندان از کسب علم در بیابان‌های جزیره العرب را درک نمود؛ چنان‌که وقتی از خلیل بن احمد (م ۱۶۰ هـ) پرسیدند: دانش گسترده خود را از کجا آورده است؟ با افتخار پاسخ داد: «از بیابان‌های حجاز، نجد و تهامه» (۲۷۹).

۱۰. در کنار آمیختگی زبان تازی، افزایش ثروت زبان عربی و راه یافتن بسیاری از کلمات جدید فارسی، نبطی، یونانی، سریانی و هندی به زبان عربی هم از مهم ترین نتایج نهضت ترجمه بود. در این جریان، دانشمندان جهان اسلام تلاش زیادی را برای جایگزین نمودن کلمات معادل و مترادف آغاز کردند. همین پژوهش‌های واژه‌شناسی به دانش نوین علم نحو انجامید و با گسترش دانش نحو، رشد ثروت زبان عربی مسلم شد؛ برای نمونه، در دوره نخست ترجمه، به دلیل نبود کلمات معادل، بسیاری از واژگان بیگانه به همان شکل در متون ترجمه شده درج می‌شد. اسامی علمی چون ارثماتیکی (علم شناخت ماهیت اعداد)،<sup>(۲۸۰)</sup> جو مطریا (علم موسیقی) (علم شناخت اصوات و استخراج اصول الحان)<sup>(۲۸۳)</sup> (به همان شکل یونانی در متون عربی به کار می‌رفت. علاوه بر اصطلاحات علمی، در بسیاری از موارد اسامی حیوانات نیز که در بیشتر کتاب‌های ارسطو وجود داشت، به همان شکل نامانوس یونانی و بدون ترجمه و یا معادل عربی توسط مترجمانی چون یوحنا بن بطریق ثبت شده است. علاوه بر این، اصطلاحات فلسفی چون قاطیغوریاس (مقولات عشر)، انولوطیقا (تحلیل قیاس)،<sup>(۲۸۴)</sup> انولوطیقای ثانی (برهان)، طوبیقا (جدل)، ریطورقا (خطابت)، ابوطیقا با بوطیقا (شعر) و هزاران واژه فلسفی دیگر تا مدت‌ها در متون ترجمه شده به همان شکل یونانی خود باقی ماند<sup>(۲۸۵)</sup>.

ناگفته پیداست که از مشکلات مهم دانشمندان و مترجمان مسلمان، وضع کلمات و لغات مترادف فلسفی و علمی بود که بتواند مفاهیم آن‌ها را بی‌کم‌وکاست بیان نماید؛ اما با این که این موضوع یکی از مشکلات محققان این عصر به شمار می‌آمد، آن‌ها به خوبی از پس این مشکل برآمدند.

۱۱. ترجمه آثار فراموش شده ایرانی، یونانی، سریانی و هندی و احیای منابع کهنی که سال‌ها در معابد و گنجینه‌های متروک نگهداری شده بودند نیز یکی دیگر از نتایج نهضت ترجمه بود.

۱۲. تکوین، احیاء و تکامل یافتن برخی علوم فراموش شده چون فلسفه و منطق یونان باستان، ادبیات کهن ایرانی و هندی،<sup>(۲۸۶)</sup> خارج نمودن متون علمی از انبارها و گنج‌خانه‌های نهان تمدن‌های باستانی بویژه یونانیان و ترجمه آن‌ها و انتقال به نسل‌های بعدی، خود خدمتی شایسته به موارث آنان بود، چنان که گوستاولبون می‌نویسد: ما به برکت اعراب است که توانسته‌ایم از علوم قدمای یونانی و رومی اطلاع پیدا کنیم. دانشگاه‌های ما همیشه نیازمند کتاب‌هایی بوده‌اند که از زبان عربی به لاتین ترجمه شده‌اند<sup>(۲۸۷)</sup>.

۱۳. توجه به نقش اصلی مساجد به عنوان نهادی آموزشی در تقویت حرکت علمی، دایر شدن حلقه‌های درس در مساجد و راه اندازی انجمن‌های مختلف علمی در آن‌ها، کمک شایان توجهی به شتاب حرکت علمی نمود. کلاس‌ها و نشست‌های علمی مساجد تنها به موضوعات دینی و فقهی اختصاص نداشت، بلکه در کنار این مباحث، تفسیر و حدیث، علم نحو، دانش ادبی، ستاره‌شناسی و حتی پزشکی نیز آموزش داده می‌شد؛ به عنوان نمونه، مسجد احمد بن طولون در مصر از این ویژگی برخوردار بود<sup>(۲۸۸)</sup>.

۱۴. تاسیس مدارس علمی یا مکتب‌خانه‌ها در کنار مساجد را هم می‌توان از نتایج این نهضت برشمرد. با افزایش روز افزون دانش پژوهان و زیادی حلقه‌های درس در مساجد، عرصه بر مسلمانان برای ادای عبادت و نیایش تنگ شد. از سویی، روند رو به رشد محافل علمی، بی‌شک نیاز به کانون‌ها و نهادهای آموزشی چون مدارس را تشدید می‌کرد. از این رو مکتب‌های علمی در کنار مساجد تاسیس شدند و با جدیت به امر تعلیم و تربیت دانشجویان پرداختند. در حقیقت، این بنیادهای علمی نقش برجسته‌ای در جنبش فکری و فرهنگی مسلمانان در عصر طلایی اسلام داشتند.

۱۵. یکی دیگر از این نتایج، تاسیس کتابخانه، دارالعلم و بیت‌الحکمه، توسعه مراکز و مدارس علمی<sup>(۲۸۹)</sup> و مؤسسات پژوهشی و تحقیقاتی و ایجاد رصدخانه و تجهیز آن با بهترین امکانات و ابزارهای علمی و رفاهی بود.

۱۶. انتشار کاغذ تحولی شگرف در امر انتشار کتاب و نسخه برداری به وجود آورد، چه پیش از آن، در عهد گذر از نظام شفاهی و گفتاری به نظام نوشتاری، ثبت دانسته‌ها به روی پوست‌های دباغی شده مرسوم بود. با فتح مصر، کاغذهای مصنوعی به نام «بردی» یا «پاپيروس» تا مدتی جای پوست را گرفت، اما گرانی و کم یابی بردی، هرگز از دشواری های نسخه برداری نکاست. با فتح سمرقند، مسلمانان به کارگاه‌های کاغذ سازی آن دیار دست یافتند. کاغذهای خوب و مرغوب سمرقند که از شهرت بسزایی برخوردار بودند،<sup>(۲۹۰)</sup> به دال‌العلم بغداد صادر شدند. به دلیل ارزش و اعتبار کاغذ در میان خطاطان و نساخان و هم چنین سبکی و کم حجمی آن و نیز سهولت نگارش بر روی آن‌ها، تا مدت‌ها رقابت‌شدیدی میان محصول نورسیده با بردی‌های مصری (پاپيروس) و پوست و چرم‌های دباغی شده وجود داشت. سرانجام با راه‌اندازی کارگاه‌های کاغذسازی در بغداد که به همت و تلاش یحیی بن و با تاسیس مراکز مشابهی در دمشق،<sup>(۲۹۲)</sup> این رقابت پایان یافت و کاغذ به عنوان بهترین ماده نوشتاری و بدون رقیب شناخته شده و از این جا نقطه عطفی در تاریخ کتاب آرایی و نسخه برداری پدید آمد.

رواج کاغذ برشمار کتاب‌های خطی و نسخه‌های خطی ترجمه شده افزود. رقابت بر سر جست‌وجوی خطاطان و وراقان (کاغذسازان) میان خلفا و درباریان و دولتمردان، عصر زرین کاغذ گری را رقم زد<sup>(۲۹۳)</sup>. اولین نتیجه مسلم این تلاش، افزایش کتاب و نسخه‌های خطی، رونق کتابخانه‌های دولتی و شخصی و توسعه مدارس علمی بود.

۱۷. با رواج صنعت کاغذ و رونق کار ترجمه، مشاغل جدید و پردرآمدی چون کاغذ سازی (وراقی)، نساجی، صحافی، کتاب آرایی و مشاغل وابسته به آن‌ها چون تجلید و تذهیب بود ایجاد گردید و این امر فراوانی کتاب، رونق کتابخانه‌ها و تجارت پرسود آن را به دنبال داشت.

۱۸. اهمیت یافتن شغل معلمی و ارزش قائل شدن برای مقام معلم، یکی از دیگر نتایج نهضت ترجمه بود، چه پیشتر این شغل از مشاغل پست‌به‌شمار می‌آمد<sup>(۲۹۴)</sup>.

۱۹. آغاز عصر روشنگری اذهان و به دنبال آن، وسعت افق فکری مسلمانان در سایه تحقیق، تالیف، انتشار کتاب و افتتاح کتابخانه‌های عمومی در کنار اماکن پرتردد چون بازار و مساجد جامع، از مهم‌ترین فواید این نهضت است.

۲۰. از نتایج منفی این نهضت، انحصار علم و فن ترجمه در دست خاندان‌های مشهور بود؛ گرچه این انحصار در علم پزشکی نمود بیشتری داشت، چنان‌که اطلاعات و آمار موجود در قرن سوم هجری، از حضور ۱۳ پزشک مسیحی، ۳ پزشک یهودی، ۳ پزشک مشرک و ۵ پزشک مسلمان در دربار گزارش می‌دهند. بیشتر این پزشکان به صورت موروثی به این شغل نائل می‌آمدند؛ چنان‌که این علم در میان خاندان بختیشوع نصرانی تا نسل‌ها باقی ماند، و این در حالی است که اگر پزشک حاذق مسلمانی پیدا می‌شد، نمی‌توانست آنچنان که باید و شاید در میان مردم پایگاهی یابد. برخی داستان‌های موجود در منابع مؤید این ادعا است؛ به عنوان نمونه، جاحظ در البخلاء می‌نویسد:

اسد بن جانی مردی پزشک بود، روزگاری کار او از رونق افتاد و بازارش کساد شد. کسی او را گفت: امسال سال بیماری زایی است و بیماری در مردم فراوان شده است و تو هم مردی دانشمند هستی، هم صبر و حوصله داری، هم اهل خدمت هستی، زب آن آور و مردم شناس هم هستی، با این حال علت کساد بازار تو چیست؟ وی گفت: نخست آن‌که من مسلمانم و مردم از مدت‌ها پیش از آن‌که من پزشک شوم و حتی پیش از آن‌که من آفریده شوم معتقد بوده‌اند که مسلمان هیچ وقت پزشک خوبی نمی‌شود. دوم این‌که نام من اسد است، در صورتی که می‌بایستی نام من صلیبا یا جبرئیل یا یوحنا و یا بیرا باشد، کنیه من هم ابوالحارث است، در صورتی که می‌بایستی

ابوعیسی یا ابوزکریا یا ابوابراهیم باشد. من عبایی از کتان سفید می پوشم در صورتی که می بایستی عبایی از حریر مشکی بپوشم، زبان من هم عربی است در صورتی که می بایستی به زبان اهل جندی شاپور حرف می زد (۲۹۵).

صفات که جاحظ در این داستان، راجع به اسم، کنیه، لباس یا زبان نقل کرده است، همه از خصوصیات پزشکان جندی شاپور بوده که در این دوره غالباً مسیحی و سریانی بودند. علاوه بر این، جاحظ از زبان این پزشک عرب مسلمانی می گوید: «در بغداد هیچ پزشکی مورد توجه مردم نیست مگر این که مسیحی باشد و در مدرسه جندی شاپور درس خوانده باشد» (۲۹۶).

۲۱. یکی از پیامدهای نهضت ترجمه، واکنش اهل تسنن در برابر علوم بیگانه بود. ورود علوم یونانی به جهان اسلام، واکنش سخت اهل سنت را در پی داشت. این جریان مخالف، بیشتر حملات خود را متوجه علوم فلسفی و منطقی نمود. ابوحامدغزالی یکی از معروف ترین مخالفین بود که کتاب «تهافت الفلاسفه» را بر رد فیلسوفان نوشت و آنان را تکفیر کرد (۲۹۷). ابن تیمیه نیز با تالیف کتاب «الرد علی المنطقیین» به دنبال سست نشان دادن مبانی منطق یونانی بود. سیوطی هم با تالیف کتاب «صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام» سعی داشت با متزلزل نمودن پایه های علم کلام که متکی بر استدلال های فلسفی بود، مخالفت خود را اعلام نماید.

## مآخذ

۱. قرآن مجید.

۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، جایگاه فلسفه در برابر فلسفه غرب و سنت تجدد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸ ش.

۳. جنگ اندیشه ش ۱۲، دفتر نشر.

۴. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران، انتشارات طرح نو، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

۵. ابن خلدون، مقدمه، بیروت، انتشارات دار الکتاب لبنان، ۱۹۵۶ م.

۶. ایزوتسو، توشی هیکو، بنیاد حکمت سبزواری، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ ش.

۷. حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.

۸. داوری اردکانی، رضا، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷ ش.

۹. ژیلسون، اتین، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه داودی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.

۱۰. سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، مقدمه و تصحیح دکتر سید حسین نصر، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.

۱۱. شریف، میان محمد، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه نصر الله پور جوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، بی تا.

۱۳. میزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه علمی، بی تا.

۱۴. عابدی شاهرودی، علی، اصالت فلسفه اسلامی، کیهان اندیشه شماره ۱، ۱۳۶۴ ش.
۱۵. عبد الرزاق، مصطفی، زمینه تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه فتح الله اکبری، تهران، نشر پرسش، ۱۳۸۱.
۱۶. علی زاده، بیوک، فلسفه اسلامیات عقلی اسلام، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۷. غفاری، حسین، فصلنامه فلسفه مجله ادبیات و علوم انسانی، ش ۵۳-۵۲، ۱۳۷۱.
۱۸. فاخوری، حنا، و خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۹. قفطی، علی بن یوسف، تاریخ الحکما، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۲۰. کرن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲ ش.
۲۱. کوهساری، سید اسحاق، تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. لاهیجی، عبد الرزاق، گوهر مراد، تهران، چاپخانه اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۲۳. مدد پور، محمد، حکمت دینی و یونان زدگی در عالم اسلامی از آغاز تا عصر ابن خلدون، تهران، مؤسسه انتشارات اسوه، ۱۳۷۵ ش.
۲۴. مدکور، ابراهیم، فی الفلسفه الاسلامیه منهجه و تطبیقه، بیروت، مکتبه الدراسات الفلسفیه، ۱۹۷۴ م.
۲۵. مرحبا، عبد الرحمن، قراءات فی الفلسفه العربیه الاسلامیه، بیروت، مؤسسه عبد العزیز للطباع و النشر، ۱۹۹۳ م.
۲۶. مصباح، محمد تقی، سلسله مباحث فلسفه اسلامی، شماره ۲، قم، مؤسسه در راه حق، بی تا.
۲۷. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
- ۲۸، مجموعه آثار شهید مطهری، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴ ش.
- ۲۹، مقالات فلسفی انتشارات حکمت، تهران، بی تا.
۳۰. ملکیان، مصطفی، رویکردهای متفاوت در تاریخ فلسفه نگاری، کتاب ماه، ادبیات و فلسفه ش ۵۲-۵۳، ۱۳۸۰ ش.
۳۱. نصر، سید حسین، قرآن و حدیث منبع و الهام بخش فلسفه اسلامی، نامه مفید، سال ۳، شماره ۴، ترجمه دکتر محمد رضا رضایی، ۱۳۷۴ ش.
- ۳۲، معارف اسلامی در جهان معاصر، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۱.